اصلاح هدف ها

بسم الله الرحمن الرحیم

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

فهرست مندرجات

بحثي در اصلاح هدف ها

نعمتهاي سه گانه خدا

معاني دو باغ و دو نهر و دو نوع نعمت در بهشت ـ كه كون من كل ماكهه اوحال

اهميت و مرتبت علم و دانش در دنيا و آخرت

هدايت خدا در حركت بسوي نعمت ها

نقش دعاها در ارائه علم و نعمت ها

بزرگترين نعمت‌هاي خدا كه ام النعم ساخته شده حكومت خدا و ائمه است

شناخت طبيعت و انسان در پيدايش جاي مناسب براي حكومت

تحولات سه گانه بشريت براي ايجاد حكومت و نظام كامل

چرا زندگي دنيا دنيا ناميده شده است

خداوند انسانها را در ساخت زندگي استخدام مي‌كند

ميدان حركت زندگي از نظر كمي و كيفي نامتناهي است

انسانها عاقبت در آزادي مطلق و نظام قرار مي‌گيرند

=========================================================================

**(بحثي در اطراف هدف انسان در زندگي و حرکت براي وصول به هدف)**

**هدف انسان و يا هرمخلوقي ازمخلوقات ديگر ايده و آرزوئي است که برپايه خلقت خود دارد هر مخلوقي از مخلوقات عالم خلقت مخصوصي دارد و برپايه خلقت خاص خود هدف معيني دارد و براي رسيدن به آن هدف در تلاش و کوشش است تا خود را به هدف و ايده خود برساند . در اينجا سه مسئله مطرح ميشود .**

**1- خلقت مختلف و متنوع موجودات .**

**2- ظهور هدف بر پايه خلقت .**

**3- پيدايش حرکت براي وصول به هدف .**

**هدف مخلوقات همه جا متناسب با خلقت آنهاست ممکن نيست هدف هر مخلوقي زيادتر از اقتضاي خلقت و يا کمتر از اقتضاي خلقت او باشد به همين مناسبت نباتات و حيوانات و انسانها هرکدام بر پايه خلقت خود هدف مخصوصي دارند تا زماني که به هدف خود نرسيده اند دست از تلاش و کوشش برنمي دارند و به محض اينکه به هدف خود رسيدند حرکت و تلاش آنها متوقف ميشود . موجودات عالم براي وصول به هدف مانند مسافرين و کاروانها هستند که از جائي به جاي ديگر حرکت ميکنند مقصد مسافرين همان شهر و مملکتي است که در نظر گرفته اند و مسافرت کرده اند که خود را به آن شهر برسانند تا زماني که به مقصد نرسيده اند و خود را در بيابان و صحرا مي دانند به حرکت خود ادامه ميدهند وقتي که به مقصد رسيدند متوقف ميشوند و آرامش دارند از اينکه به آرزوي خود رسيده اند هدف هر انساني و هر حيواني مانند همان شهري است که مسافرين به سوي آن شهر در حرکت اند . هدف بر انسان حاکميت دارد شهري که مسافر قصد ورود به آن شهر را دارد و همچنين راهي که براي رسيدن به آن شهردر نظر گرفته اند بر مسافر حاکميت دارد برپايه همين حاکميت هدف خداوند متعال و پيغمبران و اوليا خدا همه جا سعي دارند با تعليمات وتبليغات خود هدف هاي تازه اي در افکار مردم بوجود آورند تا پيدايش آخرين هدف که علم و معرفت به خداوند متعال و تفويض کارها به او مي باشد فعاليت مي‌كنند هدف ها همه جا مسائلي هستند که جنبة حياتي دارند يعني هرکس و هر موجودي حيات وسعادت خود رادرگر و وصول به هدف مي داند و عقيده دارد که تا به هدف خود نرسيده است .**

**حيات وزندگي براي او مفهوم و معنا پيدا نمي کند وزندگي اوقابل دوام نيست اين عقيده درباره حيات بخشي هدف کليت دارد از جمادات گرفته تا نباتات و حيوانات و انسانها وبالاتر از انسانها که فرشتگان هستند و همچنين بالاتر از فرشتگان که ذات مقدس خداوند تبارک و تعالي است هيچ يک از آنها در مرحله اي نمي توانند بي هدف باشند وهدف هر موجودي براي آن موجود جنبه حياتي دارد . آنچنانکه در حرکت وفعاليت اگر به هدف خود نرسد حيات خود رادر معرض پوچي وپوکي و يا نابودي مي داند لذا همه جا براي وصول به هدف ازمال وجان خود سرمايه گذاري مي کند تا به هر قيمت باشد خود را به هدف برساند وبه زندگي خود ادامه دهد .**

**هدف ها از نظر هدايت قرآن و اولياي خدا بر دو قسم است :**

**1- هدف هاي عقلائي قابل دوام و غير قابل تغيير**

**2- هدف هاي غير عقلائي و غير قابل دوام وقابل تغيير**

**هدف هاي عقلائي هدفهايي هستند که تا ابد و هميشه براي انسان قابل دوام وقابل استفاده هستند و هرگز تقدير خدا بر نابودي آنها جاري و ساري نمي گردد در واقع انسانها هنگام وصول به هدف ويا در مقدمة وصول به هدف بيمة خدا هستند وخداوند ضامن شده وتعهد نموده است که انسان را در مسير حرکت به سوي آن هدفهاي عقلائي حفاظت کند تا به هدف برسند و , بعد از وصول به هدف تا ابد بيمه خدا باشند و زندگي ابدي آنها شروع شود و اما هدفهاي غير عقلائي در تقدير خداوند تبارک وتعالي دائم در معرض تغيير وتبديل و يا در معرض فناو نابودي هستند تا انسان از مسير غير عقلائي برگردد و حرکات خود را در خطي و براي وصول به هدفي که عقلائي و قابل دوام باشد ادامه دهد از اين رو به همين دليل خداوند در مسير حرکت انسانها و فعاليت آنها ابتلاات و مصيبت هائي به وجود مي آورد و مفهوم اين ابتلاات و مصيبت ها اين است که خداوند متعال هدفهاي غير عقلائي و غير قابل دوام را منکوب ميکند و از بين مي برد تا انسان حرکت خود را به سوي هدفهاي عقلائي و قابل دوام شروع کند تا بتواند از عمر خود نتيجه اي که قابل دوام باشد تهيه نمايد .**

**در اين رابطه مي توانيم نعمتهاي خداوند تبارک و تعالي و آنچه در دنيا و آخرت براي انسانها آفريده است و انسان را مامور مي کند هر چه بهتر و سريعتر خود را به آن نعمتها و ثروتها برساند به سه قسمت تقسيم کنيم که هر کدام از اين سه قسمت به ضميمه قسمت ديگر قابل دوام است و اگر انسانها بخواهند به يکي از اين اقسام سه گانه اکتفا کنند و خود را از وصول به آخرين قسمت باز دارند خداوند متعال هدفهاي ابتدائي آنها را مي کوبد و آنچه را از اقسام سه گانه نعمت که بدست آورده اند ازآنها مي گيرد و آنها را مجبور مي کند تا رسيدن به آخرين قسمت به تلاش و کوشش خود ادامه دهند تا زماني که چنان بشوند و چنان باشند که خداوند متعال از خلقت آنها خواسته و در نظر گرفته است .**

**اقسام سه گانه نعمت ها عبارت از :**

**1- ماديات يعني آنچه در دنيا و آخرت از طريق حواس پنجگانه قابل استفاده است .**

**2- معنويات وانسانيات يعني آنچه غذاي روح است و در انسان شوق و نشاط روحي و انساني بوجود مي آورد . مانند لذت ملاقات انسانها با يکديگر ونعمت ومال دوستان به يکديگر**

**3- معارف و الهيات يعني علم و دانش ومعرفت به خداوند , خدا به انسانها اطمينان مي دهد که بعداز وصول به معرفت زندگي آنها توام با آسايش تا ابد ادامه داشته باشد و آنها ضمن اينکه معرفتشان به خداوند متعال کامل شده است از لذت وصال وملاقات محبوب واقعي خود يعني خداوند متعال برخوردار هستند .**

**توضيح اقسام سه گانه نعمت ها :**

**نعمت هاي مادي خداوند متعال که از طريق حواس پنجگانه براي انسانها قابل استفاد ه است برپايه حواس خمسه به پنج قسمت تقسيم ميشود .**

**اول لذت غذاها و خوراک ها و ميوه ها وشربت ها با اقسام مختلف که قابل حصر وحد نيست از نظر کميت و کيفيت تا بي نهايت قابل گسترش مي باشد بعضي خيال مي کنند که لذايذ مادي بوسيله غذاها و خوراک ها از خصايص زندگي دنياست از نظر اين که انسانها در زندگي دنيا جسمند بدن آنها از ماديات مختلف و متفاوت ساخته شده است احتياج به تغذيه مادي دارند وليکن در عالم آخرت که انسانها روح خالص هستند به عقيده آنها از فرشتگان و مجردات مي باشند احتياج به لذايذ مادي اقسام غذا و خوراک ندارند بلکه آنها فقط از نظر روحي تغذيه مي شوند. غذاهاي لذت بخش آنها قرب و بعد به خدا و اولياء خدا مي باشد کساني که مقرب درگاه خداوند هستند از لذايد روحي بهره مند مي شوند و آنهايي که مقرب نيستند لذت روحي ندارند بلکه گرفتار رنج رواني و روحي مي شوند آنها عقيده دارند که بهشت انسانها در عالم آخرت و يا جهنم آنها همين قرب و بعد به خدا و اولياء خدا مي باشد کساني که مقرب اند از لذت روحي فوق العاده برخوردارند و کساني که مقرب نيستند به عذاب دوري از لطف خداوند متعال معذب اند مي گويند انسانها در عالم آخرت روح خالص هستند و اين روح خالص احتياج به ماديات ندارد که از گوشت و ميوه جات شير , پنير , حلوا عسل استفاده کند اولين کسي که يک چنين عقايدي بوجود آورد و آن را ترويج کرد گروه مرتاضان وبخشي از يهوديان بودند براي اينکه حرص و طمع انسانها را از لذايذ آخرت و زندگي بهشتي ببرند و آنها را از نعمتهاي آخرتي خدا محروم کنند و يا اميد آنها را به اين نعمت ها تبديل به نااميدي کنند يک چنين بحث هائي براه انداخته اند مرتاضان که براي رياضت کشيدن خود را از لذايذ دنيا محروم مي کنند و تا اندازه اي موفقيت روحي بدست مي آورند صددرصد عقيده دارند که زندگي آخرت برپايه همين لذايذ روحي و موفقيت هاي اعجازي و قرب و بعد به خدا استوار است پس در عالم آخرت از اين غذاها و خوراک هاي دنيايي خبري نيست عده اي از يهوديان صدر اسلام در مدينه که مشاهده کردند سربازان مسلمان به طمع بهشت حريص به شهادت هستند و براي ورود به بهشت و استفاده از نعمتهاي بهشت از مرگ و شهادت استقبال ميکند با سربازان تماس گرفتند و گفتند خيال نکنيد در زندگي بهشتي بعد از مرگ خورد وخوراکي وجود دارد بلکه در آن زندگي هر چه هست لذايذ روحي و معنويت است از خوراک وغذا خبري نيست به اين وسيله عقيده سربازان را متزلزل مي کردند وحرص آنها را در استفبال از شهادت مي شکستند .پيامبر اکرم که از يک چنين تبليغاتي به وسيله يهوديان با خبر شد به سربازان خود گفت کذبت اليهود يهوديان دروغ مي گويند در بهشت لذتهاي مادي و معنوي تا بينهايت در اختيار بندگان خدا است خداوند اشتها و شهوت بندگان خود را به غذاها و همسران هر چه بيشتر بالا مي برد و براساس اشتهاي بيشتر لذت آنها از غذاها و خوراکها و همسران بيشتر است . بسياري از عارفان و مرتاضان اين طور خيال کرده و تبليغ نموده اند که در زندگي آخرت لذايذ مادي و خوراکي وجود ندارد هر چه هست لذايذ روحاني از طريق قرب و بعد به خداوند متعال است وليکن آنها خبر ندارند که انسانها در دنيا و آخرت نه روح خالص هستند و نه هم جسم خالص بلکه انسان در دنيا و آخرت و تا ابد ترکيبي از روح و جسم است زيرا حيات و شهوت و غضب انسان و ساير صفاتي که دارد خاصيت هاي ترکيبي از مسيرترکيب روح با جسم است روح و جسم وقتي که با يکديگر ترکيب مي شوند از ترکيب و ادغام آنها در يکديگر انسان و ساير جمادات و نباتات و حيوانات پيدا ميشود و اگر ترکيب روح با جسم به هم بخورد و اين دو از يکديگر جدا و مجزا شوند نه جسم انسان جسم است که احتياج به تغذيه مادي داشته باشد و نه روح انسان روح است که به تغذيه روحي اکتفا کند اين دواصل وقتي که از يکديگر جدا مي شوند مثل اينکه انسانها يا مي خوابند يا ميمرند ديگر انسان نيستند وچون در يکديگر ادغام مي شوند انسان , انسان مي شود و به حيات خود ادامه مي دهد ممکن است که شما يا ديگران بگوئيد که روح انسان به خودي خود زنده است و براي حيات خود احتياج به بدن ندارد گر چه بدن انسان با دميدن روح حيات پيدا مي کند و عقل وشعور که از لوازم حيات است با افاضه روح بدست مي آورد وليکن روح بخودي خود حي است ملازم با عقل و شعور است زيرا روح از مجردات است و مجردات به خودي خود زنده اند عقل و شعورند با اين حساب وقتي انسان در مسير تکامل روح خالص مي شود غذاهاي روحي لازم دارد و غذاهاي روحي معنويات است مانند علم ومعرفت و قرب و بعد به خداوند متعال در جواب ميگوئيم شما که مي گوئيد روح از مجردات است و به خودي خود زنده است شما که انسان هستيد در ذات خود روحيديابدن . آيا شما بدن تنها هستيد که فقط غذاهاي مادي لازم دارد و يا روح تنها هستيد که غذاي معنوي لازم دارد و يا محصولي هستيد از ترکيب روح و بدن بديهي است که اگر شما انسانها بدن خالص هستيد بدن خالص که از ماده بوجود آمده ماده حيات ذاتي و عقل و شعور ذاتي ندارد . همة دانشمندان مي گويند که حيات ماده و يا حيات بدن از جانب روح پيدا ميشود پس بدن انسان خود به خود زنده نيست حيات بر آن عارض ميشود اگر ما انسانها همين بدن تنها هستيم که با افاضه روح قوت حيات پيدا مي کنيم اين حيات در بدن ما اثر ترکيبي بدن با روح است . يعني روح به بدن افاضه مي شود حيات به وجود مي آورد همانطوري که نور بر اتاق وارد ميشود روشنايي بوجود مي آورد پس ما انسانها که بدن خالص هستيم چگونه ممکن است جنسيت مادي خود را رها کنيم تبديل به روح خالص شويم هرگز جنسيتي قابل تبديل به جنسيت ديگر نيست اجناس مستقلاً از غير خود متاثر ميشوند وليکن تبديل به غير خود نميشوند بدن انسان هميشه ماده است و روح انسان هميشه مجرد است نه روح تبديل به بدن ميشود و نه هم بدن تبديل به روح ميشود پس ما انسانها اگر جسم خالص هستيم و يا اگر روح خالص هستيم بايستي دائم زنده باشيم به عقيده شما که روح را زنده ميدانيد و مي گوييد حيات روح ذاتي آن مي باشد بايد هرگز موت بر ما عارض نشود زيرا روح اثر ذاتي خود را رها نمي کند ولي ما نه روح خالص و نه هم بدن خالص هستيم با اين حساب هرگز جسم انسانها تبديل به روح نمي شود تا حيات خالص پيدا کند واحتياج به تغذيه هاي مادي پيدا نکند چون حيات بدن از ترکيب روح با بدن پيدا ميشود که اگر روح و بدن در يکديگر ادغام شوند انسان زنده است و اگر از يکديگر جدا شوند انسان مرده است . پس انسان هرگز موجوديت مادي خود را رها نميکند که احتياج به غذاي مادي نداشته باشد انسانها در دنيا و آخرت که با روح ترکيب مي شوند با اين ترکيب هم بدن آثار جسماني خود را ظاهر مي سازد و هم روح آثار روحاني خود را ظاهر مي سازد در نتيجه انسان به اقتضاي جسم تغذيه مادي لازم دارد و باقتضاي روح غذاهاي روحي را لازم دارد با توجه به اين حقيقت که تنها موجودي که حيات و قدرت اثر ذاتي اوست فقط خداوند متعال است ما سواي خدا حيات و قدرت ذاتي ندارند بلکه حيات و قدرت در مخلوقات اثر ترکيبي روح بابدن است نه روح تنها حيات است و نه هم بدن تنها اگر روح به تنهايي زنده بود خداوند متعال براي خلق موجود زنده احتياج به ماده وجسم نداشت بلکه ارواح که زنده بودند همراه حيات خود علم و معرفت بودند و ديگر لازم نبود که خداوند مخلوقي به نام انسان بسازد که ترکيبي از روح و بدن باشد پس انسانها دائم در دنيا و آخرت روح و بدن هستند و به هر دو نوع غذاي روحي و مادي احتياج دارند .**

**احتياج روح و بدن به غذاهاي مادي و معنوي :**

**احتياج به تغذيه روح و بدن هر دو صريح آيات قرآن است که خداوند در بسياري از آيات ومخصوصاً سوره الرحمان خبر ميدهد که بندگان خالص و مخلص خداوند تبارک و تعالي از هر نوع ميوه اي جفت در اختيار دارند ميفرمائيد لهم فيها من کل فاکهه زوجان و ميفرمايد ولمن خاف مقام ربه جنتان فيها عينان تجريان يعني کساني که عظمت خدا را درک ميکنند و تحت تاثير مقام و عظمت الهي قرار مي گيرند دو باغ دارند در اين دو باغ دو نهر و يا دو چشمه جريان دارد در اين دو باغ از هر نوع ميوه جفت در اختيار آنها قرار ميگيرد و از اين قبيل آيات مشابه اگر اين دو نوع ميوه و يا دو باغ و يا دو چشمه آب هر دو از نوع آبها و غذاهاي مادي باشد و يا هر دو از آب و غذاهاي روحاني باشد مناسبت ندارد که خداوند آنها را جفت در اختيار بندگان خود قرار دهد مثلاً کساني که از دو چشمه آب مي آشامند بيشتر آب نمي خورند از کساني که يک چشمه آب دارند آبها از نظر جنسيت آبي قابل تعدد نيستند تا بگويم کسي که يک چشمه و يا يک نهر آب آشاميدني در اختيار دارد کمتر بهره مي برد يا کمتر مي آشامد از کساني که دو نهر و دو چشمه در اختيار دارند و يا بگويم کساني که دو باغ ميوه در اختيار دارند بيشتر از ميوه ها استفاده ميکند نسبت به کساني که يک باغ ميوه در اختيار دارند با توجه به اين حقيقت که در زندگي آخرتي و در شهر بهشت و يا مدينه فاضله همه چيز در اختيار همه کس قرار ميگيرد . زندگي آخرت مانند زندگي دنيا نيست که يکي کم داشته باشد يکي زياد يکي از آنها فراوان بخورد و ديگري گرسنگي بکشد هر کس داخل بهشت ميشود مصداق آيه اي خواهد بود که خداوند به آدم و حوا ميفرمايد اين بهشت در اختيار شما است کلامنها رغداً حيث شئتما يعني اين باغ بهشت در اختيار شما زن و شوهر هر چه مي خواهيد فراوان بخوريد و استفاده کنيد و از اين قبيل آيات و احاديث ديگر همه اينها دلالت مي کند که در زندگي بهشتي انسانها از نظر ميوه لباس , خوراک , غذا , شربت دچار کمي و کمبودي نمي شوند هر کس داخل بهشت ميشود از نعمت فراوان برخوردار است خداوند خبر ميدهد که هر نوع ميوه وغذا وشربت هاي شير وعسل بصورت نهر در اختيارآنها قرار ميگيرد همانطوريکه انسانها کنار نهر آب گرفتار تشنگي نمي شوند در حاشيه نهر شير و عسل به همين کيفيت خداوند ميفرمايد و انهار من عسل مصفا و انهار من خمرلذه للشاربين و انهار و من لبن لم يتغير طعمه يعني نهرها در اختيار آنها از شيرو عسل و شراب و شربت است . پس هر کس داخل بهشت ميشود از آنچه بخواهد وبتواند استفاده مي کند از ميوه ها و شربت ها ولذت ها فراوان در اختيار دارد با اين حساب که ميوه ها و خوراکيها فراوان در اختيار آنهاست کساني که دو باغ و دونهر در اختيار دارند مساويند با کساني که يک باغ و يک نهر در اختيار داشته باشد پس بايستي معناي اين آيات را که ميفرمايد کساني که عارف به مقام و عظمت خدا هستند دو باغ و دو چشمه دارند و درجاي ديگر به کيفيت ديگر پيگيري کنيم درست نيست که اين دو باغ و دونهر از نوع واحدهاي عددي باشند و از نظر کميت خداوند به يک نفر يک نهر و يک چشمه و به ديگري دو نهر دو چشمه به بخشد بلکه تعداد در اين آيات تعداد کيفي است نه کمي با توجه به اين حقيقت که انسانها موجوداتي هستند که در خط تکامل و تنزل با همديگر فرق دارند مومني که به حد کمال رسيده و در مقام لقا الهي قرار گرفته و مومني ديگر که در مراحل پايين تر از آن است وباز پايين تر از آنها مستضعفين تا جائي که بعضي انسانها در اسفل السافلين قرار مي گيرند پس کساني که در مقام بالاتر قرار گرفته اند کيفيت زندگي و بهره برداري برتري دارند نسبت به کساني که در مقام پايين تر هستند لذا خداوند ميفرمايد وللاخره اکبر درجات و اکبر تفضيلا يعني انسانها در زندگي آخرت در درجات ومقامات مختلف قرار ميگيرند وآن درجات ومقامات از درجات ومقامات دنيا خيلي بهتر و بالاتر است و اين حقيقت را هم ميدانيم که تکامل انسانها در خط علم و حکمت و ايمان وتقوا يک تکامل روحي و علمي مي باشد انسانها با يکديگر تکامل مادي ندارند ويا اگر هم دارند چندان ارزشي براي تکامل مادي قائل نيستند مانند اينکه يکي از آنها ثروت بيشتر و ديگري ثروت کمتر داشته باشد تکامل و درجات عالم آخرت مانند تکامل و تفاضل پيغمبران با يکديگر است پيغمبران از نظر مال و ماديت با يکديگر فرقي ندارند وليکن از نظر علم و معرفت با يکديگر تفاوت دارند حضرت خاتم پيغمبر اسلام در راس تمامي پيامبران است و بعد از ايشان حضرت ابراهيم خليل در درجه پايين تر و بعد ازحضرت ابراهيم حضرت عيسي و بعد از حضرت عيسي حضرت موسي وهمچنين نوح پيغمبر که اين پنج نفر پيغمبران اولرالعزم مي باشند پس تفاوت پيغمبران در علم و معرفت است در ميان يکصد وبيست چهار هزار پيغمبر فقط يک نفراز آنها صاحب معراج است که در مقام لقا الهي قرار گرفته با اين حساب پيغمبران با يکديگر تفاوت ايماني وروحاني دارند کساني که علم و ايمان شان بالاتر است تغذيه روحي بيشتر دارند .**

**پس اين دو باغ و دو نهر را مي توانيم بعنوان دو نوع غذاي مادي و معنوي بشناسيم کساني که از نظر روحانيت مقام شان خيلي بالا است دو چشمه در اختيار دارند يکي آبها و شرابهاي آشاميدني و ديگر شربتهاي علم و معرفت که بنام کوثر و چشمه آب حيات شناخته شده است حوض کوثر و چشمه آب حيات از نوع چشمه هاي آشاميدني نيست بلکه علم و حکمت است که از جانب خداوند متعال به بندگان مقرب افاضه ميشود درجات علم و معرفتشان بالا مي رود و مقرب درگاه خدا هستند از چشمه هاي علم و حکمت ومعرفت در شعاع تعليمات الهي برخوردار و بهره مند شده اند کساني که از چشمه هاي علم ومعرفت تغذيه مي شوند معارف شان بالا ميرود و به مقام خلافت الهي ميرسند از جانب خداوند متعال قدرت آفرينندگي پيدا ميکنند آنچه ميخواهند به اراده خود مي سازند در زندگي آخرتي اختيارات مطلق دارند هر که را بخواهند شفاعت ميکند به بهشت مي برند خواهش ها و خواسته هاي آنها صددرصد برابري ميکند با خواهش ها و خواسته هاي خداوند متعال پس آنها که به صفت کرامت مجهز شده اند و از جانب خداي کريم مشمول کرامت و احترام خداوند متعال شده اند وخداوند آزادي مطلق به آنها داده دو نوع لذت دارند لذت قدرت و مقام وآفرينندگي و احتراماتي که از جانب خدا به آنها مي شود و يا فرشتگان در اطاعت آنها هستند و ديگر اينکه شفاعت آنها مورد قبول واقع ميشود آنکه را بخواهند به بهشت ببرند و ديگر لذت علم و معرفت اينها دو نوع لذت مي برند و از دو باغ ميوه مي خورند لذايذ آب وغذا وخوراک و چيزهاي ديگر براساس اشتهائي که در خود بوجود ميآورند به اراده خود اشتهاء خود را بالا ميبرند تا از غذاها و يا رابطه ها با همسران خود لذت بيشتري ببرند و همچنين لذت مقام و علم و قدرت و اختيارات و کساني که در اين پايه از علم و معرفت نيستند به علم و حکمت نرسيده اند مورد عفو واقع شده اند و داخل بهشت شده اند از يک باغ و يک چشمه استفاده مي کند فقط لذايذ مادي غذا و خوراک و لباس , ميوه جات و شربت هاي فراوان .**

**دليل اين که شربت هاي علم و دانش غير از شربت هاي آشاميدني و خوردني مي باشد آيه شريفه در سوره دهر است که خداوند به ائمه معمومين وعده ميدهد (زيرا اين سوره درشان مولا اميرالمومنين وحضرت زهرا وامام حسن وامام حسين نازل شده است خداوند چشمه علم و حکمت را که براي آنها تعريف مي کند) ميفرمايند :**

**عيناً يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا يعني آن چشمه اي که بندگان خدا به اراده خود جاري مي سازند و به وسيله آن چشمه لذت بسياري مي چشند و مي آشامند بعضي از مفسرين کلمه يشربون بها را تفسير به يشربون منها کرده اند خيال کرده اند ازاين چشمه هاي آب وشربت است زيرا هر کس از اين چشمه ها مي آشامد مقداري آب از چشمه برميدارد و مياشامد آشاميدن از اين آبها به کلمه يشربون منها تعبير ميشود وليکن خداوند يشربون بها فرموده است که حرف (با) در يشربون بها به معناي سببيت است ومخصوصاً با کلمه يفجرونها تفجيرا تعبير ميشود اين چشمه , چشمه علم وحکمت است که آن انسانهاي عالي مقام مانند ائمه اطهار عليه السلام با علم وحکمت خود آنچه بخواهند مي سازند وبه جريان مي اندازند و از آن علم وحکمتي که از وجود خود جاري مي سازند وبه ديگران تعليم ميدهند بسيار لذت مي برند پس اين چشمه در سوره دهر غير از چشمه هاي آب است که تمام مردم مي آشامند چشمه خاص مخصوص اوليا خداست بدليل همين آيات است که مي گويم منظور از اين دو چشمه ودوباغ و دو نوع ميوه چشمه ها و باغ هاي مادي و معنوي مي باشد غذاهاي مادي که غذاي جسم است و غذاهاي روحي که علم و حکمت است .**

**دليل اين که چشمه در سوره دهر چشمه علم و حکمت است حرف باي سببيت است که خداوند ميفرماييد عينا يشربون بها زيرا آب هاي معمولي و متعارفي با کلمه من استعمال مي شود مي گويند يشربون منها و اما علم و حکمت سبب استفاده است يعني با علم و حکمت آن چه مي خواهند مي سازند انواع غذاها و ميوه ها و نعمت ها و لذت ها براي خودشان مي سازند زيرا اوليا خدا مجهز به علم و قدرت خدايند آنچه مي خواهد مي سازد و خلق مي کند با علم و حکمت خود نهرهاي از شير و عسل مي سازد و جاري مي کند اولياء خدا هم با همان علم و حکمت آن چه مي خواهند مي سازند و از آن چه ساخته اند استفاده مي کنند پس در اينجا مي گويم چشمه ها بر دو قسم است . چشمه اي که از آن آب مي آشامند و چشمه اي که با آن آب و شربت و نعمتهاي ديگر را مي سازند چشمه اي که آب از آن مي آشامند با کلمه منها بکار ميرود مي گويند عيناً يشربون منها و چشمه اي که آب وشربت مي سازند با کلمه بها استعمال ميشود ميگويند عيناً يشربون بها عباداله با اين مقدمات ما بايستي نعمتهاي مختلف خداوند متعال را از نظر مادي و معنوي بشناسيم تا بتوانيم وصول به آن نعمتها را هدف خود قرار دهيم خداوند متعال هم براي اينکه هدف ما را در زندگي اصلاح کند و ما را برحذر دارد از اينکه مانند حيوانات هدف هاي پست وکوچکي داشته باشيم در کتاب خود و به زبان ائمه اطهار عليه السلام نعمتهاي مختلف خود را براي ما توضيح داده است و ما را تشويق ميکند که آن نعمتها را از خداوند تبارک وتعالي بخواهيم دعاهاي وارده از ائمه اطهار عليهم السلام همچنين دعاهائي که در قرآن ذکر شده است هر يک از اين دعاها وجملات دعا آدرس نعمتهاي خداوند متعال است ما بايد اولاً آن جملات را بخوانيم وبدانيم وبعد از خواندن ودانستن از خداوند متعال بخواهيم تا به لطف وکرم خود ما را به آن ثروتها و نعمتهاي بهشتي برساند در اينجا ما هم براي اصلاح هدفهاي عالي و متعالي لازم ميدانيم نعمت هاي خداوند متعال را با همان کميت ها و کيفيت ها که در کتاب خود و يا دعاهاي وارده به ما گفته اند توضيح بدهيم تا انسانهاي مومن با همت عالي خود را به آن نعمتها برساند .**

**خداوند ضمن دو آيه که مربوط به صحراي عرفات است انسانها را بر حذر ميدارد از اينکه در خانه او بروند و ارقام کوچک و بي ارزش را از خدا خواهش کنند صحراي عرفاتمرکز اجابت دعاهاي اهل ايمان است خداوند ورود بندگان خود را به صحراي عرفات توام با رنج زحمت ومشقت قرار داده است تا بندگان بعداز تحمل رنج فراوان خودرا به آن سرزمين برسانند وحالت دعا و نيايش در آنها پيدا شود از خداوند تبارک وتعالي اجرهاي بزرگ وبزرگتر مطالبه کنند زيرا وقتي که انسان براي رسيدن به هدفي ونعمتي از نعمتهاي خدا زحمت مي کشد بيشتر خود را مستحق مي داند که اجر ومزد بهتر وعالي تري از خداوند متعال تقاضا کند در اين رابطه فرموده اند لکل کبد حرّا اجر يعني هر کس جگر بسوزاند مستحق اجري از خدا ميشود انسانهائيکه از شهرو ديار دورونزديک آن هم با وسائل قديم پياده وسوار خود را به صحراي عرفات ميرساند بعد از آن که رنج ومشقت فراوان تحمل کرده اند از نظر رواني وفکري حالت خواهش و نيايش در آنها پيدا ميشود خود را مستحق مي دانند که از خداوند متعال چيزي بخواهند وبسيار اميدوار و آرزومندند که حتماً دعاي آنها مستجاب شود خداوند متعال هم وعده داده است که هر کس در صحراي عرفات حاضر شود و از خدا خواهشي کند خداوند خواهش او را قبول مينمايد اگر چه کافر باشد نهايت خواهشهاي کفار و گناه کاران در همين حين مورد قبول واقع ميشود و به آنها ميرسد وليکن خواهش اهل ايمان ذخيره آخرت ميشود و در زندگي دنيا هم بيمه خدا هستند خداوند ضمانت مي کند کهتا آخر عمر به ذلت وخواري نيافتند و محتاج کسي نشوند . آيات مربوط به صحراي عرفات آياتي در سوره بقره است رديف همان آياتي که مربوط به حج است آيه 200 تا 202 که ترجمه آن آيات در اينجا ذکر ميشود خداوند به حجاج دستور ميدهد که وقتي که مناسک حج را بجاي مي آوريد به همان ميزان که به ياد پدر ومادر خود هستيد به ياد خدا باشيد و بلکه بيشتر به ياد خدا باشيد بعضي از مردم کساني هستندکه آنچه از خدا خواهش ميکنند مربوط به همين زندگي دنياست ميگويند خدايا ما را در دنيا به مال و ثروت وعزت وقدرت برسان آنها به خواهش هاي دنيائي خود ميرسند وليکن در زندگي آخرت بهره اي ندارند و عده اي ديگر از حجاج که معرفت به خدا دارند و مي دانند در خانه چه خداي مهرباني رفته اند خواهش هاي کامل تر و بزرگتري دارند مي گويند پروردگارا آنچه خوب است ومايه خيرو سعادت و عزت است در دنيا و در آخرت به ما مرحمت کن و ما را از عذاب آتش جهنم حفظ کن آنها هستند که از حج خود بهره کامل مي برند وخداوند خيلي سريعاً آنها را به حسابشان ميرساند و خواهش هاي آنها را اجابت مي کند اين آيات شريفه آنچنان که از سياق آن کشف مي شود مربوط به مراسم حج و حجاج است زيرا حقيقتاً يکي از مراکزي که حتماً دعا مستجاب ميشود حضور در خانه کعبه و عرفات ومشعر ومني مي باشد انسانهائي که توفيق پيدا ميکند مکه مشرف ميشوند براثر انجام مناسک حج و رنج و زحمتي که تحمل کرده اند وخود را به کعبه رسانيده اند عشق و علاقه خاصي به خدا پيدا ميکنند براساس همين عشق وعلاقه خواهش ها و تقاضاي شان از خداوند متعال زياد ميشود زبان دعا و نيايش آنها باز ميگردد و از خداوند متعال اقسام و ارقام نعمت و لذت را مطالبه ميکنند چنانکه گفته شد که خداوند متعال هم وعده ميدهد دعاي آنها را مستجاب کند استجابت دعا در دوجا و لااقل در يک جا حتميت دارد و وعده اي است که خداوند به بندگان خود ميدهد يکي در ماه مبارک رمضان براي روزه داران و ديگري ماه ذيحجه در صحراي عرفات در اين رابطه فرموده اند که شقي همان انساني است که ماه مبارک رمضان بر او بگذرد و مستحق مغفرت خدا نشود مگر اينکه در صحراي عرفات حاضر شود که در آنجا بايستي اميدوار به مغفرت خدا باشد در همين جا خداوند برنامه هاي خواهش وتقاضا را براي حاجيان وبندگان خود مطرح ميکند و به آنها دستور ميدهد که بايستي چه خواهش هائي از خدا داشته باشند تا مناسب شان خدا و مناسب بندگان خدا باشد زيرا خواهش و تقاضا از بزرگان بايستي مناشب شان بزرگان باشد اگر از شخصيت هاي بزرگ عالم خواهش هاي کم وکوچکي تقاضا کنيد تو هيني به مقام آنها ميباشد و چه کسي بالاتر و بزرگتر از خداوند متعال است آن هم در جائي که بساط رحمت و برکت خود را گسترده ووعده داده است که خواهش بندگان خود را اجابت کند در اينجا خداوند در صحراي عرفات حاجيان را که آنچه از خدا مي خواهند مربوط به مال دنيا و زندگي دنياست ملامت مي کند که چرا رقم هاي کوچک و بي ارزش را از خدا خواهش مي کنند دنيا و ثروت دنيا در نظر خدا ارزش ندارد مفت ومجاني آفريده و در اختيار دوست ودشمن خود گذارده است هر کس در اطاعت خدا باشد يا نباشد ويا در خط کفر و گناه باشد در زندگي دنيا از نعمت هاي خدا استفاده ميکند بذل و بخشش ها دنيائي خدا مشروط به شرطي ومقيد يه قيدي نيست هر کس زنده باشد روزي او از جانب خدا مقدر است لذا خداوند جاجياني را که به مکه مشرف شده اند و باز در آنجا خواهشهاي دنيائي خود را مطرح مي‌كنند خدا بآنها مي‌فرمايد شما كه پيش از ورود عرفات از ثروت دنيا بهره مندبوديد کمي و کسري نداشتيد . به مکه هم که مشرف شده ايد باز از خدا دنيا را مطالبه ميکنيد لحن بيان خداوند در اين آيه چنان است که گويي به آنها پرخاش مي کند که آنها در زندگي آخرت بهره اي ندارند ودر آيه بعد حاجياني را تعريف مي کند که خواهش هاي بزرگي مناسب شان خدا واحتياج خود در عرفات مطرح مي کند عرضه مي دارند پروردگارا در زندگي دنيا آنچه مايه خير و سعادت ماست به ما مرحمت کن و همچنين در زندگي آخرت آنچه مايه عزت و عظمت ماست به مامرحمت کن و ما را از عذاب آتش جهنم حفظ کن يک چنان خواهشهائي به حاجيان مي آموزد که اگر مستجاب شود کمي و کسري در زندگي دنيائي و آخرتي آنها پيدا نميشود گويي آنچه در خزانه خداست از لطف و رحمت و برکت از خدا خواهش مي کنند که ديگر در دنيا و آخرت محروميتي نداشته باشند و در آيه سوم ميفرمايند همانها آنها حاجياني هستند که از عمر خود و حج خود بهره ميبرند و نصيب بسيار عالي و عالي تر در اختيار آنها قرار ميگيرد اين دو سه آيه از آيات عجيب قرآن است و در ضمن همين آيات خداوند اهميت خواهش و نيايش را ذکر مي کند و چنان و انمود ميسازد که نتيجه تمام فعاليت ها و عبادتها و کسب و کاسبي ها همان ارقامي است که انسانها از خدا خواهش مي کنند .**

**دعاي مستجاب هر انساني کامل ترين محصولي است که از زندگي خود دردنيا وآخرت ميتواند داشته باشد انسانهائي که دعاي مستجاب ندارند و مخصوصاً روح تکبر آنها را فرا ميگيرد تا جائي که حاضر نيستند در برابر خداوند متعال کرنش و خواهشي داشته باشند به عذاب سختي در آخرت مبتلا ميشوند شاخص مهم بين مومنين و کافرين همين خواهش ونيايش و يا عدم خواهش و نيايش است کفار در تمام عمر و زندگي خود از خداوند متعال خواهش و تقاضائي ندارند به خود و فعاليت خود متکي هستند آنچه را بدست مي آورند و استفاده مي کنند نعمت خدا نمي دانند بلکه زبان و بيانشان زبان قارون است که مي گويد با علم و فعاليت خود اين همه ثروت را بدست آورده است به کسي مربوط نيست چرا شکر خدا بجا آورم و چه احتياج دارم که از خدا اطاعت کنم فکر نمي کند آنچه در وجود خودش خلق شده است و آنچه در عالم از آن استفاده مي کند تمامي آنها نعمت هائي است که خداوند آفريده و در اختيار او گذاشته است و با اينکه غرق نعمت خداست ذره اي توجه به خدا ندارد و حق خدا را نمي شناسد وليکن مومنين کساني هستند که آنچه در وجود خود ذخيره دارند مانند عقل ايمان توانايي و دانائي و آنچه در زندگي در اختيار آنها قرار مي گيرد تمامي آن ارقام را از خدا مي داند شکر خدا را بجا مي آورند و از خدا اطاعت مي کند دائم در حال خواهش و نيايش از خداوند متعال هستند در صورتي آرامش خاطر پيدا مي کنند که از خداوند متعال چيزي خواهش کرده اند و مي دانند دعاي آنها مستجاب است با اين حساب آنچه در دنيا و آخرت نصيب انسان مي شود محصول خواهش و نيايش است عبادتهائي که توام با خواهش نيست يک عبادت هاي بي روحو قالبهاي بي مغز و محتوي است که جز رنج و زحمت براي عبادت کنندگان چيزي ندارد تمامي عبادتها که خداوند دستور داده است توام با خواهش و نيايش است به مردم آموخته است از خدا چه چيزي خواهش کنند و يا در ماه مبارک رمضان و يا مراسم حج چه چيزها از خدا بخواهند در اينجا لازم است ارقام نعمتهاي خداوند متعال را و احتياج انسان را به اين ارقام بازگو کنيم و در انتها روشن و مدلل سازيم که يگانه راه موفقيت انسان در دنيا و آخرت خواهش و نيايش است .**

**پيش از اين اشاره شد که ارقام نعمتهاي خداوند متعال سه قسم است قسمت اول ماديات و لذايذ مادي قسمت دوم انسانيت از قبيل لذايذ جنسي و انس و آشنايي و محبت و دوستي و تفاهم انسانها با يکديگر قسمت سوم علوم و معارف و حشر با اولياء خدا و ملاقات با خداوند متعال و مکالمه و گفتگو با خداوند متعال آنجا که اهل حرم خدا شدند و امين اسرار خدا بودند ارقام سه گانه بالا هر کدام از صفر و يا عدد واحد تا بينهايت از نظر کميت و کيفيت براي آنها قابل گسترش است به هر ميزان که علوم و معارف انسان بالا مي رود نعمتهاي بهتر و بيشتر در اختيار او قرار مي گيرد و بهره برداري او از نظر کميت و کيفيت بالاتر است .**

**در اينجا ابتداء قسمت اول که نعمت هاي مادي خداوند متعال است توضيح مي دهيم ارقام و اقسام آن را از نظر کميت و کيفيت و درجات و مراتب آن بيان مي کنيم قبلاً اين حقيقت معلوم باشد که گسترش و افزايش نعمت ها براي انسان در دنيا و آخرت خواه از طريق فعاليت دنيائي در زندگي دنيا مانند زراعت و صنعت و تجارت و يا از طريق عبادت و دعا در ارتباط با خداوند متعال و حرکت در خط دين و مذهب اين گسترش و افزايش از طريق قلت و کثرت معلومات است . کليد تمامي ارقام ثروت و نعمت خداوند متعال در دنيا و آخرت علم و دانش انسان است بهر ميزاني که رقم علم و دانش پايين است کيفيت بهره برداري و استفاده از نعمتهاي خداوند متعال پايين است حرکت انسان به سوي نعمتها و لذت ها از طريق علم و دانش است علم و دانش به منزله راه حرکت و فعاليت به منزله حرکت در آن است همانطوريکه در مسافرتهاي معمولي راه يابي بر راهپيمائي مقدم است و راهپيمائي نتيجه راه يابي مي باشد در حرکت بسوي نعمت ها و لذت ها هم راه يابي که علم به ارقام نعمت خداوند متعال است بر راهپيمايي که حرکت به سوي نعمتها مي باشد مقدم است همه جا توانستن لازمه دانستن است بزرگ ترين رمز قدرت دانستن است و از آن طرف بزرگترين عامل ضعف و ناتواني جهل و ناداني انسان است بقول حکيم فردوسي که مي گويد .**

**توانا بود هر که دانا بود به دانش دل پير برنا بود**

**لذا خداوند تبارک و تعالي همه جا علم و دانش را بر عمل که همان حرکت بسوي نعمتهاست مقدم داشته و تربيت و تعليم را در مقدمه هر نوع فعاليتي قرار داده است و باز در اينجا اين حقيقت را بايستي بدانيم که يکي از عوامل بزرگ پيدايش علم و حکمت در وجود انسان خواهش و نيايش است زيرا دعا و خواهش به معناي خواستن چيزي از خداوند ثروت و قدرت است انسانها همان چيزي را مي خواهند و يا ممکن است بخواهند که بدانند اگر ندانند نمي خواهند جاهل و نادان چيزي را از خداوند ثروت و قدرت نمي خواهد زيرا نمي داند که بخواهد خواهش و خواستن با خواندن دعاها خيلي فرق دارد همه جا خواندن و خواستن ملازم يکديگر نيست و اين دو از يکديگر قابل تفکيک است در بسياري از حالات خواندن دعا هست ولي خواستن وجود ندارد مي گويند ربنا آتنا في الدنيا حسنه وليکن حسنات را نمي دانند و نمي خواهد و گاهي خواهش و خواستن در انسان پيدا مي شود وليکن خواندن و بر زبان جاري کردن وجود ندارد و مانند کساني که احتياجات دروني خود را مي دانند و مي خواهند بدون اينکه بر زبان جاري کنند گرفتار بلاها و مصيبت هستند در درون قلب خود از خدا خواهش دارند که بلا را برطرف کند بدون اينکه آن خواهش را بر زبان جاري کنند و گاهي هم خواندن جملات دعا توام با خواهش و تقاضا مي باشد مانند جايي که آنچه مي خوانند و مي دانند از خدا مي خواهند حسنات را ربنا آتنا را مي خوانند آن حسنات را ، از خدا مي خواهند دعاي کميل همان جملات دعا و نيايش است که انسان مي داند و مي خواند و مي خواهد دانستن و خواندن و خواستن يک دعاي کامل است و صد در صد برطبق وعده خدا مستجاب است آنجا که مي گويند رب ادخلني الجنه و زوجني من الحور العين مي دانند چه مي گويند و چه مي خواهند و جملات را بر زبان خود با شوق و اشتياق جاري مي کنند ولي در حالي که آنچه مي دانند مي خوانند الفباء عبارات در خواهش او مستهلک است يعني به لفظ و عبارت توجه ندارند فقط معنا و مضامين آن را مي خوانند در اينجا لازم است نقش دعاهاي وارده از پيشوايان معصوم را يادآوري کنيم تا بدانيم و بفهميم که ائمه اطهار با طرح و نشر اين دعاها چه خدمات بزرگي به فکر و فرهنگ و موفقيت جامعه بشريت نموده اند .**

**بطور کلي در تعريف دعاهاي وارده از پيشوايان معصوم مي توانيم بگويم که اين دعاها از يک طرف آدرس نعمت ها و ثروتهاست که خداوند براي انسان در عالم آفريده است و از طرف ديگر کيفيت حرکت بسوي نعمتها بر پايه آدرسي که به ما داده اند و کيفيت وصول به منابع ثروت ونعمت پس مي توانيم بگويم .**

**دعاها از نظر معنا ومحتوا وآنچه به انسان گزارش ميدهد و بر پايه آن انسان را پرورش ميدهد برسه قسم است . قسمت اول آدرس نعمتهاي خدا ومعرفي آنچه در انبار خدا براي انسان ذخيره شده است در اين رابطه خدوند ميفرمايد و آتاکم من کل ماسئلتموه يعني خداوند آنچه در خواهش شما وپذيرش شما موجود است براي شما خلق کرده است و نظر باينکه انسان در خلقت خود نامتناهي است ميتوانيم بگوئيم ارقام نعمتي که براي انسان خلق شده و يا ميشود نامتناهي است واما قسمت دوم محتواي دعاها معرفي راه و حرکت بسوي منابع ثروت ونعمت است . قسمت سوم معنا ومحتواي دعاها کيفيت حرکت ووصول به مقصد است و اين هر سه قسم براي پرورش انسان واجب و لازم است و جنبه حياتي دارد . زيرا اگر خداوند ارقام و اقسام نعمت هائي که براي انسان آفريده به او معرفي نکند و آدرس آنها را به انسانها ندهد خلق نعمتها براي انسانها لغويت پيدا ميکند مانند اين است که آبي خلق شود بدون اينکه تشنه و يا تشنگي ظاهر گردد و يا خوراک خلق شود بدون اينکه گرسنه و يا گرسنگي باشد پس اگر خداوند نعمتي از نعمت ها را خلق کند و آن نعمت ها را به انسان معرفي ننمايد و آدرس آن را ندهد آن نعمت بلا استفاده ميماند وخلقت آن لغو و عبث خواهد بود پس بر خدا واجب است آدرس نعمتهائي که براي انسان آفريده به انسان بدهد وآنها را به انسان معرفي کند تا انسان بداند يک چنين ارقامي در عالم براي او خلق شده وخود را آماده براي حرکت وتصرف آن نعمتها بنمايد زيرا انسان نميتواند طالب مجهول مطلق باشد هر نوع حرکت وطلب متوقف بر فهم ودانش است تا ندانيم نمي توانيم وتا علم به نعمتي از نعمتهاي خدا پيدا نکنيم بسوي آن حرکت نمي کنيم پس خداوند متعال براي اينکه انسانها را وادار به تلاش و طلب کند و آنها را به سوي نعمتهائي که آفريده است حرکت دهد بايستي انسانها را به آن ثروتها و نعمتها آگاه و آشنا کند تا بتواند آنها را به تلاش و کوشش واردار نمايد**

**و اما راه به سوي آن نعمت ها :**

**نعمت هائي که خداوند در عالم آفريده مانند دايره‌هائي است که در دايره كره واقع شده و انسان هم موجودي است که در مرکز اين دايره خلق شده است شما کره بسيار عظيمي را به نظر بياوريد که شعاع آن از مرکز بطرف محيط ميلياردها سال نوري فاصله است در اينجا درست تصور کنيد و حقيقت را در ذهن خود مجسم نمائيد آيا با فکر و دانش خود مي توانيد خطي از مرکز بسوي ارقام نعمتي که در محيط اين کره قرار گرفته است ترسيم نمائيد تا بتوانيد از خط مستقيم بسوي محيط کره و يا دايره حرکت کنيد خواهيد دانست که اين حرکت از خط مستقيم با فکر و دانش انسان ممتنع و محال است کره عظيمي که قطر آن ميليارد , ميليارد سال نوري وسعت دارد در محيط اين کره چند نقطه قابل ترسيم است و در مرکز آن چند نقطه مي دانيد که در مرکز کره و يا دايره يک نقطه بيشتر قابل تصور نيست وليکن در محيط اين کره و دايره نزديک به بي نهايت نقطه قابل ترسيم است و از هر نقطه اي که در محيط کره رسم مي شود يک خط مستقيم به سوي مرکز بيشتر قابل تصور نيست در اينجا فکر کنيد که نعمت هاي خداوند تبارک و تعالي در هر نقطه اي از نقاط محيط کره و يا دايره قرار گرفته و شما نيز در مرکز دايره خلق شده ايد که مجبوريد خود را به نقطه اي برسانيد که نعمت ها و ثروت هاي خداوند متعال در آن نقطه خلق شده است مي توانيم اين حرکت را به سوي مقصد به کيفيت ديگر ترسيم کنيم تا شما بدانيد که شناختن و يا يافتن آن مقصد با فکر انسان چقدر مشکل و بلکه ممتنع است مي گوئيم يک عدد در فضاي نامتناهي آيا شما مي توانيد فقط آن يک رقم و با آن يک عدد را در اين فضا پيدا کنيد و يا مي گوئيم مانند اين است که سوزني در يک اقيانوس نامتناهي افتاده و شما ماموريد برويد آن سوزن را پيدا کنيد فرض ما يافتن خط مستقيم است به سوي مقصد يا از مرکز آن کره و دايره به سوي محيط و يا در فضاي نامتناهي بسوی آن رقم و عددي که در فضاي نامتناهي قرار گرفت و يا حرکت از ساحل به طرف سوزني که در اعماق اقيانوس گم شده است. آيا پيدا کردن خط مستقيم بسوي مقصد براي انسان ممتنع و محال نيست ميتوانيم بگوئيم اگر يک انسان بصير و بينا ميلياردها سال عمر داشته باشد و به تلاش و کوشش مشغول شود باز هم نميتواند از يک خط مستقيم بسوي آن مقصد حرکت کند تا به نعمت و ثروت خدا دادي خود برسد . در اين رابطه که روشن شد پيدايش خط مستقيم بسوي ارقام ثروت و نعمت بدون انحراف و اعوجاج محال است ميتوانيم اين حقيقت را درک کنيم که انسانها در مسير حرکات تکاملي خود بسوي ارقام نعمت خدا که مقصد اين حرکت بحساب ميايد به دو چيز احتياج کامل دارند که با فقدان اين دو چيز رسيدن به مقصد محال و ممتنع است .**

**اول گزارشي از ارقام نعمتها وآدرس آن نعمت ها که در کجا است و چگونه ميشود به آنها رسيد زيرا اگر از آن نعمتها که در انبار خدا ذخيره شده است گزارشي ندهند و آدرس از آنها در اختيار ما نگذارند پيدايش حرکت بسوي ارقام نعمت محال و ممتنع است گزارش از نعمت ها منشاء پيدايش علم و آگاهي انسان ميشود و ميدانيم که بدون علم و آگاهي حرکت محال و ممتنع است هر نوع حرکت به سوي مقصد خواه انتقالي از مکان به مکان باشد ويا تکاملي از زمان به زمان و يا از حالي به حال ديگر متوقف برعلم به مقصد و شناخت آن مي باشد مجهول مطلق هرگز هدف و مقصد انسان واقع نميشود پس ابتداء آگاهي لازم است تا بدانيم خداوند يک چنين ارقامي از نعمتهاي مختلف براي ما آفريده است تا بتوانيم تصميم بگيريم و خود را به آن نعمتها برسانيم و بعد از گزارش آن ارقام براي پيدايش علم و آگاهي آدرس هم از آن نعمتها لازم است تا بدانيم ما بايستي به کدام جهت حرکت کنيم وخود را به آن ارقام برسانيم وليکن با پيدايش گزارش از آن نعمتها و آدرس آنها براي جهت گيري باز هم وصول به آنها ممتنع است .**

**بدليل اينکه عرض شد نعمتهاي خدا در انتهاي حرکات تکاملي مانند سوزني در اعماق اقيانوس آفرينش است که براي انسان محال وممتنع است تا بتوانند خط مستقيم به سوي آن نعمت را پيدا کند و بدون زحمت و مشقت خود را به آنها برساند از اين رو احتياج به راهنماي بصير و بينائي دارد تا دست انسان را بگيرد و به مقصد برساند که اين اصل دوم است ودر واقع ميشود گفت آدرس بسوي نعمتها يعني همان امام و رهبر براي استفاده از نعمتهاي خدا آن راهنماي بصير و بينا که قدرت دارد بين انسان ومقصد خط مستقيمي ترسيم کند وبدون رنج وزحمت انسان را به مقصد برساند بجز خداوند متعال کسي نيست فقط خداست که محيط به فضاي آفرينش و محيط به ظاهر و باطن عالم خلقت است خداوند متعال از اين جهت که وجودي است نامتناهي برظاهر و باطن عالم و شرق و غرب آن احاطه کامل دارد و يک ذره اتمي و يا ذره اي در هر نقطه اي در هر جاي عالم باشد در اعماق فضاها براي خدا برابر با کشف خورشيد در فضاي آفرينش است انسانها فقط چيزهائي را ميتوانند ببينند و بشناسند که داراي حجمي بسيار بزرگ و يا جرمي بسيار نوراني باشد وقتي که به فضاي آسمان نگاه کنيد بلافاصله خورشيد و ماه را ميبيند وليکن ذرات وحشرات کوچک و بزرگي که در اين فضا پراکنده اند نمي توانند ببينند مگر با چشم مسلح اگر چه آن حشره هم برابر چشم شما باشد درهرصورت انسانها اشياء بزرگتر را زودتر وبهتر مي بيند و اشياءکوچکتر را کمتروديرتر نميشود انتظار داشت که انسانها کوه را مانند کاه وکاه را مانند کوه ببينند و يا فيلو شتر را مانند پشه پشه را مانند فيل و شتر وليکن براي خداوند متعال فرقي ندارد که خورشيدي را در فضا به ببيند و يا ذره بسيار کوچکي را در اعماق اقيانوس کشف ذرات وکرات براي خدا يکسان و مساوي است وخداوند هر دو را يک جور و يک نواخت ميبيند اگر از خدا بخواهيم که پروردگارا سوزني را در اعماق اقيانوس گم کرده ايم دست ما را بگير و بدون رنج وزحمت خيلي زود وفوري به جاي سوزن برسان اين عمل براي خدا آسان است در يک آن و در يک ثانيه انسان را به گم شده اش ميرساند پس تنها قدرتي که مي تواند در اين اقيانوس بيکران فضاي آفرينش ما را به ارقام نعمتهاي بزرگ و کوچک برساند خداوند متعال است از اين روانسانها بعد از آشنايي و آگاهي به ارقام ثروت ونعمتي که در عالم موجود است احتياج به رهبر وراهنمايي بصير وبينا دانا و توانا مانند خداوند متعال دارند لذا مشاهده ميکنم خداوند در کتاب خود مدعي شده است که تنها او مي تواند انسانها را هدايت کند و از خط مستقيم به مقصد برساند .**

**انسانها چگونه به کمک خداوند متعال بسوي مقاصد علم وحکمت و ارقام نعمت هدايت به آنها ميشوند:**

**خداوند متعال با ايجاد نور وروشنائي در قلب انسان که بنام روح عصمت و نيروي قدرت ناميده ميشود عصمت فکري و عملي در انسان ايجاد ميکند با اين روح خطاها واشتباه از فکر و عمل آنها برداشته ميشود وبا همين نورو نيرو خداوند متعال با قدرت قاهره خود ميتواند آنها را از هر جاي فضاي آفرينش در هر جائي که لازم است از خط مستقيم بدون برخورد به مانع کوچک و بزرگ ببرد و بياورد انسانها با داشتن يک چنين روحي که روح القدس ناميده ميشود , اولاً به تمامي اسرارجهان خلقت وهندسه آفرينش آشنا ميشوند وثانياً هر چيزي و هر کس را در هر جاي عالم که بخواهند ببينند ميبينند درصورت لزوم در هر جا که بخواهند حاضر ميشوند خداوند در بيان اين قدرت در کتاب خود ميفرمايند السموات مطويات بيمينه يعني آسمان ها به دست خدا پيچيده ميشود اول آن در آخر و آخر آن در اول قرار ميگيرد در آيه ديگر ميفرايند يوم نطوي اسماء کطي السجل للکتب يعني روزي که مانند صفحات کتاب آسمانها را مي پيمائيم ظاهر اين دو آيه نشان ميدهد که طي السماء به اين کيفيت انجام ميگيرد که خدا گوشه آسمان را ميگيرد به طرف زمين ميکشد آنچنانکه اول صفحه را به آخرصفحه ميرساند وليکن طي آسمان به اين شکل نيست بلکه به معناي پيمودن است مانند طي الطريق به معناي راهپيمائي خداوند ميفرمايند سرعت حرکت آن قدر زياد است که به ناگاه از اول آسمان در آخر آن قرار ميگيرند مانند سير معراج پيغمبر به همين کيفيت راهپيمائي با تفکر و تعقل به سوي آخرين پديده علمي يعني آخرين پديده علمي که بر طبق آن صنعت کامل بوجود ميايد اين پديده علمي در جهان علم و دانش مانند مقصدي است که در انتهاي ميلياردها سال نوري براي انسان مسافر قرار دارد و بلکه دورتر و مشکل تر. شما اينجا دو نفر مسافر را در نظر بگيريد که يکي از آنها مانند پيغمبر اکرم به معراج ميرود يعني به شهري که در انتهاي ميليون ها سال نوري قرار گرفته است وآن مسافر ديگر به دنياي علم و يا به شهر علم كامل سفر ميکند يعني آخرين مسئله علمي که با آن مشکلات حل ميشود بدست مي آورد ممکن است که شما از مسافر دوم سوال کنيد که در اقيانوس هاي کره زمين چند عدد ماهي موجود است اگر بخواهد از طريق شمارش ماهيها در اقيانوسها جواب سوال شما را آماده کند هزارسال طول ميکشد و باز هم تهيه جواب مشکل وممتنع است وليکن اگر بخواهد از راهنمائي خداوند متعال استفاده کند يعني جواب را از خدا بگيرد و به شما بدهد جواب سوال شما فوري وآني در اختيار شما قرار ميگيرد اين دو نفر مسافر يکي ميخواهد به انتهاي عالم سفر کند که بين او و مقصد ميلياردها سال نوري فاصله است و ديگري ميخواهد جواب آخرين مسئله علمي را پيدا کند و در اختيار سائل قرار دهد اينجا دونفر مسافر از نظر قضاوت ديني و مکتب قرآني مي توانند براي رسيدن به مقصد از دو وسيله استفاده کنند اول وسيله طبيعي و تجربي از مسير کشف علل و عوامل طبيعي وحقايق طبيعت و به کار بستن آنهاتا به مطلوب علمي خود نائل شوند مانند علوم طبيعي و تجربي که طبيعيون عالم بابکار بستن علل و عوامل طبيعي از آن استفاده ميکنند و با اين استفاده ها و تجربه ها خود را به معلومات مطلوب خود ميرسانند وبا بکار بستن آن معلومات صنايعي ميسازند وبه مطلوب خود نائل ميشوند انسانها روزي به فکر افتادند که وسيله اي بسازند بتواند با راه دور تماس بگيرند و براي ارتباط با شهرهاي دور احتياج به مسافرت نداشته باشند زيرا مسافرت اولاً رنج آور است و ثانياً مدت زيادي طول ميکشد ابتداء از نمونه هاي کوچکي که در اختيار داشته اند استفاده کرده اند گفتند چگونه است که دو نفر انسان از ده متري يا بيشتر وکمتر ميتوانند باهم حرف بزنند و احتياج ندارند به يکديگر نزديک شوند وسيله ارتباط اين دو نفر انسان را در طبيعت پيدا کردند که يکي از آنها هوا و ديگري ساخت گوش و شنوايي انسان است و باز درباره هوا تجربه کردند و گفتند با اينکه ملکولهاي هوا از يکديگر فاصله دارند چطور صدا را از اين طرف به آن طرف انتقال ميدهند و بعد کشف کرده اند که نيروي مرموزي بين ملکول هاي هوا مايه اتصال آنها به يکديگر شده است و همان نيروي مرموز صدا را از اين طرف به آن طرف انتقال ميدهد از طريق همين نمونه طبيعي به فکر اين افتادند که نيروهاي طبيعت را که مايه اتصال شرق و غرب عالم به يکديگر شده است استخدام کنند و در انتها وسيله اي بسازند تا بتوانند موجي را که بوسيله اين نيروها بوجود ميايد تبديل به صدا کند و صداي خود را به گوش طرف برسانند سالهاي بسيار طولاني و دانشمندان زيادي به تجربه و تحقيق مشغول شدند. تا عاقبت توانستند يک چنين وسيله هاي مانند راديو و تلفن وامثال آن بسازند اين پديده علمي که آنها را موفق به ساخت راديو و تلويزيون کرده است مطلوب آنها بوده که در ابتداء حرکت مجهول بوده و بعداز مدت طولاني ورنج طولاني جزء معلومات آنها شده وتوانسته اند بر اساس آن معلومات چنين صنايعي بوجود آورند در همين جا مشاهده ميکنم بعضي از پيغمبران که در جاي خود متمرکز بوده اند از راه دور صدا شنيده اند و حادثه اي را که از آنها دور بوده است به چشم خود ديده اند در حالات حضرت رسول اکرم آورده اند که آن حضرت در مدينه از شهادت پسر عمويش جعفر بن ابيطالب در بصراي شام آگاهي پيدا کردند جسد جعفربي ابي طالب را بالاي نوک نيزه ها مشاهده کرده اند و بلافاصله به مردم خبر دادند که پسر عمويم در اين جنگ کشته شده است وهمچنين يکي از دوستان آن حضرت بنام خبيب بالاي دار از مکه سلام داد وحضرت جواب او را داد در اينجا پيغمبر اکرم سلام صحابة خود را از مکه دريافت ميکنند و جواب او را ميدهد و همچنين جسد پسر عمويش جعفربن ابي طالب را در بصراي شام مشاهده ميکند و شهادت اورا به مردم اعلام ميکند و نمونه اين معجزات در زندگي پيغمبران زياد است پس اين دونفر که تصميم گرفته اند صدائي را از راه دور بشنوند و يا حادثه اي را از راه دور مشاهده کنند هر کدام از وسيله مخصوصي استفاده کرده اند مخترعين راديو و تلفن از وسايل طبيعي ظرف مدت سالهاي طولاني و رنج فراوان موفقيت پيدا کرده اند که از راه تجربه و طبيعت استفاده نموده اند وليکن پيغمبران از اراده خدا استفاده نموده اند بمحض اين که خواستند بدون رنج وزحمت موفق شدند پس در اينجا مي توانيم بدانيم که انسانها اگر بخواهند در سفرهاي تکاملي و يا انتقالي از وسايل طبيعي و تجربه اي استفاده کنند بعد از ابتلاء به رنج و مشقت فراوان شايد ميتوانند موفق شوند ودر عين حال در حرکات خود محکوم و مذبوحند وليکن انسانهائي که از اراده خدا و وسايل الهي استفاده ميکنند بدون رنج زحمت و گذشت زمان و مدت موفق ميشوند به همين دليل مي گويم استفاده اولياء خدا به هدايت خداوند متعال همه جا توام با موفقيت و بدون رنج و زحمت است پس بهتر اين است که . انسانها براي رسيدن به مقاصد مادي ومعنوي خود و يا براي رسيدن به شهرهاي دور در سفرهاي انتقالي و رسيدن به پديده هاي علمي در سفر تکاملي از اراده خدا استفاده کنند به همين منظور خداوند تبارک وتعالي در کتاب خود همه جا دعوت ميکند که مردم در مکتب او درس بخوانند وايمان به خدا بياورند و شرايطي بوجود آورند تا اينکه دعاي آنها مستجاب شود و آنچه از خدا ميخواهند چنان شود که خواسته اند .**

**شرايط استفاده کردن از اراده وقدرت خدا ويا شرايط استجابت دعا دو چيز است :**

**اول پيدايش علم و دانش وپيدايش استعداد به آنچه انسان طالب آن ميباشد**

**دوم شرايط وقوع وظهور آنچه انسان از خداوند متعال خواسته است .**

**شرطيت علم و دانش براي خواهش و تقاضا از لوازم ذاتي و قهري همان چيزهائي است که انسان طالب آن ميباشد و از خداوند متعال مي خواهد خواستن ملازم دانستن و دانستن ملازم خواستن است انسانها چيزي را که نميدانند نميخواهند و چيزي را که مي دانند ميخواهند . خواهش وتقاضاي انسان به مجهولات مطلق تعلق نميگيرد در صورتي ميتوانند چيزي را بخواهند که آن را بدانند اگر فقيرها هزارها سال روي گنجي بخوابند و آن گنج سهل التناول باشد که با برداشتن يک متر و نيم خاک آشکار ميشود وليکن انسان آگاهي به آن گنج ندارد هرگز نميتواند گينج را استخراج کنند گر چه از گرسنگي بميرد و هلاک شود وباز اگر گنجي در اعماق زمين در عمق چند هزار ميتري وجود داشته باشد و انسان يقين به وجود آن گنج پيدا کند آن را استخراج ميکند هر چند که استخراج آن توام با زحمت و مشقت فراوان باشد به همين دليل انسانها که احتمال داشته اند و يا يقين پيدا کرده اند که منابع زير زميني امثال نفت و گاز خيلي زياد است با تحمل رنج فراوان آن را استخراج نموده اند وچقدر زياد که در اين استخراج به کشف پديده هاي علمي موفق شده اند پس مقدمه هر نوع موفقيتي و استخراج هر نوع گنجي از اعماق زمين ها و خاکها علم ودانش انسان است حرکت انسان بسوي جزئيات و يا کليات متوقف بر علم انسان است اگر دانايي نباشد توانايي وجود ندارد پس شرطيت علم براي حرکت بسوي منافع و استفاده از آن چه خداوند متعال آفريده است خيلي و اضح و روشن است که اگر دانايي نباشد توانايي وجود نخواهد داشت در اين رابطه ائمه اطهار عليهم السلام در ضمن دعاها و روايت ها واحاديث و اخبار آدرس تمامي گنج ها و ثروتهاي عالم آفرينش را و شرايط استفاده از آن ثروتها را به انسان داده اند و انسانها را در ضمن جملات دعاها و عبارتها و راز و نيازها به حقايق آنچه در عالم است راهنمايي نموده و هم به انسانها وعده داده اند که در صورتي که آنچه دانستند بخواهند خداوند متعال نيروي حرکت بسوي آنچه دانستند و خواستند به آنها ميدهد تا اينکه توانايي حرکت بسوي آنچه دانستند وخواستند پيدا کنند به يک زندگي مطلوب و ايده آل خود بنام بهشت برسند واز عذابها وخطراتي که در مسير حرکت آنها بسوي بهشت پيدا شده است و يا پيدا خواهد شد برهند و نجات پيدا کنند خداوند متعال و ائمه اطهار عليهم السلام در برابر هر جمله اي از جملات دعا ويا هر آيه از آيات دعا به انسانها وعده اجابت و استجابت داده اند خداوند به انسان وعده ميدهد که آنچه ميدانند از خدا بخواهند و در صورتيکه آنچه ميدانند از خدا بخواهند خداوند قدرت حرکت وتوانايي به انسان ميدهد تا به دنبال آنچه ميدانند بروند و در انتها خداوند متعال وعده حتمي و يقين داده است که انسانها را به خواهشها و خواسته هاي مطلوب ومحبوب خود برساند پس اولين فايده دعاهاي وارده در قرآن پيدايش علم و دانش در وجود انسان است و اين علم و دانش را ميتوانيم به کليدي تشبيه کنيم که با آن درهاي مقفل صندوق هاي پر از جواهر علم وحکمت به روي انسان باز ميشود خداوند در قرآن ميفرمايند و عنده مفاتح الغيب , يعني کليدهاي درهاي غيب عالم وجود هر نوع نعمت وحکمت در اختيار خداوند متعال است تا هر کس که آن کليدها را بداند و از خدا مطالبه کند خداوند در اختيار او قرار دهد با اين حساب دعاها ابتداءنقش تعليمات را بعهده دارند هر فرازي از دعاهاي وارده از ائمه معصوم کتابي از علم ودانش است که در اختيار انسان قرار ميگيرد به دنباله اين علم وخواهش خداوند متعال به انسانها وعده ميدهد که اولاً به آنها قدرت وتوانايي بدهد تا بسوي آنچه دانستند وخواسته اند بدون رنج و زحمت حرکت کنند وبه آنچه اميد وآرزو دارند برسند پس نقش ائمه عليهم السلام در تعليمات دين وايجاد دعاها و عبادتها پيدايش آگاهي در وجود انسانهاست تا آنها بدانند خداوند متعال در عالم خلقت در زمين و آسمان چه ذخائري براي آنها خلق کرده و نهفته است بر انسانها واجب ولازم است که : اولاٌ اين دعاها را بخوانند تا بدانند و بعد از خواندن و دانستن آنچه دانسته اند از پروردگار خود بخواهند که اين دانستن و خواستن شرط اول حرکت بسوي منابع ثروت و قدرت ميباشد و اما شرط دوم براي وصول به نعمت خدا و استفاده از آن نعمت ها عبارت است از پيدايش يک نظام کامل اللهي انساني در شعاع حکومت خدا و حکومت اولياءخدا پيدايش يک چنين نظامي که در آن نظام تمامي انسانها در خط تعاون و همکاري قرار گيرند و بشريت در خط کمک به يکديگر باشند شرط اصلي واساسي استجابت دعاها در ضمن عبادتها ميباشد زيرا انسانها با خواندن و دانستن دعاها منابع ثروت و نعمت خدا را از او ميخواهند ومطالبه ميکنند با خواندن و دانستن اين دعاها از خداوند متعال يک چنان زندگي وموفقيتي را مطالبه ميکنند که در آن رقم رنج و زحمت در حد صفرباشد ورقم موفقيت و بهره برداري تا بي نهايت بالا رود يعني هر انساني از بي نهايت ثروت و قدرت برخوردار باشد و هيچ وقت و هيچ زماني احساس محروميت نکند چنان باشد که آنچه ميخواهد بلافاصله بشود و آنچه ميشود در اختيار او قرار گيرد تمامي انسانها در هر جاي عالم هستند ناخودآگاه طالب يک چنين زندگي ايده آل هستند و براي وصول به آن تلاش وکوشش ميکند پيدايش يک چنين زندگي متوقف بر اين است که تمامي انسانها در نظام کامل الهي و انساني قرار گيرند و هرکس در هر جا هست کمک ديگران و در خدمت ديگران باشد زيرا با پيدايش مزاحمت بين انسانها هيچ نعمتي از نعمت ها نعمت به حساب نمي آيد بلکه تمامي نعمتها تبديل به نقمت ميشود نعمت و ثروت در اختيار انسانها در محيط ناامن و نامنظم مانند چاقي و فربهي آهوها در صحرا و جنگل مي باشد که هر چه بيشتر چاق و فربه باشند بيشتر در معرض خطرات حملات درندگان قرار ميگيرند آن چنانکه بعد از صيد شدن آرزو ميکند که اي کاش نبودند که اين طور در معرض حمله شير و پلنگ قرار مي گرفتند انسانهاي ثروتمند و قدرتمند در زندگي دنيا و يا در يک زندگي منهاي امنيت کامل مانند همان آهوهاي چاق و فربه در صحرا و جنگل مي باشند که ثروت و قدرت بجز رنج و مميبت چيزي براي آنها به بار نمي آورد ازاين رو خداوند متعال به انسانها وعده داده است تا آنچه را خواسته اند در عالم آخرت به آنها بدهد زيرا عالم آخرت يک زندگي ايده آل توام با نظام و آرامش است در آن زندگي تمامي انسانها در خط خدمت و کمک به يکديگري ميباشند نه درخط مزاحمت يکديگر.**

**خداوند ميفرمايد وانماتوفون اجورکم يوم القيامه يعني فقط اجر شما روز قيامت به شما ميرسد .**

**در اينجا لازم است کيفيت پيدايش حکومت آخرت و تجهيزات آن حکومت را در اختيار بندگان خدا قرار دهيم تا بتوانند در آرزوي آن زندگي هرچه بهتر و بيشتر در دنيا فعاليت کنند و آن زندگي را هدف خود قرار دهند و بدانند که سواي آن زندگي هر چه خواستند و براي رسيدن به آن تلاش کردند هيچ و پوچ است . آن چنانکه گفته شد خود را در بيابان زندگي چاق و فربه مي کنند و بيشتر درندگان بيابان را نسبت به خود حريص مي نمايند تا لقمه و طعمه آنها باشند .**

**انسانها در زندگي ها و يا در مسير حرکت به سوي زندگي مانند طبيعت هستند خداوند متعال طبيعت را از همان ابتدا طوري تنظيم کرده است که يکجا بيابان و صحرا باشد و جاي ديگر کوه و جنگل و باز جاي ديگر شهر آباد که در آن بتوان از منابع ثروت و قدرت خدا استفاده کرد و در امن و امان بود پس قهراً بيابان ها قابل زندگي نيست انسانها نمي توانند در بيابان طبيعت ساکن و متوقف شوند وبه آن چه در بيابان خلق شده مانند علف هرزه هاي شور و تلخ و يا ميوه و دانه هاي سخت و زمخت قانع شوند و با يکچنين طعمه و لقمه هاي ناگوار زندگي خود را ادامه دهند قهراً لازم است از اين بيابان هاي لخت و عور هجرت کنند وخود را به يک مرکز ايده آل برسانند به زندگي خود ادامه دهد هرکس در بيابان زندگي بوده و نتوانسته به زندگي خود ادامه دهد بسوي کوهها و جنگلها حرکت کرده است تا در پناه کوه و جنگل شايد بتوانند مرکز امن واماني به وجود آورد ودر رفاه و آسايش زندگي کند از کويرها بسوي کوهها و جنگلها حرکت کرده اند در آنجا نيز مشاهده کرده اند زندگي آنها با خطراتي توام است کوههاي مرتفع و بلند که در اثر سرما و برف و باران وطوفان قابل زندگي نيست و همچنين دره هاي عميق و عجيب که باز در اثر جريان سيل و کثرت درندگان لايق زندگي نمي باشد و علاوه محلي نيست که بتوانند در دامن کوهها و يا داخل واديهاي عميق باغ و زراعتي به وجود آورند تا زندگي آنها قابل دوام باشد پس قهراً مجبور شده اند از کوهها و جنگلها هم هجرت کنند به جاي ديگري بروند که لياقت زندگي را داشته باشند از اين رو بيابانها و زمينهائي را انتخاب کرده اند که از يک طرف منبع ومجراي آبها ميباشد که از کوهها و دره ها سرازير ميشود و از طرف ديگر سرزمينهايي باشد صاف و روشن , همه چيز و اضج و آشکار فاقد دره ها و صخره ها که درندگان کمين ميکنند و هم چنين زمينهاي قابل کشت و زراعت و قابل دامداري و آبياري باشد از اين جهت آمده اند جلگه ها و زمينهايي که در دامن کوهها بوده انتخاب کرده اند تا از يک طرف در سرزميني باشند قابل کشت و زراعت و هم چنين فاقد دره ها و صخره ها که کمينگاه درندگان و غارتگران باشد و از طرف ديگر مرکز ظهور آب حيات و آبياري کشت و زراعت مشاهده ميکنيد اکثر آباديها در دامن کوهها بوجود آمده است نه در بيابان هاي لخت و عور و فاقد آب و آبياري و نه هم در داخل کوهها و جنگلها که فاقد وسايل حيات و وسايل کشت و زراعت و فاقد امنيت است .**

**دامنة کوهها را براي زندگي خود انتخاب کرده اند وتا اندازه اي توانسته اند از منابع طبيعت استفاده کنند و از شر درندگان هم محفوظ بمانند پس ميتوانيم ميدان طبيعت را به سه قسمت تقسيم کنيم : بيابان لخت و عور و کوير دوم کوهها و دره ها و جنگل وسوم صحراي صريح و روشن و قابل کشت و زراعت و توليدات و مجاري آب و آبياري از بيابانها حرکت کرده اند بسوي کوهها وجنگلها واز کوهها هم گذشتند در دامن کوهها زندگي خود را شروع کرده و ادامه دادند همانطوريکه در طبيعت يک قسمت از اين سه قسمت قابل زندگي ميباشد وآن دوقسمت ديگرلايق زندگي انسانها نيست جامعه بشريت هم در فرهنگ اجتماعي خود به همين سه قسمت تقسيم شده است که انسانها چاره اي ندارند براي رسيدن به يک زندگي ايده آل و قابل دوام از دو قسمت اول بگذرند و در قسمت آخر که مناسب زندگي است به حيات خود ادامه دهند انسانها نيز مانند طبيعت بر سه قسمند اين تقسيمات از طبيعت که بيان شد بعنوان مثل بود تا از طريق تشبيه جامعه انساني به طبيعت آينده حيات بشريت و جامعه انساني براي شما روشن بشود و بدانيد با چه انسانهايي آن زندگي ايده ال براي شما دايرميشود انسانهاي لخت وعور فاقد وسايل زندگي و فاقد فرهنگ وتمدن بجز علف هرزه ها چيزي در زمينه فکر آنها سبز نميشود ونميرويد قهراً هر کس با چنين انسانهاي محشور ميشود و يا خودش از نوع همان انسانهاي لخت و عور و کوير مانند است بايستي خود را از اين حالت خارج کند اين انسانها که شبيه بيابانهاي لخت وعور هستند وفاقد وسايل حيات و زندگي ميباشد در اصطلاح بعضي احاديث آنها را جن ناميده اند يعني انسانهاي جاهل فاقد فرهنگ ودانش انسانهائي که در اثر جهل و ناداني شبيه حيوانات و زندگي آنها هم شباهت به زندگي حيوانات دارد . انسانهاي که در وجود خود بيابان اند کوير و صحرا هستند نه دانش وفرهنگ گوارا دارند و نه هم سخن وبيان منطقي و گوارائي در وجود آنها پيدا ميشود و نه هم اعمال و افعال گوارا و درستي در زندگي دارند که براي خودشان و يا ديگران بتوانند از مسير علم و عمل زندگي گوارائي بوجود آورند انسانهائي هستند که خداوند گاهي آنها را تشبيه به علف هرزه هاي بيابانمي کند و گاهي هم تشبيه به بيابان ها و صحراهاي فاقد تمدن و آبادي کلمات ظهر الفساد في البر و البحر تاويل با آنها ميشود بر يعني جاهل و بحر يعني عالم واما قسمت دوم از اين سه قسمت انسانها کساني هستند که ميتوانند يک تمدن و اجتماع دنيايي بوجود آورند دولت و نظامي تشکيل دهند قدرتمنداني در راس دولت قرار ميگيرند بر افراد مادون خود از نظر علم و حکمت حاکميت پيدا ميکنند و به وسيله همان افراد وابسته به خود بر انسانهاي قسمت اول هم که مستضعف شناخته شده و اکثريت فاقد عقل و شعورند حاکميت پيدا مي کنند اين تمدن و حاکميت در قسمت دوم انسانها يک حاکميت دنيائي بر اساس زور و قلدري و استبداد و بر پايه غالب ومغلوب پيدا ميشود انسانهائي که در اين حاکميت قرار ميگيرند هدفشان استخدام و استثمار ضعفا و بيچارگان است آنها را در راه تامين منافع خود استخدام ميکنند و براي حفظ منافع خود يک نظام و امنيت نسبي بوجود مياورند اين طايفه و يا قسمت دوم از انسانها مانند کوه وجنگل در ارتباط با صحرا و بيابان ميباشند همانطوريکه که گفتيم انسانهاي مسافر ومهاجر که نميتوانند در بيابان هاي لخت و عور زندگي کنند قهراً براي تهيه آب وغذا به طرف کوه وجنگل حرکت مي کنند انسانهاي طالب نظام و تمدن هم در ميان انسانهاي قسمت اول که فاقد عقل و شعور و فاقد نظام و تمدن هستند نميتوانند زندگي کنند براي رسيدن به نظام زندگي خود را به دايره حکومت انسانهاي قسمت دوم ميکشاند در بعضي تنبيهات وتشبيهات قرآن و احاديث انسانهاي قسمت دوم را که طالب نظام وتمدن هستند وتوانستند يک نظام و تمدن دنيايي بوجود آورند انس وانسان شناخته ميشوند قهراً انسانهاي قسمت اول که اکثراً جاهل و ضعيف هستند هستند براي زندگي احتياج به انسانهاي قسمت دوم دارند زيرا آنها قدرت دارند از عقل و شعور بيشتري برخوردار هستند ميتوانند با اعمال زور و قلدري مردم را در نظام حاکميت خود در آورند و يک امنيت و همکاري نسبي براي ادامه زندگي دنياي خود بسازند وليکن انسانهاي قسمت اول اگر به خود واگذار شوند از نظر اينکه فاقد دانايي و توانايي هستند نميتوانند نظام وتمدن بوجود آورند بلکه به هرج ومرج بي نظمي مبتلا ميشوند زندگي خود و ديگران را مختل ميسازند هرج ومرج و ملوک الطوايفي بدترين روشهاي است که جامعه بشريت را به نابودي ميکشاند خداوند متعال اجازه ميدهد که حاکم هاي قلدر و ظالم بر جامعه مسلط شوند و اکثريت جاهل را مهار و استثمار کنند و با زور و قلدري يک نظام و تمدني بوجود آورند . وليکن اجازه نميدهد که جامعه انساني گرفتار هرج ومرج و بي نظمي شوند و هر کس قويتر باشد ضعيف تر را نابود سازد و لذا در قرآن به اين معنا اشاره ميکند ميفرمايند و رفع بعضهم فوق بعضي ليتحذ بعضهم بعضاً سخريا يعني خداوند قسمتي از انسانها را با فکر و شعور قدرت بربعضي ديگر برتري ميدهد تا انسانهاي برتر و بالاتر بتوانند انسانهاي ضعيفتر و جاهل تر را مسخر خود سازند . لذا مشاهده ميکنم که همه جا در نظام دنيائي و يا نظامات خلاف عدل و انسانيت ثروت و قدرت در اختيار اقليت مخصوصي قرار ميگيرد و آن اقليت مخصوص با استفاده از ثروت وقدرت خود بر اکثريت نادان و ضعيف مسلط ميشوند و آنها را به استخدام خود در مياورند انسانها فکر ميکند چگونه خداوند اجازه ميدهد يک انسان ثروتمند و با استفاده از زور وثروت خود بر اکثريت ضعيف مسلط شود و آنها را مهار و استثمار کنند ميگونيد چرا خداوند اجازه ميدهد يک ظالم قوي بر اکثريت ضعيف مسلط شود ؟ جواب اين است که اين اقليت قدرتمند و ثروتمند با استفاده از قدرت وثروت خود ميتوانند اکثريت جاهل و نادان را مهار و استثمار کنند و آنها را به نظام و امنيت در آورند واگر آن اکثريت به حال خود واگذار شوند و يک قدرت حاکم و مسلط نداشته باشند به جان يکديگر مي افتند و يکديگر را نابود ميکند و زندگي را به اختلال و فساد ميکشانند پس پيدايش نظام و امنيت به توسط اقليتي ظالم وقدرتمند از هرج و مرج بهتر است خداوند تبارک و تعالي به قسمت دوم از انسانها زور و قدرت و ثروت ميدهد و آنها را به عقل و دانش بيشتري مجهز مينمايد تا بتوانند با استفاده از زور و قدرت خود اکثريت جاهل را به نظام در آورند و يک نظام و امنيت نسبي بوجود آورند .**

**چرا خداوند قسمت دوم از اين جامعه بشريت را تشبيه به کوه و جنگل ميکنند زيرا همانطوريکه کوه و جنگل از يک طرف منابع ثروت و زندگي مردم است و از طرف ديگر بر اساس پستي ها و بلندي ها وکوههاي سنگي سخت و محکم ودره هاي عميق و درختهاي انبوه جنگلي قابل ادامه زندگي براي انسانها نيست نه با خانه سازي و سکونت ومسکن مناسب است از اينکه کوههاي پست و بلند ودره هاي عميقي دارد که انسانها در معرض سقوط قرار ميگيرند و يا دائم براي ورود به خانه ها بايستي به کوهنوردي عادت کنند و از طرفي براي توليد ارزاق و کشاورزي ودامداري هم نامناسب است براي انسانهاي متفکر و متمدن و فعال قابل زندگي نيست نميتوانند در جوار يکديگر خانه هائي بسازند و يا به توليد ارزاق و کشاورزي مشغول شوند پس کوه و جنگل محلهاي مناسبي براي آرامش و آسايش و دوام زندگي نيست از اينکه انسانهاي ساکن در کوه و جنگل محلهاي مناسبي براي آرامش و آسايش ودوام زندگي ندارند انسانهاي ساکن در کوه وجنگل دائم در معرض خطرات سقوط ودرندگان جنگلها ميباشند انسانهاي قسمت دوم که مي توانيم آنها را نيمه متمدن بدانيم براي ايجاد نظام وآرامش غالباً از مسير اعمال زور و جنگ و ستيز به زندگي خود مشغول ميشوند در يک چنين جامعه اي که مانند همان کوه و جنگل است انسانهاي متفاوت و پست و بلندي بوجود مي آيند عده اي از مسير ثروت و قدرت و قساوت قلب اوج ميگيرند در انتهاي قدرت قرار ميگيرند قهراً افراد ديگري درثروت وقدرت مادون آنها و پايين تر از آنها قرار ميگيرند همين پستي ها و بلنديها در افراد ايجاب مي کند که زندگي آنها از مسير تنازع بقا و حاکميت قوي بر ضعيف ادامه پيدا کند قوي ها هر چه بيشتر خود را قوي مي کند و قهراً ضعيفها ضعيفتر ميشوند اين ضعيفها مانند کوههاي کوچک و کم ارتفاع و قابل فرسايش هستند از آن طرف قوي ها مانند کوههاي مرتقع بسيار سخت ومحکم وخشک قهراً در داخل زندگي يک چنين انسانها حاکميت هاي ظالمانه و جابرانه پيدا ميشود که ضعيف ها مانند انسانهائيکه خانه و زندگي خود را مشرف به سقوط ته دره ها ساخته اند دائم در معرض قتل و کشتار ظالمانه جابرانه اند وقوي ها هر چه بيشتر بر قدرت وخشونت خود مي‌افزايند زندگي انسانهاي که در يک چنين نظامي قرار ميگيرند مانند زندگي همان انسانهاي است که مجبورند در ميان کوهها و درها عميق و جنگل ها خانه بسازند و به زندگي خود ادامه بدهند قهراً در يک چنين وضعي که حکومت ها براساس زور قلدري واستبداد حاکميت دارند وضعفا براساس ضعيف و ناتواني و محروميت , زندگي قابل دوام نيست قهراً و اشتباهاً اگر چه در ابتداي ورود به زندگي در يک چنين نظامي قرار ميگيرند ولي عاقبت کار براي همه آنها پشيماني حاصل ميشود ومجبور به فرار وهجرت به جاي ديگر مي شوند و در جستجوي مکان امني مي باشند تا براي خود يک زندگي آرامي توام با امنيت وآسايش بوجود آورند انسانهائي که در يک چنين نظامي زندگي مي کنند از نظر رواني به دوقسمت تقسيم ميشوند قسمتي از آنها بسيار خشک و خشن و زورگو و قلدر ومستبد وقسي القلب و قسمت ديگر ضعيف و ناتوان در قسمت دوم از نظر رواني حالت هجرت پيدا ميشود وبه دنبال پناه گاهي ميگردند تا خود را از اين زندگي نجات دهند نه حاضرند به زندگي ابتدائي برگردند که يک زندگي جاهلانه ووحشيانه بود ونه هم دراين زندگي نيمه وحشي و نيمه متمدن ميتوانند دوام بياورند از اين رو اکثريت آنها به خدا متوسل ميشوند و در پي يک زندگي امن و آرامي ميگردند و انسانهاي قلدر ومستبد وحاکمان زورگو هم عاقبت از يک چنين حاکميتي خسته ميشوند ودر مسير ظلم و زور هلاک و نابود ميشوند قهراً حالت هجرت در جامعه پيدا ميشود و براي اکثريت آنها که از اين دوزندگي خسته شده اند و هجرت کرده اند و طالب يک زندگي امن و آرامي هستند بر خداوند متعال واجب ميشود قسمت سوم را براي دوام زندگي آنها فراهم کند قسمت سوم جامعه تشبيه به سرزميني ميشود که از يک طرف صاف وساده وروشن ومسطح است منهاي پستي و بلندي قابل توليدات کشاورزي و دامداري و آبياري و از طرف ديگر در معرض نزول باران و نهرهائي مي باشد که از کوهها و دره ها سرازير ميشود و در اختيار آنها قرار ميگيرند نه مانند بيابانهاي کوير لخت و عور و خشک وخشن است که نمي توانند در آنجا زندگي کنند و نه هم مانند کوهها و جنگلها و پستي ها و بلندي ها در معرض ظهور خطرات وسقوط ميان درها قرار ميگيرند بلکه در يک زندگي صاف وساده و روشن سرزمين هاي پر برکت در معرض تابش آفتاب وگرماي خورشيد و از طرف ديگر در ميدان ظهور برکات کوهها و جنگلها از قبيل آب وباران وبرف و منابع ديگر پس اين قسمت از سه قسمت نامبرده مناسب ترين جاها براي زندگي مي باشد جائي است که لياقت دارد اولاً مردم در حد تساوي قرار گيرند پستي ها و بلندي ها خيلي کم باشد برتري ها و برتر جوي ها ظهور پيدا نکند انسانها از نظر زندگي در حد تساوي قرار گيرند و همه باهم از طريق همکاري به توليدات کشاورزي ودامداري مشغول شوند حق خود را به کمک همديگر از خدا و طبيعت دريافت کنند همانطوريکه اين قسمت زمين و صحرا از سه قسمت هاي نامبرده بهترين جاي مناسب زندگي است انسانهاي قسمت سوم هم که مي توانيم آنها را مومن و متمدن بناميم بهترين افرادي هستند که ميتوانند در پناه يکديگر زندگي کنند و به زندگي خود ادامه دهند پس مي توانيم انسانها را هم مانند آن سرزمين ها به سه قسمت تقسيم کنيم : قسمت اول انسانهاي وحشي ونيمه وحشي که در وجود خود و فکر خود مانند بيابانهاي کويرهاي خشک وخشن مي باشند .**

**قسمت دوم انسانهاي نيمه وحشي و نيمه متمدن که در اثر بروز پستي ها و بلندي ها و قدرتهاي برتر و بالاتر و تقسيم شدن آنها به قوي وضعيف باز هم يک زندگي قابل دوامي نيست که بايستي انسانها از آن زندگي به جاي ديگرهجرت کند و قسمت سوم انسانهاي مومن ومتمدن که آن دونوع زندگي را پشت سرگذاشته و در زندگي سوم قرار گرفته اند . قسمت سوم را که انسانها دراين قسمت صددرصد مي توانند زندگي امن وآرامي بوجود آورند و با تعاون وهمکاري با يکديگر کاملاً از منابع طبيعت و ثروتهاي خدا دادي استفاده کند زندگي آخر و با آخرت مي نامند غالباً در طبيعت و يا زندگي انسانها سه نوع تحول پيدا ميشود که تحول سوم کمال مطلق است درست مانند زندگي هر فردي از افراد بشر که از تولد تا مرگ سه نوع تحول در زندگي او پيدا ميشود وتحول سوم منجر به زندگي آخرت ميکرد . تحول اول دوران کودکي تا از دواج تحول دوم دوران از دواج تا توليد و تکميل فرزندان وتحول سوم دوران پيري و فرسودگي و دوران ياس ونااميدي از زندگي دنيا و آمادگي کامل براي زندگي آخرت که بعد از دوران پيري براي هر انساني بد يا خوب زندگي آخرت داير ميگردد . زيرات حقيقاً در تحول سوم بعداز دونوع تحول اول ودوم در اين زندگي دنيا و اسارت در عوامل طبيعت ويا عوامل مزاج خستگي کامل ومفرط بوجود آمده وخود را براي قبول مرگ و ورود به زندگي آخرت آماده کرده اند .تحولات اجتماعي هم درست مانند تحولات فردي مي باشد که جامعه هم در ارتباط با يکديگر سه نوع تحول پيدا مي کنند ودر تحول سوم از اين زندگي دنيا خسته شده خود را براي قبول و پذيرش زندگي آخرت آماده مي کنند درست کل جامعه بشريت در اين دوران زندگي دنيا سه نوع تحول پيدا مي کنند دوران کودکي تا جواني دوراني جواني تا توليد منافع ومصالح زندگي و به ثمر رسيدن آنها ودر انتها دوران پيري و فرسودگي جامعه و آمادگي آنها براي قبول حکومت الهي و پيدايش زندگي آخرت دوران کودکي جامعه بشريت را مي توانيم از زمان هبوط آدم تا ظهور حضرت خاتم بحساب آوريم در اين دوران حقيقتاً زندگي انسانها يک کودکستان و بازي هاي کودکانه بيشتر نيست دوراني است که مردم در اين دوران تمام وحشي هستند و در ارتباط با يکديگر بجز تباغض و تناقض کاري ندارند غالباً با يکديگر درجنگ و نزاع اند جنگلها و نزاعهاي بي پايه و بي مايه که يک چنين دوراني را دوران جاهليت ناميده اند گاهي در عده اي از جامعه و يا مملکتي از مملکت ها که قدري بيشتر به ثروت و قدرت و نظام رسيده اند با جامعه ديگر و يا مملکت ديگر بناي فخر و مباهات ميگذارند موفقيت خود را به رخ آنها ميکشند در برابر افتخارات و برتري به خود اجازه ميدهند که به آنها حمله ور شوند کشور و مملکت آنها را بگيرند و زن ومرد آنها را به اسارت خود در آورند .**

**مشاهده ميکند که غالباً در روزگار پيش از ظهوراسلام هر کشور ومملکتي که در خود قدرت و تونايي بيشتري احساس ميکند بدليل همان قدرت وتوانايي به خود اجازه ميدهد که بر همسايگان خود بتازد و آنها را در برابر خود خار و ذليل نمايند و به اسارت و فلاکت بکشد تمامي جنگ هاي پيش از ظهوراسلام و تجاوزاتي که واقع ميشود همه اينها بدليل برتري قدرتهاي متجاوزاست و به همين دليل که در خود احساس قدرت ميکند و کشور همسايه را از خود ضعيف تر و ناتوان تر ميبيند و به آنها مي تازد ميکشند غارت ميکنند به اسارت ميکشند درست مانند کودکان وبازهاي کودکانه کودکان در دوران کودکي خود در ارتباط با يکديگر به همين کيفيت زندگي ميکنند هر کودکي و يا نوجواني که در خود احساس قدرت ميکند به کودک ديگر و نوجوان ديگر که از اوضعيف تر است ميتازد و او را به ذلت و اسارت ميکشد دوران پيش از ظهور دين مقدس اسلام و پيش از ظهور حضرت خاتم پيامبران به همين کيفيت بر جامعه و اجتماع بشريت گذشته است در هر گوشه اي که ابر قدرتي پيدا ميشود با استفاده از زور و قدرت ملتهائي که عقب افتاده تراند به اسارت ميکشند . هدف آنها از جنگ و ستيز صرفاً احساس برتري آنها در ثروت وقدرت است . اگر از کشور متجاوز و پيروز سوال کني که چرا حمله کردي وتجاوز نمودي برتري خود را در ثروت وقدرت دليل حاکميت خود وتجاوز خود ميداند هرگز کشوري به کشور ديگر حمله نکرده است تا به کشور مغلوب کمک کند ظلم و ستم رااز جامعه بشريت برطرف نمايد ويا عدل وداد وامنيت در کشور مغلوب بوجود آورد بلکه همه جا جنگ ها و تجاوزها به منظورکوبيدن و نابود کردن ملتهاي ضعيف وناتوان بوده است اين دوران را ميتوانيم دوران کودکي و يا نوجواني بشريت بناميم زيرا در قيام و قعودها وجنگ و ستيزها هدفي بجز اعمال زور وقدرت واثبات برتري خود بر ملتهاي ديگر نداشته و ندارند يک چنين دوراني پيش از ظهور اسلام را دوران جاهليت ناميده اند زيرا همه جا قيام ها و جنگ و ستيزها برمدار احساس برتري و برتري جوئي و کوبيدن ملتهاي ضعيف تر بوده است هرگز در تاريخ جنگي واقع نشده است که به منظور اجراي عدالت و کمک به ملتهاي ضعيف باشد و اما دوران دوم بشريت زماني است که هدف انسانها در ارتباط با يکديگر زندگي نمودن برمدار حسن تقاهم و تعاون و برطرف ساختن ظلم و ستم و جهل و جهالت انجام ميگيرد ميتوانيم يک چنين زماني را دوران بلوغ جامعه بناميم بلوغ به زندگي نمودن زنده بودن وزندگي کردن مانند بلوغ يک جوان بعد از جواني به زندگي که در اولين مرتبه بوسيله از دواج با جامعه خود پيوندي برقرار ميسازد وبعد از پيوند از دواج هدفش زندگي کردن با مردم وجامعه خود ميباشد روح ستيز و تجاوز را درخود ميکشد و با همسر خود و فرزندان خود و اعوان و اقارب در دو طرف زن وشوهر با حسن تفاهم زندگي ميکند. جوانان پيش از ازدواج خود نه ميدانند و نه هم خود را مسئول تامين مخارج پدر و مادر و ديگرانند وليکن بعد از آن که براي از دواج آمادگي پيدا کردند خود را مسئول اداره زن و زندگي خود و مسئول ديگران که در حاشيه زندگي اوهستند ميدانند و هر چه بر عمرشان اضافه ميشود وخداوند فرزنداني بآنها مي‌دهد فرزندان خود را از پسر ودختر به ثمر ميرسانند و براي آنها زندگي مستقلي داير ميکند جامعه بشريت هم در يک دوره و دوراني مانند کودکان و جوانان نورس خودرامسئول حفاظت و حمايت جامعه خود نميدانند اگر حاکم زرومندي بر آنها مسلط نباشد به جان يکديگر ميافتند و با يکديگر حسادت و رقابت شديد پيدا ميکنند يکديگر را ميکشند تا جائي که اگر هم حاکم زورمندي و مستبدي داشته باشند باز هم آن حاکم ملت خود رابه دوقسمت تقسيم ميکند عده اي اقليت جامعه را براي حفظ و حمايت خود اداره ميکند و خود را مسئول تمامي افراد مملکت نميداند تبعض قائل ميشود عده اي را از زندگي محروم ميکند و عده ديگر را بهره مند ميسازد تا جائي که مشاهده ميشود در اين دوران پيش از بلوغ قوي ها به جاي اينکه خود را مسئول ضعيفها بدانند خود را بر ضعيف مسلط ميکند و او را به بردگي ميکشانند رفتار اقويا با ضعيفا مانند رفتار مالک گوسفندان وحيوانات ديگر ميباشد ضعيف را ملک خود ميدانند بدون قيد وشرط خود را بر آنها مسلط ميکند و آنها را در راه منافع خود استثمار و استخدام مينمايند تا روزي بتوانند از آنها بهره کشي نمايند نان و آبي بانها ميدهند به محض اينکه ضعيفها ,ضعيف تر شدند و يا اينکه از کار افتادند آنها را ميکشند و يا از دايره زندگي خود اخراج مينمايند تا مانند حيوانات بي صاحب بميرند ونابود شوند وليکن جامعه بشريت خواهي نخواهي روزي دوران کودکي و کودکستاني خود را پشت سر ميگذارند آماده قبول مسئوليت ميشود رشد عقلي وفکري او به جائي ميرسد که خود را مسئول ديگران ميدانند و افراد جامعه را براي ادامه زندگي خود لازم ميدانند و عقلش به اينجا ميرسد که افراد بشربراي تعاون و همکاري با يکديگر خلق شده اند نه براي تنازع و ظلم به يکديگر زماني که يک چنين مسئوليت در افراد جامعه پيدا ميشوند ميدانند زماني است که ميتوانيم بگويم جامعه مانند يک جوان نورس آماده براي از دواج به رشد اجتماعي رسيده است . يعني افرادجامعه دروضعي قرار گرفته اند که دوست دارند زندگي را از طريق تعاون و همکاري شروع کنند جامعه گرفتار ضد تنازع بقاء وظلم و ستم است و هر کسي خود را مسئول حفظ وحمايت ديگران ميدانند در يک چنين زماني که بشريت به رشد اجتماعي رسيده و خود را مسئول ديگران ميدانند خداوند تحولي در جامعه ايجاد ميکند تا براساس آن تحول يک تمدن اجتماعي بوجود آيد و تمامي انسانها در خط تعاون و کمک به يکديگر قرار گيرند اين تحول بوسيله آخرين پيغمبران يعني پيغمبر اسلام بوجود آمد آن بزرگوار در شعاع دين و تعليمات خود هر يک از افراد بشررا مسئول حفظ و حمايت ديگران قرار داد قتل و کشتار و تجاوز به حقوق ضعفا را در جامعه اسلامي خود تحريم کرد واقويا و پيشرفتگان جامعه را مسئول کمک به عقب ماندگان به جامعه قرار داد و در بيان مشهور خود فرمود کلکم راع و کلکم مسئول عن رعيته يعني شما تمامي افراد بشر هر کدامتان مسئول رعايت و حفظ وحمايت ديگران هستيد هرکس در جاي خود مسئول حفظ و حمايت ديگران است هر کس از نظر مالي ويا علمي و يا هنري جلو افتاده است وظيفه دارد به عقب افتادگان وابسته به خود کمک کند زندگي آنها را به ثمر برساند آن حضرت در قانون گذاري اسلامي خود تمامي انسانها را مامور به کمک به يکديگر قرار داد انفاقات را گسترش داد و فرمود هر کس در ماديات و يا معنويات و يا در علم و هنر از ديگران جلو افاده است مسئوليت دارد که زکات آن ثروت و يا علم وهنر را به ضعفا وفقرا بپردازد وثروت خود را در مسير کمک به زندگي ديگران سرمايه گذاري کند پس در دوران ظهور اسلام ميتوانيم بگويم جامعه بشريت بالغ شده وخود را مسئول حفظ وحمايت ديگران ميداند وخداوند متعال براي تنظيم و تکميل همين مسئوليت و حفظ وحمايت دين مقدس اسلام را و قرآن را نازل فرمودند تا در ضمن تعليمات وقانون گذاري ها مسئوليت هر انساني را در برابرديگران تنظيم کند و انسانها را در خط تعاون و کمک به يکديگر قرار دهد پس جامعه اي که در مسير زندگي خود را به دين اسلام و تعليمات پيغمبر آخر زمان ميرساند مانند همان کارواني هستند که خودرا از بيابانهاي لخت و عور فاقد وسايل زندگي به دامنه کوهها و جنگلها ميرساند تا بتوانند از آب چشمه ها و يا ميوه درختهاي جنگل تغذيه نمايند وتا اندازهاي از مصيبت هاي صحرا نوردي وبيابان گردي نجات پيدا کند انسانهاي که وارد حوزه اسلام ميشوند و يا از برنامه هاي تعليماتي اسلام استفاده ميکنند گر چه مسلمان نشده باشند جامعهائي هستند مانند کوههاي محکم سربه فلک کشيده انسانهاي نيرومند و قدرتمند پيشوايان مالي ومادي مردم هستند. وليکن در عين حال يک چنين وضعي هم در جامعه بشريت قابل دوام نيست زيرا چنانکه گفته شد گر چه کوهها و دره ها از بيابانهاي لخت وعور بهتر است وليکن سرزميني صاف و روشن نيست و براي توليدات مواد ومنافع زندگي آمادگي ندارد باز هم جامعه بشريت به فکر اين است که خود را براي يک زندگي بهتر و عاقلانه تر آماده کند تا درآن زندگي انسانها در حد تساوي وتعاون با يکديگر قرار گيرند .**

**آن زندگي بايستي به دوسرمايه مجهز باشد تا انسانها بتوانند به زندگي خود ادامه دهند سرمايه اول سرزميني صاف لايق آماده براي درخت کاري و کشاورزي بدون پستي ها و بلندي ها ودره ها ودرياها . آنچنانکه انسانها يکنواخت يکديگر را ميبينند و ميشناسند وحافظ منابع ومواد زندگي يکديگر ميباشند . چنان سرزميني که خداوند در کتاب خود اشاره ميکند ميفرمايند . و يسئلونک عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفاً و يذرها قاعاً صفصفا ً لاتري فيها عوجاً ولاامتاً يعني از تو دربارة کوههاي سر به فلک کشيده و يا از ابرقدرتها سوال ميکنند در جواب آنها بگو خداوند آنها را متلاشي ميسازد و ميگوبد تا مانند بيابانها خاک ساده و ياريگ روان باشند پستي وبلندي ديده نشود مانند بيابان صاف مسطح باشند خداوند متعال از اين نظر که ميدانند در ميان دره و کوهها و در جوار کوههاي سر به فلک کشيده زندگي قابل دوام نيست وحتماً بايستي مردم در سرزمين صاف بدون پستي وبلندي زندگي کنند در اين آيات به آنها وعده ميدهد که براي آنها سرزميني صاف ومسطح بسازد وآنها را به آن سرزمين انتقال ميدهد البته منظور از اين سرزمينهاي صاف ومسطح و بدون پستي و بلندي جامعه اي صاف و مسطح ميباشد جامعه اي يکنواخت ويکسان در جوار کوههائي که منشاء رحمت وبرکت و منشاءجوشش چشمه هاي آب حيات هستند زندگي ميکنند جوشش چشمه هاي آب حيات شرط دوم زندگي قابل دوام است گفته شد شرط اول وجود سرزميني صاف ومسطح قابل کشاورزي و دامداري و درخت کاري يعني جامعه اي صاف ومسطح در معرض ريزش باران زياد و جريان آبهاي صاف وگوارا تا بتوانند زراعت ها و باغهاي خود را آبياري کنند ومحصول فراواني بدست آورند يک چنين سرزميني با اين دو شرط مناسب ترين جاها براي بقاء ودوام زندگي ميباشد زيرا از يک طرف هموار ومسطح است واز طرف ديگر در معرض ريزش باران و جريان آبهائي گوارا ميباشد زندگي با همين دوشرط در جامعهبشريت مانند اين است که اولاً انسانها در يک وضع يکنواختي با حقوق مساوي ومتساوي قرار گيرند بين آنها ظالم ومظلوم و حاکم و محکوم وجود نداشته باشد آنچنان نباشد که مانند سرزمين کوهستاني از يک طرف اسير کوههاي صعب العبور خشک و خشن باشند که نتوانند خانه بسازند ويا درختي و زراعتي بکارند و از طرف ديگر دره ها که در معرض سيل وطوفان باشند ابرقدرتهاي ظالم وخشک وخشن قسي القلب مانند همان کوههاي سخت سربه فلک کشيده ميباشد که بدليل بي رحمي و قساوت قلب اجازهنميدهند کسي در جوارآنها زندگي کند و از آنها بهره مند شود وباز دره هاي عميق مانند چاههاي ويل اکثريت انسانهاي جاهل ونادان هستند که باز آنها بر اثرجهل و ناداني و پيدايش هرج و مرج و بي علمي و بي هنري مانند کودکاني هستند بار دوش پدر و مادر که بايستي به خورند و بخوابند تا روزي که به عقل و شعور برسند يک چنين انسانهاي جاهل و نادان هم مانند همان دره هاي عميق ميان کوههاي سر به فلک کشيده هستند که براي زندگي انسانهاي عاقل و عالم مناسب نيستند پس اين افراط وتفريط هم درجامعه بشريت بايستي از بين برود يعني ابرقدرتهاي خشک وخشن ومتکبر بايستي تکبر و خشونت خود را رها کند حالت فروتني و تواضع در آنها پيدا شود واز خشونت وتکبر خود دست بردارند خود را و حقوق خودرا مساوي و برابر حقوق ديگران بدانند فخر و تکبر نفروشند از حاکميت زوري وقلدري خود دست بردارند انسانها را به جاي برادر وخواهر بشناسند واز طرفي انسانهاي عقب افتاده وجاهل ونادان هم که شبيه دره هاي عميق بوده اند وروي جهل و ناداني مرکب حاکميت ابر قدرتهاي ظالم به راه مي افتادند و زندگي بشريت را به فساد و تباهي ميکشيدند اين انسانهاي جاهل ونادان هم بايستي ارتقاءو ارتفاع پيدا کنند سطح فکرشان بالا رود وجهل و ناداني آنها بر طرف شود عقل وشعورطبيعي و انساني خود را بدست آورند انسانهائي باشند در حد اعتدال وتوازن وقتي اين دوگروه يعني طايفه متکبروخشن دست از تکبرخود برداشتند وخود دررا در سطح ساير انسانها قراردادند وگروه ديگر که جاهل ونادان بودند ارتقاء و ارتفاع فکري پيدا کردند سطح فکرشان بالا رفت واجازه خشونت وتکبربه آن انسانهاي ظالم وخشن ندادند اين دوگروه که اکثريت جامعه بوده و با فرماندهي وفرمانبري منشاء فساد بوده اند در حد اعتدال قرار ميگيرند مصداق همان آيه شريفه ميشوند که فرمود کوههاي مرتفع را ميکوبد تا گرد و غبار شوند و همسطح بيابان ها قرار گيرند يعني خداوند انسان هاي متکبر و خشک و خشن را مي کوبد تکبر آنها را مي گيرد تا خود را همسطح انسانهاي متواضع و فروتن قرار دهند در نتيجه يک زمينه اي صاف و هموار براي پيدايش تساوي حقوق و ظهور عدالت پيدا ميشود که اين تساوي حقوق و يکنواخت شدن انسانها به کيفيتي که نه ابر قدرت ظالم وفرماندهي باشد تا حکم ظالمانه وجابرانه براند و نه هم انسان جاهلي باشندکه مانند همان دره هاي عميق مجري ومجراي مقاصد ابر قدرت ها باشد پس زمينه صاف وهمواري براي ادامه زندگي فراهم ميشود کهزندگي باين کيفيت تحول سوم است يعني زندگي آخرت ابتدا زمينهاي آماده براي رشد وارتقاء زندگي مانند همان زمينهاي آماده براي باغ داري وکشاورزي ووجود چشمها ونهرهاي آب حيات براي آبياري زمينهاي آماده کشت ودل هاي آماده براي پرورش . گفته شدکه انتقال سوم بياباني ها در ميدان طبيعت به معناي حرکت از پاي کوه ها ودره ها به سوي سرزميني صاف و هموار كه واجد دو خاصيت بودند اول هموار بودن ومسطح بودن زمين و قابليت کشت وزراعت دوم درمعرض ريزش باران و سرازيري نهرها از دامنه کوهها جامعه بشريت هم در تحول سوم خود مانند همان زمينهاي صاف وهمواري هستند که همه باهم از تساوي حقوق واقدام متقابل برخور دارند همه باهم آماده ترقي وتکامل ودرارتباط با يکديگر بسيار صاف و روشن به کيفيتي که زمينه اي براي پيدايش اختلاف طبقاتي و پستي ها و بلندي ها ومکر ونفاق و حقه بازي وخباثت انسانها به يکديگر وجود ندارد بلکه بين همه آنها اخوت ايماني وتقوائي برقرار شده تمامي افرادبشر مانند يک خانواده درجوار يکديگر زندگي ميکنند رحمت خدا و برکات الهي يکنواخت و يک جور برهمه آنها نازل ميشود و براي آبياري دلها به علم و دانش شخصيت هاي بزرگ اسلامي وايماني و اولياء خدا مانند همان کوههاي مرتفع مشرف به آنها بوده برکات وجودي خود را که علم ودانش و لطف ومحبت ورحمت باشد رايگان وبطور تساوي در اختيار آنها قرار ميدهند خداوند با آب حياتي که از چشمه هاي وجود آنها جريان پيدا ميکند دلهاي صاف وروشن اهل ايمان وتقوا را آبياري ميکند آنها را تعليمات ميدهند و با افاضه واضافه علم و دانش مقامات آنها و کمالات آنها را بالا ميبرد تا به انتهاي کمال برساند يک چينين زمان و يک چنين زندگي را که آخرين تحول بشريت است زندگي آخرت و يا مدينه فاضله مينامند که انسانها همه باهم در يک تمدن عظيم الهي وانساني قرار ميگيرند آنچنان برکات الهي شامل حال آنها ميشود که هر کدام از آنها گوئي مالک همه کائنات اند به هر جا بروند بدون زحمت ميروند وهر کجا بخواهند ساکن شوند بدون زحمت سکونت اختيارميکنند هر کجا ساکن شدند همه چيز وهمه کس در اختيار آنها قرار ميگيرند برکات مادي و معنوي خداوند متعال بينهايت شامل حال آنها ميشود سکونت آنها در هوا و فضا مانند سکونت آنها در سطح زمين و سکونت آنها در سطح زمين مانند سکونت آنها در دريا و صحرا , طبيعت و منابع آن از صحرا ودريا و کوه و جنگل و فضا و هوا يکنواخت در اختيار آنها قرار ميگيرد بطوريکه ظرف ميليونها سال زندگي در خود احساس محروميت و يا ضعف پيري و فرسودگي ندارند شهوت و اشتهاي آنها به لذايذ مادي و معنوي و جنسي بينهايت است و بر اساس همين کثرت و بينهايت بهره برداري آنها و لذت بردن آنها از نعمتهاي خدا نامحدود است يک چنين زندگي و يک چنين مقامي را مدينه فاضله مي نامند که در تحول سوم نصيب انسانها ميشود .**

**و در ذيل اين بحث باز هم بطور خلاصه تحولات سه گانه بالا را ذکر ميکنيم تا شما خواننده خود را آزمايش کنيد که در کدام يک از اين تحولات سه گانه قرار گرفته ايد . تحولات سه گانه بالا شامل حال کل بشريت وتمامي انسانها ميشود يعني تمام افراد بشر از آدم تا دروازه قيامت همه باهم اين تحولات را ميبينند و با پشت سرگذاشتن دو نوع زندگي اول خود را در وضع زندگي سوم قرار ميدهند و در اين وضع زندگي آخرتي آنها شروع ميشود تمامي انسانها باهم در ابتداء يک وضع بياباني دارند زميني هستندصاف و مسطح بدون گياه و علف بدون ابر و باران مانند صفحات کاغذي که بدون خط و خطوط ونقطه وکلمه وارد مطبعه ميشود انسانها در اين دوره ابتدايي جاهل و نادانند و يک چنين زماني را زمان جاهليت و يا دوره کودکستان ناميده اند انسانها در اين دوران ارتباط انساني و ايماني و الهي و عاطفي با يکديگر ندارند بلکه زمينه قلب آنها خشک وخشن مانند همان بيابان ها و کويرهاي لخت و عور بجز علف هرزه ها و کشت هاي بدون منفعت ثمره اي از افکار آنها و اعمال آنها قابل ظهور نيست اين دوره را انسانها با تضاد و تناقض وبا جنگ و نزاع وهرج و مرج و بازيهاي کودکانه بدون قانون و قاعده ميگذرانند قهراً از مسير تضاد و تناقضي که در برخورد با يکديگر دارند تحول دوم در افکار آنها پيدا ميشود يعني حرکت از دوره جاهليت که بمعناي کوير لخت و عوراست بسوي کوه و جنگل حرکت بسوي پستي ها و بلنديها يعني بسوي انسانهاي قدرتمند و نيرومند و انسانهاي ناتوان و ضعيف قهراً در اين تحول يک حاکميت زوري وقلدري براي جلوگيري از هرج ومرج براي آنها ظاهر ميگردد از يک طرف ابر قدرتهائي پيدا ميشوند که با مال وثروت وقدرت خود اکثريت جاهل و ضعيف را مهار و استثمار ميکنند و از طرفي اکثريت ناتوان که مجري و مجراي فرامين ودستورات ابر قدرتها ميباشند و باز در اين حاکميت استبدادي و قلدري که عده اي در آن از ضعف و ناتواني و تحمل ظلم وستم به هلاک ميرسند و عده اي هم از تکبر و استبداد و قلدري و شکم بارگي و شهوت راني هلاک ميشوند از اين زندگي وحاکميت ناجور زندگي سوم متولد ميشود يعني هر دو طايفه که از مسير ظالميت ومظلوميت و يا حاکميت ومحکوميت خسته شده اند براي تحول سوم آماده ميشوند تا در اين تحول سوم يک زندگي عالمانه و عاقلانه و عادلانه بوجود آورند آن دو تحول را, اول دنيا ناميده اند که غالباً توام با مرگ ومرض و نابودي و هلاکت است و اما زندگي انسانها را در تحول سوم آخرت مينامند و اين آخرت انتهاي زندگي دنياي بشريت است به کيفيتي که اگر آن دو نوع زندگي اول را نبيند براي زندگي سوم آماده نميشوند در اينجا لازم است خصوصيات اين دو نوع زندگي يعني زندگي دنيا و آخرت را در افکار برادران و خواهران ترسيم کنيم تا بندگان خدا هر يک از اين دو نوع زندگي را با ماهيت و خصوصيتي که دارد بشناسند تا شايد بر اثر اين شناسائي بهترين زندگي يعني زندگي آخرت را هدف خود قرا دهند و بکوشند تا هر چه بهتر و بيشتر در آن زندگي موفقيت پيدا کنند . زيرا حقيقاً زندگي آخرت آنچنان ارزشمند است که اگر انسان يک تومان يک سکه آخرتي و يا يک نهال و زراعت آخرتي در اختيار داشته باشد از تمامي ثروت و قدرت دنيا بهتر و بالاتر است زندگي دنيا کم باشد و يا زياد باشد فاني ميشود فقط داغ و حسرتش به دل انسان ميماند زيرا وقتي که اهل دنيا به لذت و نعمتهاي بيشتر عادت پيدا ميکنند حسرت آنها در فراق لذتها و نعمتها بيشتر است و زماني که به ارقام کمتر لذت و نعمت عادت پيدا ميکنند حسرت آنها در فراق اين ارقام کمتر و کمتر است غم و غصه انسانها و حسرت آنها برمدار ارقام ثروت و نعمت و امکاناتي است که در اختيار دارند مثلاً ارقام امکانات يک نفر هزار است و آن نفر ديگر ارقام امکاناتش صد است و آن ديگري ده و ديگري يک و آن ديگري در صفر لذتها زندگي کرده است بعداز آنکه زندگي دنياي افراد نامبرده خاتمه پيدا ميکند و آنچه دارند از دستشان ميرود حسرت آنها و غم و غصه آنها برابر ارقامي است که از دست شان رفته است انساني که از هزار رقم امکانات بهره مند بوده رقم حسرتش هزار است و آن ديگري که از صد رقم حسرتش صد است و آن ديگري که از ده رقم و يک رقم امکانات بهره مند بوده رقم حسرتش در فراق نعمتها ده ويک است وکسي که در صفر نعمتها عمر خود را به فقر و ناداري گذرانده رقم حسرت او صفر است وباز کساني که در دنيا گرفتار رنج و عذاب بوده اند برابر ارقام رنج و عذابي که داشته اند بعد از خاتمه زندگي دنيا شوق و شعف پيدا ميکند به همين مناسب خداوند در سوره نازعات که احکام انسانهاي محتضر را و حالات آنها را يادآوري ميکند عده اي در حال اختيار نازعات اند و عده اي ناشطاتند و عده اي هم سابحاتند .**

**در اينجا در ترسيم کيفيت زندگي دنيا از خود سوال ميکنيم که چرا زندگي دنيا را زندگي دنيا و زندگي آخرت را زندگي آخرت ناميده اند در اين مبحث بعد از شناخت کيفيت زندگي دنيا و آخرت ميتوانيم هدف خود را در زندگي اصلاح کنيم و بدانيم از کار زندگي دنياي خود چه هدفي بايستي داشته باشيم اولاً کلمه دنيا وکلمه آخرت نام دو نوع زندگي در روي کره زمين است . زندگي ابتدائي براي تمام بشريت از هبوط آدم تا قيام قائم وزندگي نهايي و آخرتي بعد از ختم زندگي دنيا از قيام قائم تا ابد زندگي دنيائي براي هر کسي و هر انساني از تولد تا مرگ مقدر ميشود و براي کل جامعه بشريت از هبوط آدم تا قيام قائم دنيا و آخرت نام دو نوع زندگي است در روي کره زمين نه اينکه نام دو عالم براي دو نوع زندگي براي انسان باشد بلکه نام دو زندگي در يک محل مانند کره زمين بعضي ها خيال ميکند که اين زندگي دنيا اسم کره زمين است کره زمين را دنيا ناميده اند و يک عالم ديگر مانند کره زمين را که در آنجا زندگي بهشتي بوجود بيايد آخرت ناميده اند و اين جور خيال کرده اند انسانها بمحض اينکه مي ميرند بدنشان در اين کره زمين ميپوسد وخاک ميشود وليکن خودشان را که روح شان باشد به يک عالم آبادي غير از کره زمين انتقال ميدهند که در آن عالم براي انسانها زندگي بهشتي داير شده است اين طور خيال کرده اند که زندگي آخرت در عرض زندگي دنيا قرار گرفته مانند وجود شهرها و مملکتها کنار يکديگر به اين صورتکه هر کس مثلاً در مملکتي بميرد روحش را به مملکت ديگر انتقال ميدهند اگر انسان خوبي باشد به عالمي ميرود که بهشت است و اگر بد باشد به عالمي ميرود که جهنم است فکر ميکند که اين هر دو عالم يکي بنام بهشت وديگري بنام جهنم در عرض زندگي دنيا يعني در عرض کره زمين قرار گرفته مثلاً مانند کره مريخ و کره مشتري و يا کرات ديگر کراتي که در فضا بصورت ستاره ها خود را نمايش ميدهد عالمي مانند کره زمين است آبادتر ويا خراب تر ميگويند عالم آبادي در ميان ستارگان است که بهشتيان را بعداز مرگ به آنجا ميبرند عالم خراب ديگري در ميان ستارگان است که انسانهاي بد را به آنجا متقل ميکند و بعضي خيال کرده اند اين چشمه خورشيد که آتش سوزاني ميباشد جهنم است براي بدان که انسانهاي بد را به کره خورشيد انتقال ميدهند و عالمي ديگري در ميان ستارگان بصورت بهشت خلق شده که انسانهاي خوب را به آنجا انتقال ميدهند زندگي دنيا و آخرت را در برابر همديگر تصور کرده اند مانند دو مملکت کنار يکديگر و يا دو عالم مانند مشتري و کره زمين کنار يکديگر و اين طور فکر کرده اند که اين کره زمين مانند روستائي ويا بياباني در ملک خداوند متعال است انسانها از تولد تا مرگ در اين روستا و بيابان تربيت ميشوند و بعد آنها را به شهر بزرگي که الان خلق شده و قابل زندگي ميباشد انتقال ميدهند دنيا و آخرت را در عرض يکديگر قرا داده اند نه در طول يکديگر دنيا و آخرت در طول يکديگر مانند شبانروز پشت سر يکديگر است که چون شب تمام شود روز شروع ميشود و چون روز تمام شود شب شروع ميشود يا مانند دوران جواني وپيري و يا کودکي و جواني که در طول يکديگر قرار گرفته دوران کودکي تمام ميشود جواني شروع ميشود و دوران جواني تمام ميشود دوران پيري ميشود .**

**حقيقت اين است که زندگي دنيا و آخرت در طول يکديگر قرار گرفته زندگي ابتدائي انسانها دنيا ناميده شده است و بعد از آنکه اين زندگي ابتدايي براي همه انسانها خاتمه پيدا کند زندگي نهائي و يا زندگي آخرتي شروع ميشود و همکانطوريکه انسانها هرکدام دو نوع زندگي دارند زندگي اول از تولد تا مرگ و زندگي دوم از مرگ تا ابد تمامي افراد بشر هم از هبوط آدم تا قيام قائم دو نوع زندگي دارند که اين دو نوع زندگي براي تمامي انسانها باهم شروع ميشود و بعداز تمام شدن زندگي دنيايي براي همه زندگي آخرتي آغاز ميگرد به کييفيتي که هيچ انساني که در تاريخ از دار دنيا رفته است و در دل خاک ذخيره شده هنوز وارد زندگي آخرت نشده است بلکه تمامي مردگان در دل خاک ذخيره شده اند براي روزي که زندگي دنيا براي همه خاتمه پيدا کند و زندگي آخرت آغاز گردد زيرا همانطوريکه عمر يک انسان مدت معيني دارد که از تولد تا مرگ است عمر تمامي انسانها هم در اين زندگي دنيا مدت معيني دارد يعني روزي ميشود که اين زندگي دنيائي به کيفيت موت و حيات و توالد و تناسل خاتمه پيدا ميکند و زندگي به کيفيت ديگر براي همه انسانها باهم شروع ميشود که آخرت ناميده ميشود . زندگي دنيائي براي همه کس توام با مرگ و مرض و قتل و کشتار است وليکن زندگي آخرتي براي همه انسانها بدون قتل و کشتار شروع ميشود .**

**و در اينجا لازم است روشن گردد که چرا زندگي دنيا زندگي دنيا ناميده شده و زندگي آخرت را زندگي آخرت .**

**کلمه دنيا و آخرت نام دو نوع زندگي است در روي کره زمين است زندگي در روي کره زمين غير از محل زندگي است که کره زمين باشد . اين سياره بنام کره زمين در فضاي نامتناهي محل زندگي انسانها ميباشد نه اينکه کره زمين زندگي باشد زندگي انسانها از محل زندگي آنها جداست بعضي ها اينطور فکر ميکند که دنيا نام کره زمين است آخرت هم نام يک عالمي مانند زمين در جاي ديگر و اين اشتباه است که در افکار مردم بوجود آمده دنيا و آخرت نام دو نوع زندگي در روي کره زمين است يکي بعداز ديگري پيدا ميشود مانند پيدايش شبانه روز بدنبال يکديگر و يا جواني و پيري در پي يکديگر پس دنيا نام زندگي انسانها در روي کره زمين است نه اينکه نام کره زمين باشد اين زندگي ابتدائي در روي کره زمين را از اين جهت دنيا ناميده اند که يک نوع زندگي پست و بي ارزش و توام با مرگ ومرض است انسانها در اين زندگي دنيائي همه جا دست به گريبان مرگ و مرض و پيري و فرسودگي و عوارض ديگري مي باشند شرايط ادامه حيات در اين زندگي ابتدايي وجود ندارد زيرا در اين زندگي دنيائي انسانها خود راي و خود مختارند مقدرات زندگي بدست خود آنها ميباشد تقديرات الهي هم در پي اختيارات انسانها قرارميگيرد .**

**پس اين زندگي دنيائي نتيجه راي وفکر انسانها و حاکميت آنها بر مقدرات خود ميباشد تقدير خداوند تبارک و تعالي هم تابع تدبير انسانها ميباشد آنچنانکه در حديث وارد شده است العبد يدبرو الله يقدر يعني نقشه کشي و تدبير زندگي و انتخاب شغل و کيفيفت زندگي بدست انسان است و آنچه را انسان براي خود ميخواهد و انتخاب ميکند خداوند متعال همان را که انسان خواسته براي اومقدر ميکند انتخاب شغل با انسان و تهيه روزي از مسير شغل با خداوند متعال .**

**انتخاب دين با انسان است و تربيت ديني از مسير ديني که انسان انتخاب کرده به اراده خداوند متعال است خداوند همراه انسانها در اين زندگي دنيا مانند يک پدر مهربان و دانشمند است که با کودکان خود در کوچه وبازار حرکت ميکند در اينجا آيا کودکان حاکم بر پدر دانشمنداند و يا آن پدر دانشمند حاکم بر کودکان است . اگر خوب دقت کنيد خواهيد ديد که راي و انتخاب پدر دانشمند در پي راي و انتخاب کودکان قرار ميگيرد کودکان براي خود اسباب بازي و يا بازيهاي ديگر انتخاب ميکند پدر براي آنها آنچه انتخاب کرده اند خريداري ميکند و در اختيار آنها قرار ميدهد کودکان براي خود کيفيت بازي و ميدان بازي انتخاب ميکند پدر براي کودکان وسايل بازي فراهم ميکند . پس در اينجا بايستي بگويم که کودکان حاکم بر پدر دانشمنداند نه اينکه پدر دانشمند حاکم به کودکان باشد لذا دوره زندگي کودکان را به سه قسمت تقسيم کرده اند و گفته اند:**

**کودکان در قسمت اول از تولد تا هفت سالگي و يا ده سالگي حاکم اند و همين کودکان در دوره دوم از هفت سالگي تا پانزده سالگي طرف مشورت پدر و مادرند واز پانزده سالگي تا بيست سالگي يا کمتر آزادي پيدا ميکند به راي خود کار کنند و از مشورت وراهنمائي پدر استفاده ميکنند همانطوريکه آن پدر و مادر دانشمند تابع راي کودکان خود ميباشند خداوند متعال هم که يک ولي دانا و توانا است دراين زندگي دنيا از تولد تا مرگ کودکان را ميپروراند و اجباراً راي وانتخاب خدا تابع راي و انتخاب کودکان است . زيرا مردم دنيا چنان عقل ومعرفتي ندارند که صلاح وسعادت خود را در اطاعت خدا بدانند بلکه به راي وفکرخوداقدام ميکند مثلاً در انتخاب حکومت ها و حاکم ها مشاهده ميکنيد که از ابتداي تاريخ تا روز ظهور امام زمان حکومت ها و حاکم ها همان کساني بوده و هستند که مردم براي خود انتخاب کرده اند نه حکومتهائي که خدا براي آنها انتخاب کرده باشد در هرزماني پيامبر همان زمان و يا امام همان زمان کسي است که خداوند او را براي حکومت و حاکميت بر مردم انتخاب کرده است . وليکن در طول تاريخ کمترمردم زمان تابع پيغمبرويا امامي شده اند که خداوند براي حکومت آنها انتخاب کرده بلکه به راي و فکر خود دنبالکساني رفته اند که خودشان انتخاب کرده اند و يا کساني که با زور وتزوير حاکميت بر مردم پيدا کرده اند . مثلاً درصدر اسلام حکومت منتحب خداوند متعال علي عليه السلام است وليکن مردم به راي خود علي را کنار گذاشته اند و ديگران را برخود حاکميت داده اند خدا ميدانست و ميتوانست مانع حکومت آنها شود و علي عليه السلام را بر آنها مسلط گرداند وليکن همان حکومت را پذيرفت که مردم پذيرفته بودند . اين پذيرش به معناي تابعيت راي ولي دانشمند از راي کودکان جاهل نادان است . با اين حال شاخص زندگي دنيا تابعيت راي بزرگان از راي کودکان و مدارا کردن با زندگي آنها است تاروزي که کودکان بالغ شوند و عقل و دانش آنها در مرحله اي قرار گيرد که بدانند راه سعادت آنها در اطاعت بي چون و چرا از خدا و اولياء خدا ميباشد همه جا در انتخابات و اختيارات خود خواه و در مسائل جزئي مانند استفاده از غذا وخوراک و لذايذ مادي ويا در مسائلي کلي مانند انتخاب حکومتها و تشکيل دولتها در تمامي اين مسائل تسليم خدا و اوليا خدا شوند انتخابات واختيارات را به خدا واگذار کنند در اين صورت است که زندگي دنياي آنها که توام با اين همه نواقص است خاتمه پيدا ميکند و زندگي آخرتي آنها شروع ميشود پس زندگي دنيا را از اين جهت زندگي دنيا ناميده اند که بر طبق اختيارات و انتخابات بشر اجراء ميگردد زيرا زندگي عبارت است از مجموعه آنچه بشر براي خود ميسازد از قبيل ماشين آلات و ساخت وسائل و يا آنچه خدا براي انسان ميسازد مانند ارزاق وطبيعت و منايع طبيعي پس آنچه خدا ميسازد بر پايه فکر ناقص انسان ناقص ساخته ميشود و آنچه انسان براي خود ميسازد يک صنعت صددرصد کامل و ايده آل نخواهد بود خواهي و نخواهي در ساخت منايع انساني و يا منايع طبيعي قصور و تقصير بر جامعه بشريت حاکم است زندگي انسانها هم خواه به اراده خدا و يا به اراده خلق خدا باشد محصول همين قصور و تقصير است تقصير از کساني که ميتوانند عامل عدالت و مصلحت باشند وليکن عامل ظلم و فساد ميشوند هر جا هستند مفسده بپا ميکنند و زندگي را بر مردم تباه ميکنند قصور هم به معناي اين است که انسانهاي عادل و مصلح بدليل قلت علم و دانش و ضعف عقل و ايمان قدرت ندارند عدالتي کامل و يا مصلحت کامل بوجود آورند قهراً آنچه ميگويند و ميسازند و عمل ميکنند ناقص است محصول اين قصورها و تقصيرها مردم را در مضيقه و فشار قرار ميدهد و زندگي ناقص براي آنها بوجود مياورد که اين زندگي ناقص بدلايل نقص و فسادي که دارد در معرض فنا و نابودي قرار ميگيرد . بدليل نواقصي که دارد فاني ميگردد و يا اينکه خداوند متعال اين زندگي ناقص را نابود ميکنند تا به جاي آن يک زندگي کامل ايده آل براي مردم بسازد پس بدلايلي که گفته شد زندگي بشر در اين دوره دنيا محکوم به فنا و نابودي خواهد بود زيرا آنچه بشر براي خود ميسازد ناقص است وآنچه خدا هم براي بشر ميسازد بر پايه عقل و شعور ناقص بشر ميسازد که آن هم قهراً ناقص است و زندگي ناقص قابل بقا نيست و اما زندگي آخرت يک زندگي کامل ايده آل است که بر طبق فکر و دانش انسانهاي کامل و اوليا خدا بوجود ميايد در آن زندگي صددرصد بشر تسليم اراده خدا و اولياء خدا ميباشد و اراده خدا واوليا خدا حاکم بر زندگي انسانها خواهد بود ونظرباينکه خداوند متعال در علم و قدرت خود کامل است براي مردم يک زندگي کامل بي نقص و قصور ميسازد که در آن زندگي ميتوانيم بگويم ارقام رنج وزحمت انسانها در حد صفر و ارقام موفقيت و بهره برداري آنها از نعمت ها و لذتها در بينهايت قرار ميگيرد افراط وتفريط هاي انساني و طبيعي که در اين زندگي دنيا حاکم است از بين ميرود قصور و تقصير ها خاتمه پيدا ميکنند انسانهاي ظالم و خائن ومفسد ومقصر منزوي ميشوند و انسانهاي عالم ومومن حاکميت پيدا ميکنند در آن زندگي صددرصد عوامل حيات و سعادت حاکم است همانطوريکه درزندگي دنيائي عوامل مرگ و مرض حاکميت دارد . سعادت وحيات ابدي در آن زندگي براي انسانها داير ميشود عوامل مرگ و مرض و قتل و کشتار نابود ميگردد در اينجا لازم است کيفيت پيدايش زندگي را از مسير علل و عوامل طبيعي و يا از مسير اراده خداوند متعال و دلايل آن را را روشن کنيم تا شما بدانيد به چه دليل زندگي دنيا از مسير علل و عوامل طبيعي داير شده و زندگي آخرت از طريق اراده آني خداوند متعال . خداوند متعال در کتاب مقدس خلقت و آفرينش خود را به دوکيفيت گزارش ميدهد اول آفرينش فوري و آني که خداوند آنچه را ميخواهد به محض خواستن و اراده کردن شدن است بين اراده و مراد خداوند متعال فاصله اي نيست چنانکه ميفرمائيد اذا اراد الله شياً ان يقول له کن فيکون وقتي خداوند چيزي را اراده ميکند به محض اينکه ميخواهد ميشود کيفيت ديگر ساخت و سازندگي خداوند متعال از طريق علل و عوامل طبيعي به کيفيت تدريج و فاصله بين اراده خدا و آنچه ميخواهد آنطوريکه مشاهده ميکنند ميوه هاي درخت را ظرف شش ماه يا کمتر و زيادتر خلق ميکند و يا حيوانات و انسانها را در رحم مادر ظرف نه ماه يا کمتر و زيادتر همانطور خلق نباتات و برگها در مدت يکهفته و يکماه به همين کيفيت خداوند تبارک و تعالي مجهز به اراده و قدرتي است که کارها سنگين باشد يا سبک زياد باشد يا کم کوچک باشد با بزرگ وقت خدا را نميگيرد و هرگز شغل و اشتغال ماية کندي و يا تندي اعمال خدا نيست خداوند ميتواند ميلياردها , ميليارد کارهاي ضد و نقيص را در يک آن زماني و يا کمتر انجام دهد مثلاً ميليارد ها حشره و حيوان در يک آن ,ميليارد ها درخت و ميوه در يک آن اگر کسي از خداوند متعال بخواهد که در يک آن زماني کوهي از خاکستر ويا نمک و يا خاک وفلزات ديگر را در يک آن تبديل به طلا و نقره کند به محض اينکه اراده ميکند ميشود . کار سبک باشد و يا سنگين باشد خدا را معطل نميکند آنچنانکه ما انسانها را معطل ميکند ما زماني که پارچه اي و يا فرشي را ميبافيم در يک آن زماني يک واحد کار انجام ميدهيم نميتوانيم دو واحد کار را دريک آن انجام بدهيم وليکن خداوند اگر بخواهد ميلياردها متر قالي و فرش را با گلها و رنگهاي مختلف در يک آن بجاي مي آورد آنچنانکه خود را در کتاب مقدس تعريف ميکند ميفرمائيد لايشغله شان عن شان يعني کارهاي مختلف وضد ونقيض خدا را مشغول نميکند که اشتغال بکاري او را از کار ديگر باز دارد پس خدا قدرت دارد در يک آن کوير را تبديل به باغ بهشت کند و يک چنين کارهائي مايه سرگرداني و معطلي خدا نيست و اما کيفيت ديگر ساخت و سازندگي خدا در مسير علل و عوامل طبيعي است به کيفيتي که سرما و گرما و حرارت و برودت و آفتاب و ستارگان در ساخت مخلوقات خداوند متعال موثر واقع ميشود سرما مانع رشد زراعت ها ميشود ويا گرما آنها را خشک ميکند همچنين کم آبي و پر آبي تاثير دارد هر صنعتي از صنايع خدا علت طبيعي مخصوصي دارد و به تدريج انجام ميگيرد .**

**دلايل پيدايش خلقت به کيفيت هاي مذکور :**

**در اينجا سوال ميشود با اينکه خداوند تبارک و تعالي در ساخت صنايع ومخلوقات خود اسير علت و معلول هاي طبيعي و انساني نيست چرا زندگي دنياي مردم را و آنچه را خود براي بندگان خلق ميکند از مسير همين علتهاي طبيعي و انساني قرار داده است . آن هم به کيفيت تدريج در مدتهاي نسبتاً طولاني با اينکه ميتوانند انسانها را مانند گياه و علف و يا حشرات ديگر از خاک و در دل خاک بيافرينند انسانها را علت پيدايش يکديگر قرار داده بايستي پدر و مادري باشند نطفه و رحمي در کار باشد مزاج پدر و مادر سالم باشد حرارتها و برودتها و عوامل ديگر در حد اعتدال تا اينکه انساني خلق شود سالم به دنيا بيايد و اگر يکي از علتهاي طبيعي و يا انساني نباشد و يا ناقص باشد انسان و يا حيوانات ديگر خلق نميشوند ويا ناقص بدنيا ميايند گوئي خداوند تبارک و تعالي مانند انسانها اسير علت و معلولهاي طبيعي و يا انساني ميباشد که اگر اين علل و عوامل نباشند آفرينش غير ممکن ميشود و اگر بگوئيم خداوند تبارک و تعالي مانند انسانها در اسارت علل و عوامل طبيعي ميباشد بطوريکه سرما و يا گرماي خارج از حد اعتدال خلقت خدا را مشکل و يا ممتنع ميسازد سرماي از اندازه بيرون زراعت ها و درخت ها و ميوه جات را که صنايع الهي هستند از بين ميبرد و هم چنين گرماي از اندازه بيرون و يا باراني که تبديل به سيل وتکرگ ميشود زراعتها و درختها را از بين ميبرد اگر از خدا بپرسيم چرا با سرما و گرما اين همه زراعتها و ميوه جات را ضايع نمودي جواب ميدهد که هوا سرد شد قطرات باران يخ بست تبديل به تگرک شد و يا هوا سرد شد ميوه ها يخ زد و يا ميگويد گرما از اندازه بيرون شد زراعت ها را خشکانيد و يا به انسانها و حيوانات صدمه وارد ساخت جواب خدا از اينكه چرا اين همه ميوه‌ها يخ زده و ضايع شد مانند جواب باغبان است كه اگر از او بپرسند چرا ميوه پلاسيده شده است جواب ميدهد بوسيله گرما و سرماي خارج از حد و اندازه در اينجا ميپرسيم پروردگارا انسانهائي که عاجز وناتوان هستند حق دارند که در ساخت صنايع و ارزاق خود در اسارتاين علل و عوامل طبيعي و يا انساني باشند زيرا آنها عاجز و ناتوان اند طبيعت بر آنها حاکميت دارد وليکن پروردگارا و يا به انسانها وحيوانات صدمه وارد ساخت جواب خدا از اينکه چرا اين همه ميوه ها يخ زده و ضايع شد مانند جواب باغبان است که اگر از او بپرسند چرا ميوه پلاسيده شده است جواب ميدهد بوسيله گرما و سرماي خارج از حد و اندازه در اينجا ميپرسيم پروردگارا انسانهائي که عاجز وناتوان هستند حق دارند که در ساخت صنايع و ارزاق خود در اسارتاين علل و عوامل طبيعي و يا انساني باشند زيرا آنها عاجز و ناتوان اند طبيعت بر آنها حاکميت دارد وليکن پروردگارا تو چرا اراده خود را در اسارت علل و عوامل طبيعي قرار داده اي آيا سرما و يا گرما و يا باران و تگرک ميتواند بر اراده تو غلبه کند و اين همه زراعت ها و ميوه جات و يا انسان و حيوان را از بين ببرد جواب خداوند در برابر سوالات بالا چيست اگر بگويند صنايع من هم مانند صنايع شما در گرو علل و عوامل طبيعت است معلوم ميشود خدا نيز مانند انسانها در برابر عوامل طبيعي ناتوان است سرماوگرما خلقت او را مختل و معطل ميسازد با اينکه خداوند هرگز در برابر حادثه اي عاجز و ناتوان نيست اوست که به اراده خود اين همه علل و عوامل طبيعي و انساني ساخته است او قدرت دارد در شرايط صدها هزار درجه حرارت يخ توليد کند و يا در اعماق کوههاي يخ حرارت بوجود آورد در دل يخ ها حشره اي و يا حيواني را بسازد او به اراده خود طبيعت و عوامل آن را ايجاد کرده و قدرت دارد علل و عوامل طبيعي را از بين ببرد و يا در شرايطي مانع تاثير آنها باشد اکنون که خدا قادر و تواناست و همه جااراده او حاکم برطبيعت است چرا صنايع خود را و مخلوقات خدا را ضايع مي‌كند با اينکه قدرت دارد مانع تاثير سرما و گرما باشد .**

**جواب :**

**خداوند تبارک و تعالي زندگي دنيا را بر پايه تعليم و تربيت انسانها تنظيم کرده است امام عليه السلام در تفسير اين آيه که خداوند آسمانها و زمينها را در شش روز آفريده است ميفرمائيد اگر خدا بخواهد ميتواند آسمانها و زمينها را در يک ساعت و يا کمتر از يکساعت خلق کند ولاکن بمنظور اينکه انسانها را در جريان تعليم و تربيت قرار دهد و به آنها ياد بدهد به تدريج و در مدت طولاني خلق کرده است سابقاً گفته شد که خداوند به اراده و قدرت خود محيط به تمامي اشياء و اشخاص است از ذرات کوچک گرفته تا کرات و سماوات کثرت و قلت مخلوقات و يا بزرگ و کوچک آنها و يا لطيف و کثيف آنها در نظر خدا يکسان است در يک آن بزرگترين مخلوقات را مي آفريند و اگر بخواهد نابود ميکند وليکن اگر خدا بخواهد اسرار خلقت و آفرينش را و علت و معلول ها را و تاثيرات سرما ها و گرماها را به انسان ها بياموزد لازم است که مانند آموزش الفباي کودکان يک حرف و يک حرف و يک کلمه يک کلمه به بندگان خود خلقت و صنعت را بياموزد تمامي استادها شاگردان خود را به همين کيفيت آموزش ميدهند مثلاً آهنگران و نجاران آهن سازي و ميز و مبل سازي را و با مهندسين ماشين سازي را قطعه قطعه و قسمت , قسمت در برابر شاگردان خود ميسازند و به آنها ياد ميدهند همينطور خداوند متعال که ميخواهد انسانها را در جريان خلقت عالم و آدم قرار دهد اگر به ناگاه ظرف يک ثانيه انسان و يا حيوان را و يا ميوه جات و درختها را خلق کند انسانها گيج ميشوند و در جريان خلقت قرار نميگيرند نميدانند که چطور شد که چنين برگي و يا ميوه اي و يا حيواني خلق شده است پس خداوند طبيعت را مجهز به علل و عوامل طبيعي قرار داده و هر يک از اين علتها را سبب پيدايش چيزي ديگر قرار داده است سرما ها اجسام را ويا آب و هوا را منقبض ميکند ملکولهاي آنها را به يکديگر نزديک ميکند تا يخ به بندند و گرما ها بر ضد سرما ها اشياء و اجسام را منبسط مينمايند يخ ها را تبديل به آب ميکند و اجسام بسيار سخت را مايع ميکند و به جريان مياندازد و همين طور خداوند بر ابر چشم انسانها ميليون ها سبب و علت براي پيدايش مخلوقات خود آفريده و هر سببي تاثير مخصوصي در ساخت مخلوقات و موجودات عالم دارد با همين علت ها و اسباب و وسايل طبيعي کم کم و باتدريج برابر چشم انسان ها مخلوقات را مي سازد تا آنها را در جريان تاثير اين وسايل و اسباب ها قرار دهد و به آنها بفهماند که اگر خواستند چيزي بسازند چگونه ميتوانند از آب و هوا و نورحرارت استفاده کنند برمدار همين کيفيت ساخت و سازندگي وتاثير علت و معلولها انسان ها به ميزاني بسيار زياد درجريان علت و معلول طبيعت قرار گرفته اند و دانستند که چگونه درختها و يا حيوانات رشد مي کنند و چگونه افسرده مي شوند به ديار مرگ مي روند و اين همه علم و دانش که در جامعه بشريت بوجود آمده و يا اين همه صنايع و اختراعات که در عالم ساخته شده است اينها از مسير شناخت طبيعت و شناخت اسباب مسببات طبيعي و علت و معلول ها بوده است . پس آفرينش خداوند به اين کيفيت که هر چيزي را در مدت مخصوصي خلق مي کند و ذره , ذره موجودات را رشد ميدهد و بزرگ ميکند و مخصوصاً انسان را در محاصره اين همه عوامل مرض و عوامل سلامتي قرار ميدهد همه اينها براي تعليم و تربيت انسان است . انسانها روي اجبار خود را در جريان عوامل طبيعت قرار ميدهند تا خود را از آفات طبيعي محفوظ بدارند عوامل مرض و سلامتي را بدانند تاثير هر عاملي را در طبيعت و در موجودات عالم بشناسند و در آخرين مرتبه به آخرين علتها و وسيله ها که اراده خداوند متعال است آگاهي پيدا کنند پس اين خلقت تدريجي از اين جهت نيست که ما خيال ميکنيم خداوند عاجز است که صنايع خود را خيلي سريع بوجود آورده و يا از تاثير سرما و گرما در موجودات ومخلوقات طبيعت جلوگيري کند بلکه اين تدريج و کندي در آفرينش مخلوقات براي تعليم و تربيت انسانها واقع ميشود و همچنين خدا ميتواند از تاثير عوامل مرض در وجود انسان و ساير موجودات جلوگيري کند وليکن ميخواهد به انسان بفهماند که مرض ها از کجا و سلامتي چگونه حاصل ميشود تا علم و دانش انسان ها پيشرفت کند و در انتها عامل اصلي خلقت را بشناسند و تسليم اراده خدا شوند اگر درست سلسله علت و معلول هاي طبيعي و اسباب و مسببات را در نظربگيريم خواهيم ديد که اين سلسله اسباب و مسببات جاده حرکت علمي انسان بسوي آخرين سبب است و آخرين سبب اراده خداوند متعال است و اراده خدا مسبب الاسباب است زيرا اول خداوند با اراده خود اسباب وسايل زندگي را در کره زمين و فضا و هوا و ماه وخورشيد فراهم ميکند تا از طريق همين اسباب و وسايل انسانها را به طبيعتوخواص آن آگاه کنند و از اين راه او را بسوي خود بکشاند فکر او را بالا ببرد تا به آخرين سبب و بهترين سبب متصل گرداند و آن آخرين سبب ذات مقدس خدا و اراده نامتناهي او است مثلاً ميگوئيم آب عامل حيات جمادات و نباتات است و حقيقتاً آب است که تمامي املاح خاک وملکولها را به يکديگر اتصال و ارتباط ميدهد و در آنها حيات و حرکت بوجود مياورد ميگويم آب و خاک ونور و حرارت عامل رشد نباتات و حيوانات اند آب و خاک و نور حرارت علت و سبب هستند براي رشد موجودات خداوند متعال هم در قرآن ميفرمائيد جعلنامن الماء کل شي حي يعني حيات هر چيزي را از آب قرار داديم پس آب و خاک و املاح ديگري که در آب وخاک وجود دارد وهمچنين نور وحرارت بوسيله خورشيد و ستارگان ويا باد وهوا با حرکات خود جمادات و نباتات را پرورش ميدهد اينها اسباب اوليه طبيعت هستند که خداوند جلوي چشم ما آنها را نمايان ساخته و به تاثير آنها در رشد جمادات ونباتات و حيوانات ما را آگاه ساخته است . مشاهده ميکنم صنايع انساني ويا صنايع طبيعي بدون عوامل آب وباد و خاک و هوا ونور و حرارت وجاذبه زمين رشد نميکند پس اينها علت هاي اوليه اند که خداوند ما انسان ها را به آنها آگاه نموده و به ما آموخته است که چگونه از اين اسباب و مسبباب و يا عوامل طبيعت استفاده کنيم در اينجا ميپرسيم آب و خاک و هوا عامل حيات و رشد موجودات اند . منابع طبيعي و انساني بوسيله اين عوامل رشد ميکند باز مي پرسيم چه عاملي خاک و آب را بوجود آورده و يا نور و حرارت را ساخته است . اگر بگويم آب ها آب را ساخته اند و خاکها , خاک را و همچنين هواها هوا را بوجود آورده و يا نور و حرارت را ساخته اند لازمه اش اين است که علت و معلول و يا سبب ومسبب و يا عامل ومعمول يک حقيقت باشند و اين غلط است . زيرا دلالت ميکند که هر چيزي خود را ساخته و ممکن نيست که چيزي خود را بسازد اگر آب ها آب را ساخته باشند لازمه اش اين است که آب ها پيش از آب ها وجود داشته باشد و يا اگر خاکها خاک را ساخته باشند همچنين عامل و معمول و يا صانع و مصنوع دو حقيقت جدا از يکديگراند . قابل اجتماع با يکديگر نيستند لازم است که عامل پيش از معمول و يا صانع پيش از ممنوع وجود داشته باشد اين فرضيه که بگويم آب ها را آب ها ساخته اند دلالت ميکند بر اينکه هر مخلوقي و هر مصنوعي پيش از خودش وجود داشته باشد مثل اين است کسي بگويد من خودم , خودم را در رحم ساخته ام وخودم , خودم را خلق کرده ام با اينکه محال است زيرا اگر من خودم خالق خودم باشم لازم است که پيش از خودم وجود داشته باشم پس به دليل عقل و برهان , و حکمت بايستي بگويم عاملي غير از طبيعت طبيعت را بوجود آورده , خالقي غير از آب ها , آب ها را ساخته وصانعي غير از هواها و ماه و خورشيدها , ماه و خورشيد را ساخته است و آن اراده خداوند متعال است مانند انساني که ابتداء به اراده خود اسباب و ابزار را ميسازد و بعد با آن اسباب و ابزار چيزهاي ديگري را خلق ميکند مثلاً اول ماشين چاپ را ميسازد بعد با آن ماشين کتابها را طبع ميکند وآن سازنده به علم خود ابتداء اسباب وعوامل را ايجاد ميکند و با آنها آنچه را ميخواهد ميسازد در اينجا اراده عجيب و قدرت نامتناهي خداوند متعال اين خاصيت را دارد که در فضاي عدم وخلاء آنچه ميخواهد بدون وسيله ميسازد ابتداء مواد اوليه آب وخاک و هوا را بدون سابقه خلق ميکند و از آن ماده اوليه بدون سابقه و يا نور ونيرو که بدون سابقه خلق کرده است آب وخاک و هوا را و يا نور و حرارت را وخورشيد وماه و ستارگان را خلق ميکند پس علم و اراده خدا بسيار قوي و نامتناهي است که بدون سابقه آنچه ميخواهد خلق ميکند نتيجه بحث اين شد که خداوند اين زندگي دنيا را از مسير اسباب و مسببات قرار داده تا انسانها را به عوامل ابتدايي طبيعت آگاه کند و از مسير همين علل و عوامل آنها را به اراده قاهره خود آشنا سازد پس تهيه اين اسباب و عوامل از اين راه نيست که خدا در ساخت منايع خود احتياج به آنها دارد بلکه از اين راه که ميخواهد فکر انسانها را در مسير اين اسباب و مسببات قرار دهد آنها را بيروراند تا روزي که فکر اراده انسان را به علم واراده خود مربوط سازد . طبيعيون عالم عقيده دارند که خدا و يا به عقيده آنها طبيعت اسير همين علل و عوامل است و بدون استفاده از اينها ساخت صنايع طبيعي و يا انساني محال و ممتنع است از اين رو در شناخت اصول اوليه طبيعت گيج شده اند ونميتوانند فروع طبيعت را به اصول آن مربوط سازند مثلاً در کيفيت خلقت انسان اين طور فکر کرده اند که انسانها در پيدايش خود تا ازل وابد احتياج به پدر و مادر دارند فرزندان از پدران ومادران و آنها از پدران خود همانطور و آنها چون براي شناخت پدر و مادر اوليه عاجز مانده اند حيوانات را پدر و مادر انسان قرار ميدهند ميگويند عاقبت انسانها به ميمونها و ميمونها به خرسها به همين کيفيت چهار پايان را مربوط به پرندگان و پرندگان را مربوط به حشرات و حشرات را مربوط به سلولهاي اوليه طبيعت و يا خزه هاي لب دريا و کنار نهرها ميکنند وليکن شعورشان به اين معنا نميرسد که هر فرعي به اصل خود مربوط ميشود اصول به چيزهاي ميگويم که از مشخصات فروع مستغني ميباشد مثلاً اگر بگوئيد مرغها از تحم مرغ بوجود آمده اند وتخم ها از مرغها فرضيه آنها محکوم به بطلان ميشود زيرا در ابتداء يا لازم است مرغ بدون تخم مرغ خلق شود و يا تخم مرغ بدون مرغ تا اصل پيدايش مرغ ها باشد و همچنين انسانها و حيوانها بايستي به پدر و مادري مربوط شوند که آنها بدون پدر ومادر خلق شده باشند در غير اينصورت حکم فرع و اصل لغو ميشود و خلقت محال وممتنع ميگردد در اين صورت فرق نميکند انسانها از حيواني بوجود آمده باشند که آن حيوان بدون پدر و مادر خلق شده باشد و يا از انساني که بدون پدر ومادر خلق شده باشد و يا از سلولهاي اوليه نباتي و حيواني هم بايستي مربوط شوند به خزه هاي و سلولهائي که بدون ارتباط با سلول ديگر خلق شده باشد و بالاخره لازم است خداوند براي هر چيزي اصلي را بوجود آورد مثلاً يا تخم مرغ اصل باشد براي پيدايش مرغها و يا مرغها براي تخم مرغها والا پيدايش فروع بدون اينکه متکي به اصول باشند محال و ممتنع است . پس اصول اوليه طبيعت بدون اتکاي به اصلي که پيش از آنها باشد خلق شده است . مثلاً آب ها وخاک ها و جمادات ديگر از ماده بوجود آمده اند نه اينکه آبها از آبها بوجود آمده باشند و خاکها از خاکها همانطور که در مسير توالد و تناسل لازم است انسانها و يا حيوانات به جفتي مربوط شوند که بدون پدر ومادر خلق شده باشند همچنين درختها ونباتات به اصلي مربوط شوند که بدون تخم وبدون اصله خلق شده باشد عوامل طبيعت هم به اصول اوليه خود مربوط ميشوند که در آن اصول شرايط فروع وجود ندارد در غير اينصورت خلقت محال وممتنع است با اين حساب عوامل طبيعت و اين اسباب ومسببات همه اينها از نظر تعليمات بوجود آمده اند نه اينکه خداوند متعال در توليد و ايجاد خلايق به اين عوامل طبيعي نياز داشته باشد زيرا اگر خدا به عوامل طبيعي محتاج باشد ميگوئيم آن عوامل طبيعي را از چه اصلي آفريده است مثلاً پرورش نباتات به حرارت وهوا و نور نياز دارد ميگوئيم پيدايش هوا وحرارت ونور از کجا بوجود آمده است مجبورند بگويند که آنها به اراده خدا پيدا شده اند نه اينکه نور از نور و حرارت از حرارت توليد شوند زيرا ميپرسند نورهاي اوليه وساير عوامل طبيعت از کجا بوجود آمده اند در برابر اين سوالات و فرضيه هاي طبيعيون پاسخي ندارند جز اينکه آفرينش را به اراده خدا مربوط کنند و اراده خدا را به ذات خدا به همين منظور که انسانها به اصول اوليه خلقت آشنايي پيدا کنند گفته اند ذات مقدس خداوند متعال و اراده اوکه اصل و مبداء پيدايش مخلوقات است از ازل بوده وخواهد بود و ديگر نميشود گفت که خود خدا از کجا و از چي بوجود آمده است و درست نيست که احکام فروع را بر اصول جاري کنند مثلاً بگويند چون ما انسانها از پدر و مادر خلق شده ايم پس انسان اول هم از پدر و مادر بوجود آمده است . پس همه جا فروع متکي به اصول هستند و اصول روي پاي خود ايستاده خود به خود پيدا شده وبه اصل وديگري متکي نشده است با اين مقدمات ثابت و روشن ميشود خداوند تبارک وتعالي در ساخت صنايع ودر خلقت اصول و فروع اسير قوانين طبيعي و اسباب ظاهري نيست او خدائي است که ابتداء اصول اوليه آفرينش را بدون سابقه ايجاد ميکند و باز آن اصول را مبداء اين همه فروع و مشتقات قرار ميدهد . پس انسانها جايز نيست که اراده و قدرت خدا را به اراده وقدرت خود قياس کنند و بگويند چون ما انسانها در اسارت اين علل وعوامل هستيم پس خدا هم اسير است و همچنين معلوم شد که خلقت زندگي از مسير علل وعوامل و پيدايش آنها به تدريج هم ازباب تعليم و تربيت انسان است خداوند آنچه درعالم ميسازد برابر چشم انسانها و تفکر آنها به تدريج ميسازد تا انسانها را به علل و عوامل خلقت آشنا کند اين زندگي دنياست که بر پايه تعليم و تربيت انسانها استوار شده است .**

**خداوند انسانها را در کارهاي طبيعي ودر سازندگي استخدام ميکند تا آنها را به سرساختن و آفريدن آشنا کنند در کشاورزي و دامداري و آماده کردن زمينها براي زراعت و يا معادن و فلزات براي صنايع در تمامي اين مراحل خداوند انسانها را بکار ميکشد مواد اوليه ومصالح ساختماني صنايع طبيعي وانساني را به صورت خام آفريده و انسانها را وادار ميکند که آن مواد ومصالح را براي زندگي و رفع احتياجات آماده ومهيا سازند**

**پس در واقع زندگي دنيا روي سه اصل اداره ميشود که تنظيم اين سه اصل صرفاً براي تعليم و تربيت انسانها فراهم شده واين همه ترقيات و اکتشافات و منابع واختراعات وتنظيم برنامه هاي زندگي وجعل اين همه قوانين ومقررات خواه مقررات الهي ويا انساني همه و همه منشاء تعليم وتربيت ورشد دادن انسانها بسوي کمال است آن سه اصل عبارت است از :**

**1- جريان زندگي دنيا و پيدايش صنايع طبيعي و انساني از مسير علل و عوامل و اسباب**

**2- پيدايش صنايع طبيعي و الهي کم کم و بتدريج به منظور اينکه انسانها در جريان خلقت قرار گيرند و به اسرار طبيعت آشنا شوند .**

**3- استخدام انسانها در کار سازندگي آنچه مورد احتياج آنهاست خواه صنايع طبيعي و ارزاق باشد مانند تهيه غذا وخوراک و لباس وخواه صنايع انسانها باشد مانند ماشين آلات و وسايل ديگر قسمتي از آنچه مورد نياز است . خداوند متعال ميسازد بقيه را به انسانها واگذار ميکند تا بسازند و بپزند و به نياز واحتياجات خود برسند . و اما زندگي آخرت مستقيماً به اراده خدا و اراده اولياء خدا ساخته ميشود اولاً صنايع زندگي آخرت و آنچه را که انسانها لازم دارند مستقيماً به اراده خدا انجام ميگيرد و انسانها در انجام آنچه لازم دارند استخدام نميشوند وکارهاي آخرتي و يا صنايع آخرتي بدست انسانها نيست بلکه به اراده خداوند متعال و اوليا خدا ظاهر ميگردد وديگر اينکه زندگي آخرت از مسير علل وعوامل طبيعي اداره نميشود که بگويم سرما و گرما و عوامل ديگر در ايجاد آن موثر ويا مزاحم است بلکه به کيفيت حاکميت بر طبيعت انجام ميگيرد خدا واوليا خدا قادرند در شرايط هزاران درجه حرارت سرما بوجود آورند ويا هزاران درجه برودت گرما ايجاد کند و انسانهاي آخرتي به ارادهخود به آنچه ميخواهند نائل ميشوند و به هر جا که بخواهند با طي الارض و طي السماء بدون احتياج به مرکبهاي دنيا مانند ماشين آلات و يا حيوانات ميروند و بالاخره زندگي آخرت به خواست انسانها و اراده آني و کن فيکوئي خدا بوجود ميايد آنچه ميخواهند فوري و آني بر طبق نقشه خدا و صنعت او در اختيارشان قرار ميگيرد پيدايش وسايل زندگي آخرت مشروط به هيچ شرطي ومقيد به هيچ قيدي (خواه قيودات زماني و مکاني باشد ويا قيودات وشرايط طبيعي) نيست فقط خواستن و توانستن است . آنچه ميخواهند ميتوانند و آنچه ميتوانند ميخواهند . دراينجا براي توضيح بيشتر قدري از آيات قرآن و يا احاديث ائمه اطهار عليهم السلام را که کيفيت زندگي آخرت را براي انسانها ترسيم کرده اند بازگو ميکنيم شايد انسانها بتوانند زندگي آخرت را هدف خود قرار دهند و هر چه بهتر و بيشتر براي آن زندگي تلاش کنند و شرايط يک چنان زندگي ايده آل را براي خود بوجود آورند . اولين وضعيت و خصوصيت زندگي آخرت اين است که تمامي انسانهاي زمان وتاريخ از زمان هبوط آدم تا قيامت به قيام قائم آل محمد همه در روي کره زمين جمع ميشوند و باهم زندگي ميکنند هيچ انساني در دل خاک باقي نمي ماند بچه هاي سقط شده هم زنده ميشوند تحويل پدر و مادر خود داده ميشوند در دامن آنها رشد ميکنند تا به جواني و زندگي برسند تمامي انسانها در شعاع حکومت و سلطنت خداوند متعال که واسطه هاي کامل آن حکومت چهارده معصوم هستند زندگي ميکنند سلطانهاي ظاهري جمعيت زمين امام ها هستند سلطان اصلي و ملکه اصلي تمامي انسانها مولاي متقيان اميرمومنان و حضرت زهرا سلام عليها ميباشند آنها در حکومت بر مردم و در سلطنت با يکديگر فرقي ندارند احکام شان سياستشان تدبير ومديريت شان وعفو و گذشت شان و رفتارشان با مردم يکسان و يکنواخت است مانند سلاطين دنيا نيستند که کره زمين و يا فضا را بين خود قسمت کنند وهر کدام از آنها حاکم قسمتي از کره زمين باشند و يا با يکديگر در تضاد وتناقض باشند مرزهاي زميني و زماني لغو ميشود و انسانها در زمين و زمان و فضا و آسمان و صحرا و دريا و کوه و جنگل همه جا آزادند هر جا بروند و هر جا بنشينند و هر جا بخوابند و يا حرکت کنند انسانها بر مدار عقل و شعور انساني خود در حالي که انسانهاي کامل و عالم هستند زندگي ميکند پليسي و پاسباني و ماموري تسلط بر آنها ندارند که امر و نهي وقيام قعودي و يا محروميتي براي آنها بوجود آيد همه انسانها عالم و عاقل هستند به وظيفه خود آگاه و آشنا ميباشند و اگر هم کسي در حرکت و يا برخورد با ديگران اشتباهي و يا خطائي داشته باشد پيش از آنکه اشتباه کند و يا خطائي از او سر بزند از جانب خدا و ائمه راهنمايي ميشود و از جانب او يا خود او يا ديگران برخوردي و مزاحمتي پيدا نميشود انسانها براساس علم و معرفت و دانايي و بينائي خود در درجات و طبقات مختلف قرار ميگيرند انسانهائي که از نظر عقل و ايمان در درجه پايين ترند به انسانهاي که در درجات بالاتر ميباشند وابستگي دارند انسانهاي درجه بالا مانند يک پدر مهربان و دانشمند با انسانهاي وابسته به خود رفتار ميکنند به آنها تعليم ميدهند کوچکترين مزاحمتي ومحروميتي براي آنها بوجود نمي آورند انسانها در زندگي آخرت به اسم اعظم و اراده کن و فيکوني و يا دعاي مستجاب مجهزند ثروت آنها اراده آنها و قدرت آنها ميباشد هر چه بخواهند به محض خواستن ايجاد ميکنند و يا اينکه آنچه ميخواهند در اختيار آنها قرار ميگيرد خداوند در آيه اي در سوره دهر ميفرمايند ودانيه « عليهم ظلالها وذلکت قطوفهاتدليلاً » يعني سايه حکومت خدا وحکومت اولياء خدا به آنها نزديک است آنچه ميخواهند به محض خواستن در اختيار آنها قرار ميگيرد و شاخه هاي پر ميوه درخت به آنها نزديک و خيلي ساده و آسان بدون رنج و زحمت در اختيار آنها واقع ميشود برکات و ارزاق آنچنان زياد هرگز هيچکس احساس محروميت نميکند در ابتداي ظهور قيامت اولين کاري که بوسيله ائمه در ارتباط با مردم انجام ميگيرد تصفيه آنها و طبقه بندي افراد بشر است انسانها در ابتداي ورود به قيامت به طبقات مختلف و درجات متفاوت تقسيم ميشوند وظيفه و کارهائي که به آنها محول ميشود که بايستي انجام دهند فقط درس ودانش است . اولياء خدا و مربيان بشر که ائمه و انبياء و علماي اهل ايمان هستند تمامي حقايق قرآن واسرار طبيعت را به آنها تذکر ميدهند و آنها را تعليم ميدهند تا اينکه به کمال مطلق برسند زنها به کمالات ظاهري و باطني مجهز ميشوند از نظر قيافه ظاهري بسيار زيبا و از نظر ايمان و دانش بسيار مجهز و کامل همان حوريهائي ميشوند که خداوند در کتاب مقدس خود آنها را تعريف ميکند حوريان و غلمان هاي بهشتي که خدا آنها را تشبيه به درهاي پراکنده و لولو و مرجان ميکند همين مردها و زنهاي دنيا هستند که در زندگي بهشتي تکامل پيدا ميکنند جهل و ناداني و اخلاق فاسد غضب و عصبانيت به کلي از آنها برداشته ميشود تمامي آنها به عقل و دانش و فهم و شعور کامل مجهزند کوچکترين عيبي و فسادي در گفتار آنها و کردار آنها و ابدان آنها پيدا نميشود و در انتها زنها از نظر کمال ومعرفت مانند حضرت زهرا و زنهاي برجسته دنيا ميشوند و مردها از نظر کمال و معرفت مانند پيغمبران وائمه اطهار تمامي مردها و زنها در نهايت زيبايي و جواني تمامي عوارضي که در دنيا داشته اند از آنها برداشته ميشود در لطافت و زيبائي و عطر و خوش بوئي مانند برگ گل خيلي لطيف تر و زيباتر . عوارضي مانند مرگ ومرض وچرک وچروک وکثافات وآلودگي هاي ديگر بکلي از وجود آنها برداشته ميشود محيط زندگي آنها و لباس تن و بدن آنها آنچنان زيبا و ليطيف و طيب و طاهر است که ظرف ميليونها سال زندگي کوچکترين کثافتي و يا آلودگي پيدا نميکنند غذاها وخوراکهاي مقوي ومعطر در اختيار آنها قرار ميگيرد بعد از آنکه لذت غذا را ميچشند به صورت گازها و عرقهاي معطر از بدن آنها خارج ميشود مانند دنيا نيست که مبتلاٌ به کثافتها شده باشند .**

**ميدان حرکت و زندگي آنها از نظر کميت و کيفيت نامتناهي است چنان نيست که فقط در کره زمين وعالم ديگري حبس باشند و حرکت آنها به خارج کره زمين محتاج به رنج فراوان و زحمت باشد خداوند به آنها وعده ميدهد که آسمانها و زمينها را در اختيار آنها قرار دهد ميفرمايد و سارعوالي مغفره من ربکم و جنه عرضها السموات و الارض يعني همه شما بر يکديگر سبقت بگيريد خود را براي رسيدن به مغفرت و تقويت روحي و فکري از جانب خدا برسانيد وبسوي بهشتي در اختيار شما که پهنه و پهناي آن برابر آسمانها و زمين است حركت كنيد . يک چنان فضا و ميداني در اختيار انسانهاي بهشتي قرار ميگيرد که نامتناهي است بخواهند هرروز يا هر سالي در عالم مخصوصي از عوالم وجود قرار ميگيرند در عالم به گردش مشغول ميشوند خلايق خدا را هر که هست و هر چه هست ميبيند حرکت ومسافرت آنها به هر جاي عالم به زمينها و آسمانها و فضاها آني و ارادي مي باشد حرکت باراده آنهاست رهبر و راهنماي حرکت خداوند متعال است . بخواهند ساعتي يک ميليون و با يک ميليارد ويا هر چه بيشتر حرکت کنند به اراده خود آنها بستگي دارد . با آزادي مطلق به هرجا که ميخواهند ميروند و اين حقيقت را مي دانيم که عالم خلقت نامتناهي است حرکت انسانها هر چند سريع باشد به عدد قابل تقسيم است وهرگز عدد به نامتناهي نميرسد پس ميدان زندگي انسانهاي آخرتي نامتناهي است . نمونه اين حرکت سير معراج حضرت رسول اکرم ميباشد و اما از نظر کيفيت زندگي آن هم نامتناهي است . منظره ها از نظر زيبائي مزه ها و ميوه ها همچنين از نظر لطافت و شيريني و عطريات به همين کيفيت روابط جنسي با همسران به همين کيفيت نامتناهي است افراد دوستان و آشنايان که ميتوانند هرروزي وساعتي در نهايت اکرام و احترام ميهمان کسي باشند آن هم نامتناهي است دوستان عاقل وعالم , دانشمند , کريم و بزگوار مجهز به تمام وسايل پذيرائي به کيفيتي که با مقياس هاي زندگي دنيا قابل سنجش نيست تعداد دوستان آشنايان وبرادران وخواهران مومن آنچه در اين عالم با آنها آشنايي پيدا کرده اند و آنچه در عوالم ديگر که با آنها آشنايي پيدا ميکنند اين تعداد هم نزديک به نامتناهي است . زيرا خلقت خدا و بندگان مومن خدا منحصر به اين زمين و در اين زمان نيست بلکه نزديک به بينهايت زمان و بينهايت زمين , خداوند متعال بندگان مومن داشته که آنها را به کمال و عقل و شعور رسانيده است که قابل شمارش نيستند ميليون ها ميليون نزديک به بينهايت عالم در طول و عرض زمان و جهان انسانهاي بهشتي و آخرتي به تمام معنا از قيود احکام و قوانين ومقررات و حاکميت انسان بر انسان آزاد مطلق هستند و در عين آزادي در نظام کامل انساني الهي قرار ميگيرند بطوريکه ظرف ميليونها سال زندگي کوچکترين اشتباهي و خطائي از آنها سرنميزند يک چنان نظام عملي و علمي پيدا ميکنند که در بينهايت زمان نه براي خود آنها کوچکترين قصوري و يا ضرر وخطري پيدا ميشود و نه هم از آنها به ديگران کوچکترين خطر و ضرري پيدا ميشود و نه هم از ديگران به آنها ضرري قابل تصور است .**

**ممکن است در اينجا شما سوال کنيد که چطور ميشود زماني بيايد که انسانها از تمام قيودات ومقررات آزاد مطلق باشند در شعاع حاکميت کسي نباشند ودر عين حال نظام کامل داشته باشند که ظرف ميلياردها سال خطا و اشتباهي از آنها سرنزند ميگويند خواهي ونخواهي انسانها جايز الخطا هستند گاهي در اثر خطا واشتباه بخود و ديگران ضرر ميزنند هر چند ضرري باشد بسيار کم وکوچک جواب اين است که اولاً قوانين ومقررات براي انسانهاي جاهل وکم عقل است که بايستي در شعاع قانون ومقررات ودر شعاع حاکميت انساني که از آنها عالم تر وداناتر است انجام وظيفه کنند چون نميدانند در قيد قانون وقاعده قرار ميگيرند و در اطاعت دانايان و بزرگان وظيفه خود را انجام ميدهند ولي انسانهائي که به عقل کامل و شعور کامل و علم کامل رسيده اند همه جا عاقلانه ميگويند و عاقلانه کار ميکند موارد ضرر وخطر را ميدانند از اقدام به آن پرهيز دارند اعمال نافع به خود و ديگران را ميدانند در تمام حرکات وسکنات نافع به حال خود وديگران هستند و اگر هم امکان داشته باشد که در جائي خطائي و يا اشتباهي از آنها سربزنند پيش از ظهور خطا بلافاصله از جانب خدا و يا اولياءخدا هدايتميشوند انسانهاي عاقل وکامل احتياج به رهبر وراهنمايي ندارند خودشان ميدانند و خودشان مي‌خوانند و خودشان فعاليت ميکنند و در خدمت خود و ديگران انجام وظيفه ميکند در آن زندگي ميلياردها ميليارد انسان يک خانواده به حساب مي آيند تمام محرم يکديگر هستند بر اساس دوستي کامل و يگانگي باهم رفتار ميکنند بيگانگي در ميان آنها ظاهرنميشود و هر کدام به هر جا بروند مالک همان جائي هستند که رفته اند در و ديواري و يا ورود ممنوعي و يا حجاب وپرده اي سرراه آنها نيست گوئي انسانها خود يک شجره با برکت هستند که همه وقت و در همه جا ميوه ها و غذاهاي لذيذ مادي و معنوي براي خود وديگران توليد ميکنند انسانهاي هستند که دستشان دست خدا و چشم شان چشم خدا و زبان شان زبان خداوند متعال است . همانطوري که خدا در آنچه ميگويد وميکند اشتباه ندارد آنها نيز در آنچه ميگويند وميکنند اشتباه ندارند فعل و عمل آنها عمل خدا سخن و بيان آنها سخن وبيان خدا بالاخره انسانهاي هستند که علم خدا و قدرت خدا و حکمت خدا از وجود آنها نمايش پيدا ميکند آنجا شهر بهشت و مدينه فاضله ناميده ميشود و يا به تعمبير ديگر جنت الماوي تمامي وعده هائي که خداوند در قرآن به بندگان خود ميدهد در آنجا محقق ميشود آسمانها و زمينها و آنچه در آسمانها و زمينها است در اختيار انسان و مسخر انسان است گوئي انسان خالق عالم و خداي عالم است که آنچه ميخواهد انجام ميدهد انسانها در آن زندگي مجهز به اسماء اعظم هستند يعني کار خدا بردست آنها جاري ميشود همانطور که خداوند آنچه ميخواهد ميشود آنها نيز آنچه ميخواهند ميشود اين بود مختصري از شهر بهشت که شايد اين تعريفات يکي از ميليونها واقعيت نباشد که در آن زندگي براي انسانها فراهم شده است در انتها ميتوانيم يک تعريف جامع و مانع براي آن زندگي بازگو کنيم و بگوئيم در آن زندگي ارقام رنج و زحمت انسانها در حد صفر است و ارقام موفقيت و خوشبختي و بهره برداري در بينهايت اين است آن زندگي که خداوند براي ما انسانها در مسير دين و اطاعت خود آماده نموده است . لذا در اين رابطه مولا امير المومنين عليه السلام ميفرمايند لااري کالجنه نام طالبها و لااري کالنارنام هاربها يعني گمان نميکنم مانند بهشت يک زندگي براي شما ذخيره شده باشد وليکن شما تنبلي کنيد و آن را بدست نياوريد و يا يک زندگي مانند جهنم سرراه شما باشد وليکن شما از آن زندگي فرار نکنيد و موجبات حفاظت خود را فراهم نکنيد . در اين انتها براي دلايل اين موفقيت ها در زندگي آخرت لازم است که بعضي آيات قرآن و احاديث را يادآوري کنيم که خداوند در اين آيات به اهل ايمان و تقوا وعده موفقيت ميدهد موفقيت به کيفيتي که سيمائي از آن در اختيار شما قرار ميگيرد اولين آيه ايکه به انسانهاي مومن وعده پادشاهي و حاکميت برآسمانها وعوالم آسمانها ميدهد آيه شماره 51 در سوره کهف است ونمونه آن آياتي در سوره ص . در سوره کهف ميفرمايد ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و ما کنت متخذ المضلين عضدا ً در اين آيات خداوند متعرض کساني ميشود که شياطين را ميپرستند آگاهي آنها را به خلقت آسمانها و زمين ها و خلقت انسانها نفي ميکند بديهي است نفي علم و آگاهي دليل نفي قدرت و دليل محروميت است جاهل به دليل جهل و ناداني از آنچه نميداند محروم است وليکن عالم بدليل علم وآگاهي از آنچه آگاهي دارد و از آنچه عالم است بهره برداري ميکند زندگي آخرت بر مدار معلومات انسانها بالا ميرود و بر مدار مجهولات انسانها تنزل پيدا ميکند خداوند در اين آيات از شياطين و يا آدمهائي که مورد پرستش انسانها واقع ميشوند وانسانها آنها را شريک خدا وشريک اولياءخدا قرار ميدهند ميفرمايند ما اشهدتهم خلق السموات و الارض من آن شياطين را شاهد خلقت آسمانها و زمينها و شاهد خلقت انسانها قرار نداده ام و من هرگز گمراهان و گمراه کنندگان را در دين خود استخدام نميکنم در اين آيه شريفه مشاهده کيفيت خلقت جهان و انسان از کفار ومنافقين نفي شده است نفي مشاهده از شياطين اثبات مشاهده خلقت براي اهل ايمان و تقوا ميباشد و همچنين نفي استخدام آنها در کارهاي ديني دليل استخدام اهل ايمان و تقوا در ترويج و اجراي دين خداوند متعال ميباشد . اجراي برنامه هاي دين خدا محصولي بوجود مياورد بنام بهشت و اين را ميدانيم که هر نعمتي که از کفار سلب ميشود سلب آن نعمت از کفار دليل اثبات آن براي اهل ايمان و تقوا ميباشد و يا هر عذاب و بلائي که براي کفار و منافقين اثبات ميگردد , دليل نفي آن عذاب و بلا از اهل ايمان و تقوا ميباشد خداوند در اين آيات دو نعمت بزرگ که علم و قدرت باشد از کفار و منافقين سلب ميکند ميگويد من آنها را شاهد خلقت جهان و انسان قرار نداده ام معنايش اين است که اهل ايمان وتقوا و اولياء خدا شاهد خلقت جهان و انسان بوده و خواهند بود و کسي که شاهد خلقت جهان و انسان باشد عالم به کيفيت خلقت جهان و انسان خواهد بود . و کسي که عالم به کيفيت خلقت جهان و انسان باشد ميتواند از اين علم بينهايت بهره برداري کند و براساس همين موفقيت در علم و دانش و آگاهي به کيفيت خلقت عالم و آدم در اجراي دين خدا و مقاصد ربوبي استخدام شود و يکي از مجريان برنامه هاي حکومت الهي در عالم آخرت باشد زيرا همانطور که برنامه هاي ديني و تربيتي خدا بدست فقهاي دين و اولياء خدا جاري ميگردد برنامه هاي حکومتي خداوند متعال هم که ايصال نعمتها به اهل بهشت باشد بدست اولياء خدا در عالم آخرت انجام ميگيرد به اين مناسب مولاي متقيان اميرمومنان علي عليه السلام را در زندگي بهشتي تقسيم کننده بهشت و جهنم شناخته اند يعني ثروتها و نعمتهاي بهشتي بوسيله آن بزرگوار به اهل آخرت خواهد رسيد و همچنين مجازات ها و انتقامهاي آخرتي که مجازات جهنم باشد بدست آن بزرگوار واقع خواهد شد بديهي است که آن بزرگوار در راس اجراي برنامه هاي حکومتي خداوند متعال خواهد بود و اولياء خدا و مومنين و متقين در درجات بعد مجري برنامه هاي حکومتي آن بزرگوار و تقسيم کنندگان ثروتهاي بهشتي خواهند بود پس اين يکي از نعمتهاي بزرگي است که خداوند به بندگان مومن خود وعده ميدهد يعني براساس بينهايت علم و قدرتي که دارند در استخدام دين خدا قرار ميگيرند ومجري برنامه هاي حکومتي خدا و تقسيم کننده نعمتهاي خدا در عالم آخرت خواهند بود و آيات ديگري که وعده پادشاهي به بندگان مومن ميدهد ابتدا آياتي در سوره ص است در اين آيات خداوند در مقام تعريض به کفار ميگويند .**

**ام لهم ملک السموات فليرتقوا في الاسباب چند ما هنالک مهزوم من الاخراب مگر ممکن است آنها يعني کفار و شياطين بر آسمان ها پادشاهي پيدا کنند پس بگو وسايل و اسبابي بسازند و به سوي آسمان پرواز کنند تا بدانند چگونه با وسايل خود در برابر کائنات محکوم اند در اين آيات خداوند ميفرمايند عاقبت گروهي از انسانها تصميم ميگيرند به آسمانها بروند وليکن محکوم به شکست ميباشد . اين آيات شريفه کفار را از حرکت بسوي آسمانها و حکومت بر عوالم آسمان محروم ميکند . و آنچه خداوند کفار را از آن محروم ميکند به اهل ايمان نويد موفقيت ميدهد زيرا اگر عملي غير ممکن باشد براي کافر و مومن غير ممکن است وليکن خداوند ميفرمايند سير در آسمانها براي کفار ممکن نيست يعني براي اهل ايمان امکان دارد پس خداوند به اهل ايمان و تقوا وعده ميدهد که روزي آنها را بر عوالم آسمان مانند زمين حاکميت دهد . همانطوريکه وعده ميدهد اهل ايمان وتقوا را و ارث ملک زمين گرداند وعده ميدهد که آنها را و ارث پادشاهي آسمانها کند و باز آياتي در سوره الرحمان خداوند به انسانها وعده ميدهد که با چه وسايلي ميتوانند بر آسمانها تسلط پيدا کنند و حاکم عوالم آسمان باشند در اين آيات ميفرمايد يا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوامن اقطار السموات والارض فانفذو لاتنفذون الا بسلطان سوره الرحمن آيه 33 به انسانها پيشنهاد ميکند که اگر آرزو داريد به آسمانها سفر کنيد و از اقطار آسمانها مانند قطر زمين سر در آوريد بدانيد که جز با قدرت اعجازي و نيروي الهي سفر به آسمانها ممکن نيست کلمه سلطان در اين آيه و آيات ديگر به معناي نيروئي است که براساس آن کارها به صورت معجزه بدون استفاده از وسايل طبيعي انجام ميگيرد سفرهاي اعجازي را طي الارض و طي السماء مي نامند حرکاتي است آني وارادي يعني انسانها به محض اينکه بخواهند در کجا باشند و از کجا به کجا بروند به محض خواستن رفتن و شدن است . و اين حرکات اعجازي در تاريخ معجزات پيغمبران و ائمه اطهار سابقه دارد . دلايل علمي و فني حرکات اعجازي که بنام طي الارض و طي السماء شناخته شده در کتاب برهان معراج و شق والقمر روشن شده است بديهي است که با يک چنين قدرتهائي و عده هاي خدا تحقق پيدا ميکند خدا که به انسانها وعده ميدهد عوالم آسمانها را مانند زمين در اختيار آنها قرار دهد بايستي آنها را مجهز به وسايلي غير از وسايل طبيعي بنمايد والا وعده هاي خدا قابل ظهور نيست از تمامي آيات مهمتر اين آيه شريفه است که ميفرمايند وسابقوا الي مغفره من ربکم وجنه عرضها السموات و الارض همه شما براي رسيدن به مغفرت خدا و بهشتي که پهنه آن برابر پهنه آسمانها و زمين است سرعت کنيد زندگي بهشتي را طوري ترسيم ميکند که يک محيطي است نامتناهي برابر کل عالم خداوند متعال که يک چنين بهشتي را به انسانها وعده ميدهد ميداند که استفاده از اين بهشت نامتناهي با وسايل طبيعي ممکن نيست زيرا سريع ترين مرکبهاي طبيعي مرکبهاي فضائي است که ميگويند در ساعتي هشتاد هزار کيلومتر طي مسافت ميکند و يا ميگويند در هشتاد دقيقه دور زمين را طي ميکند با اينکه اين مرکباي فضائي در فضا حرکت ميکند و از قيد حاکميت جاذبه ها آزاد است باز هم حرکتش محدود است فضا طوري است که اگر به آن سفينه ها ساعتي يک ميليون کيلومتر نيرو بدهند براي هميشه با آن سرعت حرکت ميکنند و توقف نمي پذيرد وليکن يک چنين نيروي در اختيار آنها نيست که به سفينه هاي فضائي بدهند سريع ترين نيروي که در فضا به سفينه ها ميدهند دقيقه اي شايد دو هزار کيلومتر باشد که ميگويند در هشتاد دقيقه دور کره زمين ميچرخد اين سرعت در برابر کائنات محکوم است زيرا نزديکترين منظومه به منظومه شمسي ما منظومه اي است که خورشيد آن به صورت ستاره شعراي يماني ديده ميشود فضا شناسان گفته اند از زمين ما تا آن ستاره که ممکن است يک کره مسکوني قابل زندگي داشته باشد ده سال نوري فاصله است شما به بينيد اگر با اين سفينه که هر دقيقه اي دو هزار کيلومتر سرعت دارد هزارها سال لازم است که خود را به نزديکترين منظومه شمسي برساند پس با اين مرکبها امکان ندارد که انسانها از عوالمي که در آسمان است استفاده کنند يا در بهشتي حرکت کنند که قطر آن ميليارد ها بتوان ميلياردها سال نوري است يا اينکه اصلاٌ فضائي است نامتناهي اگر انسان مرکبي داشته باشد که برابر سرعت نور يعني ثانيه اي سيصد هزار کيلومتر سرعت داشته باشد باز هم امکان مسافرت به آسمانها نيست با اينکه يک چنين مرکبي بدست انسان قابل ظهور نميباشد بيشترين سرعتي که انسانها ميتوانند به مراکب خود بدهند سرعت انفجار است مثلاً شما فکر کنيد يک ليتر بنزين در صورتي که منفجر شود چهاندازه نيرو بوجود مياورد نيروي انفجار بنزين ها و يا مواد انفجاري ديگر برابر پرش مواد منفجره است يعني مثلاً صد گرم باروت که منفجر شود مواد خود را تا کجا پرتاب ميکنند به ميزان همين صورت پرتاب ميتوانند به مرکبها نيرو بدهند و شايد اين نيروي پرش و پرتاب مواد منفجر برابر يک هزار متر در دقيقه بيشتر نباشد اين سرعتها در برابر کائنات محکوم است با اين حساب ها به دليل قضاوت عقل ميگوئيم خدائي که يک چنين وعده ها به انسانها ميدهد ومي گويد شما را بر آسمانها و زمينها حاکم ومسلط ميگردانيم بايستي مرکبهاي سريعي در اختيار انسان بگذارد که با آن مرکبها به هر جا که خواستند بدون زحمت بروند آن مرکبها را خداوند در سوره الرحمان تذکر داده است و آن را با کلمه سلطان معرفي فرموده در آن آيه ميفرمايند لاتنفدون الابسلطان يعني شما نميتوانيد خود را به کرانه آسمانها برسانيد و يا از قطر عالم خارج شويد مگر با قدرت خدا . سلطان در اين آيه شريفه قدرت الهي اعجازي است که با آن معجزات ظاهر ميشود خداوند با اراده قاهر خود در يک آن يا در يک ثانيه مشکل ترين کارها را انجام ميدهد از نظر خدا کارها سبک و سنگين ندارد کارهاي سنگين مانند پرانيدن کوهها از کره زمين وکارهاي سبک مانند پرانيدن پر کاه در برابر خدا يکسان است اگر از خدا خواهش کنند ظرف يک ثانيه ميليونها ميليون فيل خلق کند و يا فقط يک پشه بيافريند در برابر خدا يکسان است از جمله قدرتها که خداوند متعال بندگان خود را با آن مجهز ميکنند طي الارض و طي السماءاست يعني حرکت هاي آني و فوري از هر جا به هرجا براي خدا فرق ندارد يک انساني را در ثانيه يک متر جابجا کند و يا ميليون ها کيلومتر اين معجزه الهي که سرعت حرکت باشد نمونه هاي تاريخي زياد دارد از آن جمله خداوند در آيات معراجي سرعت سير پيغمبر اکرم را تا انتهاي آسمانها خبر ميدهد ودر معجزات ائمه اطهارهم گفته شده است که آنها با سرعت حرکت آني که طي الارض ناميده ميشود از جائي به جاي ديگر رفته اند وبعضي دوستان خود را هم به همين کيفيت جابجا نموده اند . داستان معجزه امام جواد که يکي از دوستان خود را در يک آن از شام به مکه ومدينه برد اورا زيارت داد وبجاي اول برگردانيد معروف است (کتاب منتهي الامال) گفته شد که صنعت خدا بر دو قسم است : گاهي تدريجي از مسير عوامل طبيعي وگاهي ارادي از مسير اراده و قدرت خدا که حاکم بر همه کائنات است و اگر انسانها مجهز به يک چنين قدرت هائي نشوند وعده هاي که خداوند در قرآن به انسانها داده است محقق نميشود .**

**پس لازم است انسانها هدف خود را اصلاح کنند آن چيزي را هدف فعاليتهاي خود قرار دهند که خداوند از آنها خواسته است لازم است اينجا روشن گردد که ما انسانها از حرکت و فعاليت خود چه اهدافي ميتوانيم داشته باشيم وخداوند در مسير حرکت و فعاليت ما چه هدفهائي معين کرده است .**

**سابقاً گفته شد که هدف هر مخلوقي وموجودي همان چيزي است که در زندگي ميخواهد ومي طلبد وسعي دارد که خود را به آن هدف برساند و بعد از وصول به هدف احساس ميکند که به مقصد زندگي خود رسيده متوقف ميشود تا به استراحت مشغول ميگردد .**

**هدف يا اصلاح هدف از لوازم علم و دانش و مخصوص عالم و دانشمند است موجودات غير عالم مانند جمادات و نباتات و حيوانات نمي توانند در زندگي خود هدفي و مقصدي داشته باشند وحرکت خود را تا وصول به مقصد ادامه دهند زيرا آنها حقيقاً عالم نيستند خود را و زندگي خود را وسر خلقت خو را نميدانند ونميشناسند مخلوقي که خود را نشانسد نميتواند صاحب هدف باشد و نميتواند حرکت خود را تا وصول به هدف ادامه دهد آيا حيوانات ميدانند که در زندگي چيستند و چه هدفي دارند و آيا آنها اصلاً خود را ميشناسند که بز و ميش اند و يا گاو و شترند اگر حيوانات داراي علم و دانش باشند بخود اجازه نميدهند در شکل يک حيوان زندگي کنند از داشتن شکل حيواني ناراحت ميشوند و به خداي خود شکايت دارند که چرا آنها را به صورت حيوان آفريده است زيرا خاصيت و اقتضاي علم ودانش طلب کمال و اکمال است . علم و دانش ناقص نمي پذيرد و به نقصان راضي نميشود مثلاً ما انسانها که مجهز به علم و دانش هستيم هرگز به نقص و ناقص اكتفا نمي‌كند ما انسانها اگر نابينا و يا لنگ و چلاق شديم ناراحتيم ولي حيوانها ناراحت نيستند كه علم ندارند. گفته شد که صنعت خدا بر دو قسم است : گاهي تدريجي از مسير عوامل طبيعي وگاهي ارادي از مسير اراده و قدرت خدا که حاکم بر همه کائنات است و اگر انسانها مجهز به يک چنين قدرت هائي نشوند وعده هاي که خداوند در قرآن به انسانها داده است محقق نميشود .**

**پس لازم است انسانها هدف خود را اصلاح کنند آن چيزي را هدف فعاليتهاي خود قرار دهند که خداوند از آنها خواسته است لازم است اينجا روشن گردد که ما انسانها از حرکت و فعاليت خود چه اهدافي ميتوانيم داشته باشيم وخداوند در مسير حرکت و فعاليت ما چه هدفهائي معين کرده است .**

**سابقاً گفته شد که هدف هر مخلوقي وموجودي همان چيزي است که در زندگي ميخواهد ومي طلبد وسعي دارد که خود را به آن هدف برساند و بعد از وصول به هدف احساس ميکند که به مقصد زندگي خود رسيده متوقف ميشود تا به استراحت مشغول ميگردد .**

**هدف يا اصلاح هدف از لوازم علم و دانش و مخصوص عالم و دانشمند است موجودات غير عالم مانند جمادات و نباتات وحيوانات نميتوانند در زندگي خود هدفي و مقصدي داشته باشند وحرکت خود را تا وصول به مقصد ادامه دهند زيرا آنها حقيقاً عالم نيستند خود را و زندگي خود را وسر خلقت خو را نميدانند ونميشناسند مخلوقي که خود را نشناسد نميتواند صاحب هدف باشد و نميتواند حرکت خود را تا وصول به هدف ادامه دهد آيا حيوانات ميدانند که در زندگي چيستند و چه هدفي دارند و آيا آنها اصلاً خود را ميشناسند که بز و ميش اند و يا گاو و شترند اگر حيوانات داراي علم و دانش باشند بخود اجازه نميدهند در شکل يک حيوان زندگي کنند از داشتن شکل حيواني ناراحت ميشوند و به خداي خود شکايت دارند که چرا آنها را به صورت حيوان آفريده است زيرا خاصيت و اقتضاي علم ودانش طلب کمال و اکمال است . علم و دانش ناقص نمي پذيرد و به نقصان راضي نميشود مثلاً ما انسانها که مجهز به علم و دانش هستيم هرگز به نقص زندگي خود رضايت نميدهيم از هر نقصي فرار ميکنيم وبه سوي کمال در حرکتيم به فقروناداري راضي نيستم دنبال مال و ثروت ميرويم و همچنين به جهل وناداني رضايت نميدهيم بدنبال علم و دانش ميرويم همين طور به آلام و اسقام وامراض راضي نيستم بدنبال سلامتي ميرويم وليکن حيوانات بين نقص وکمال فرقي نميگذارند ناقص باشند يا کامل باشند مريض باشند يا سالم براي شان يکسان است گر چه ناخود آگاه در پي غذا و علف هستند تا گرسنگي خود را بر طرف کنند يا در پي چاقي و چربي باشند تا ضعف و لاغري را بر طرف نمايند ليکن اين حرکات بطور غريزي وناخود آگاه انجام ميگيرد در پي غذا هستند و نميدانند چرا حرکت کرده اند و دنبال آب و علف رفته اند وهمين منظور نميتوانند خطرات را براي خود پيش بيني کنند و در پي رفع و دفع آن خطرات باشند مرگ ومرض را و يا درد و يا جراحت را وقتي احساس ميکنند که قصاب آنها را ذبح ميکند و يا گرگ و پلنگ آنها را صيد مي نمايد و در صورتي هم که به قتل و جراحت مبتلا شوند شکايتي ندارند که چرا مجروح و مقتولند لازم است در پي معالجه خود باشند جمادات هم به همين کيفيت فاقد علم و دانش هستند و نميتوانند در زندگي هدفي براي خود تعيين کنند اين که ما آنها را مشاهده ميکنيم در زندگي بسوي کمال حرکت ميکنند از نطفه بجنين و از جنين بيک حيوان کامل يا به سوي توليد وتکثير نسل و پيدايش ثمرات اين حرکات تکاملي به اراده جمادات ونباتات وحيوانات نيست بلکه ناخود آگاه به اراده خدا انجام ميگيرد خدا آنها را ميپروراند تا به ثمر برساند نه اينکه آنها طالب پرورش باشند صنايع طبيعي از نظر حرکت بسوي کمال و توليد مثل مانند صنايع انساني هستند ما انسانها فلزات را از معدن حرکت ميدهيم آنها را به ماشين و طياره مي رسانيم و يا خاک و سنگ را حرکت ميدهيم به سوي يک ساختمان عالي ومدرن ما آنها را تکامل ميدهم نه اينکه صنايع ما طالب کمال باشند زيرا طلب کمال وتعيين هدف از لوازم علم است و آنها که داراي علم نيستند داراي هدف نميباشند با اين حساب تعيين هدف وحرکت به سوي هدف از لوازم زندگي انسان و علم انسان است نظر باينکه انسانها مجهز به علم و دانش هستند هدف زندگي خود را خودشان معين ميکنند تعيين هدف از لوازم علم است و علم هم مخصوص انسان و خداي انسان است فقط خدا و انسان ميتوانند در زندگي هدف داشته باشند و براي وصول به هدف فعاليت و حرکت داشته باشند.**

**آن چه که در زندگي هدف انسان ها واقع مي شود بر سه قسم است :**

**1- قسم اول هدف هاي مالي و مادي**

**2- قسم دوم هدف هاي انساني يعني جلب محبت انسان ها وحکومت برانسان ها**

**3- قسم سوم هدف هاي الهي جلب رضايت خداوند تبارک وتعالي ازمسير اطاعت و بندگي هدف هاي سه گانه بالا هر کدام مکمل ديگري مي باشد ودر صورتي که انسانها به هدف هاي عالي تر برسند حتماً و قهراً به هدف هاي پايين تر هم رسيده اند چنان که مي گويند چون که صد آمد نود هم پيش ماست يعني اعداد بزرگتر و بالاتر اعداد پايين تر را در بردارد . هدفهاي نامبرده را ميتوانيم به نام هاي هدف ادني و وسطي وکبرا نامگذاري کنيم هدف ادني مال و ماديت است . يعني انسانها در ميدان زندگي تلاش و کوشش دارند که خود را به مال و ثروت برسانند هدف آنها فقط مال و ثروت است وليکن نظر باينکه اکثريت مال و ثروت از طريق خدمت به انسانها و جلب دوستي آنها پيدا ميشود مجبور ميشوند خود را به انسانهاي هنرمند و يا ثروتمند نزديک کنند و اين تقرب ونزديکي براي جلب محبت انسان نيست بلکه براي جلب مال و ثروت از طريق جلب محبت ورضايت انسانها پس در قدم اول مال و ثروت را هدف خود قرار داده اند ومنظور شان در زندگي رسيدن به مال و ثروت است و ميدانند که اين مال وثروت بيشتر از مسير جلب رضايت و خدمت به انسانها پيدا ميشود پس براي رسيدن به مال وماديت به انسانهائي که بيشتر منبع و مبداء مال و ثروت هستند تقرب پيدا ميکنند تا در شعاع اين تقرب ونزديکي مال و ثروتي بدست آورند . هدفهاي مالي و مادي پست ترين هدفي است که انسانها در زندگي پيدا ميکنند وميکوشند تا خود را به مال و ثروت برسانند زيرا خداوند زندگي دنيا و آخرت را طوري تنظيم کرده است که آنچه به انسانها ميرسد بدست انسانها ميرسد مال انسان بوسيله انسان به انسان ميرسد هم چنين ثروت و قدرت بوسيله انسان به انسان ميرسد . انسانها نميتوانند مستقيماً و تک فردي با طبيعت رابطه پيدا کنند گر چه طبيعت منابع وثروت وقدرت آنها ميباشد زيرا طبيعت به وسيله انسانها در اختيار انسانها قرار ميگيرد خداوند زندگي انسانها را طوري مقدر ومقرر کرده که اجباراً تمامي افراد بشر بايستي در خدمت يکديگر باشند و براي يکديگر زندگي بسازند اگر رابطه انسان از ساير انسانها قطع شود .و در جائي باشد که بجز خودش کسي نداشته باشد زندگي اودر حد صفر قرار ميگيرد بر پايه همين تقديرات الهي که زندگي انسان بايستي بوسيله انسان اداره شود بسياري از انسانها واسطه تحويل ارزاق الهي به افراد مادون خود ميشوند ومخصوصاً در خط علوم ودانش انسانهاي پيشرفته ماموريت پيدا ميکنند آنچه دانستهوفهميده اند به ديگران برسانند . بطورکلي هر انساني خواه مومن باشد يا کافر منبع و مبداء فيضي از فيوضات الهي براي ديگران است و شايد در جامعه انساني فردي نباشد که ديگران به او محتاج نباشند وخودش به ديگران محتاج نباشد و يا مردم از او مستغني باشند و او به مردم نياز نداشته باشد تمامي افراد بشر در روي کره زمين نياز طبيعي وانساني و علمي به يکديگر دارند نياز انسانها را به انسانها اگر بخواهيم بررسي کنيم اقسام مختلفي پيدا ميکنند از همان ابتداءنياز انسانها به انسانهاي ديگر براي توليد نسل وبقاي جامعه است خداوند متعال به شدت انسانها را محتاج به از دواج و جفت گيري وتوليد نسل نموده است . وشايد کمتر انساني پيدا شود که از ازدواج و توليد نسل بي نياز باشد .**

**رقم دوم نياز انسان ها به يکديگر نياز مردان به زنان براي زندگي و خانه داري و نياز زنان به مردان براي تهيه ارزاق و جلب مال و ثروت وباز در مرتبه سوم نياز انسانها براي عمران و آبادي و پيشرفت کار و کاسبي ودر مرتبه چهارم نياز انسانها به جلب محبت وانس و آشنايي با يکديگر که اگر حسن تفاهم و محبت بين افراد بشر نباشد شهرها بصورت بيابان و جنگل شناخته ميشوند و باز در مرحله پنجم نياز انسانها براي دفاع در برابر تجاوز گران خواه تجاوز به حقوق مالي ومادي و يا تجاوز به حقوق انساني وناموسي باشد در اين رابطه اگر يک نفراز افراد بشر کسي را نداشته باشد در استثمار ديگران قرار ميگيرد لقمه و طعمه آنها خواهد شد و در مرحله ششم نياز انسانها به تعليم وتربيت تا انسانهاي دانا ودانشمند معلومات خودرا در اختيار ديگران بگذارند و آنها را به رمز و اسرار زندگي آشنا کنند ودر مرحله هفتم نياز انسانها به هدايت گران الاهي واسماني که اين هدايتکران را خداوند متعال به جامعه بشريت معرفي ميکند که واسطه جلب لطف و محبت خداوند متعال به مردم باشند مردم مامور به اطاعت آنها ميباشند بطورکلي در جامعه کسي پيدا نميشود که مستغني از ديگران باشد خواه انسانهاي الهي و آسماني باشند مانند پيغمبران و يا انسانهاي مالي و مادي که در زندگي هدفي بجز استفاده از ماديات ندارند بنابراين افراد بشر به طور کامل در اسارت و اطاعت يکديگر هستند و اين اسارت و اطاعت مسئله اي است فطري که مربوط به خلقت انسانها ميباشد خداوند در سوره دهر ميفرمايند نحسن خلقنا هم وشددنا اسرهم يعني ما انسانها را خلق کرده ايم و سخت آنها را در اسارت يکديگر قرار داده ايم تا براي حفظ موجوديت خود اجبار داشته باشند ياران و دوستان و اقوام و فاميل را در حاشيه زندگي حفظ کنند مولا اميرالمومنين عليه السلام در يک سخنراني که مسئله حقوق را توضيح ميدهند ميفرمايند هيچ کس در جامعه پيدا نميشود که حق بر ديگران داشته باشند و ديگران بر او حق نداشته باشند . پدر و مادر بر فرزندان حق پيدا ميکنند فرزندان هم بر پدر و مادر حق پيدا ميکنند پادشاهان و سلاطين بر مردم حق دارند مردم هم بر پادشاهان وسلاطين حق پيدا ميکنند حق همه جا طرفيني است و هرگز در تاريخ بشريت انساني پيدا نميشود که بر مردم حق داشته باشد و مردم بر او حقي نداشته باشند . تنها کسي که بر مردم حق دارد و کسي بر او حقي ندارد ذات مقدس خداوند متعال است زيرا از همه کس مستغني و بي نياز است وليکن با همه اينها خداوند برخود واجب کرده است که هرکس از او اطاعت کند و يا در خدمت دين او باشد حق او را رعايت کند و او را به بهشت ببرد تمامي افراد بشر مانند قطعات يک ماشين و يک کارخانه هستند که هر کدام در جاي خود کمک اجزاءديگر ميباشد بطوريکه اگر قطعه اي از آن قطعات از کار خود منصرف ومنحرف گردد آن کارخانه و ماشين بکلي مختل ميشود و از کار ميافتد انسانها در زندگي مانند همان قطعات و يدکيهاي يک ماشين هستند که هر کدام در جاي خود کمک ديگران هستند و اگر يک نفر از کار خود برکنار ماند و يا انحرافي پيدا کند به همان ميزان در جامعه بشري اختلال پيدا ميشود.**

**« هدف هاي انسان را چنانکه گفته شد در زندگي ميتوانيم به سه قسمت تقسيم کنيم »**

**اول : ماديات دوم : انسانيات سوم : الهيات**

**هدفهاي مادي مخصوص انسانهاي کافر وگناهکار است که زندگي خود را فقط از طريق جمع مال وثروت شروع ميکنند هر چند که جمع مال و ثروت باعث تضييع حقوق انسانها و يا خداي انسانها باشد آنها در هدفهاي مادي خود نميتوانند حق بشريت وانسانيت را رعايت کنند آنها فقطمال و ثروت ميخواهند وجمع مال و ثروت بدون تزاحم وتجاوز به حقوق ديگران ممکن نيست . ثروت پرستان از يک طرف آسايش و آرامش فکري و بدني خود را دوست دارند و نظر باينکه اين آسايش و آرامش بدون جمع آوري مال و ثروت و جمع آوري مال و ثروت بدون تجاوز به حقوق ديگران ممکن نيست آنها در هدفهاي مادي خود نميتوانند خدمتگذار به جامعه بشريت باشند و نميتوانند محبت انسانها را به خود جلب وجذب کنند زيرا آنها مال و ثروت را از انسانها بيشتر دوست دارند انسانها را فداي مال و ثروت ميکنند و آنها را براي جمع آوري مال و ثروت استخدام و استثمار مينمايند هرگز حاضر نيستند که مال و ثروت خود را در خدمت انسانها مصرف کنند پس آنها خواهي نخواهي موفقيت خود را از طريق استثمار و استعمار ضعفا شروع ميکنند و به هر ميزاني که ثروت آنها زياد شود بغض وعناد آنها با انسانها و بغض عناد انسانها نيز نسبت به آنها زياد ميشود زيرا مال و ثروت محصول کار کارگران وخدمت خدمتگذاران است کارگران و خدمت گذاران که با کار خود مال و ثروت را توليد ميکنند انتظار دارند که از آنچه توليد کرده اند بهره برداري کنند وليکن ثروت پرستانبا سياستهاي استثماري و استعماري خود محصول کار و زحمت کارگران را به خود اختصاص ميدهند محصول کار و فعاليت آنها را به يغما ميبرند و مختصري از آن محصول را در اختيار کارگران ميگذارند تا ادامه حيات دهند و بهتر و بيشتر براي آنها کار کنند و در استخدام آنها باشند پس انسانهائي که فقط هدف شان در زندگي جمع مال و ثروت و رفاه و خوش گذراني ميباشد خواهي نخواهي خود را به ظلم وگناه آلوده ميکنند و اين ظلم و گناه مايه عناد و دشمني انسانها نسبت به آنها شده و آنها را مبغوض جامعه و مبغوض خداوند متعال قرار ميدهد در انتهاي زندگي مشاهده ميکنند اين همه دشمنان در کمين خود دارند و اين همه ظلم آنها انسانهاي ضعيف و مستضعف را فرا گرفته و آنها را از زندگي محروم کرده است . نظر باينکه آخرين محصول اجتماعي آنها بغض و عداوت انسانهاي ضعيف نسبت به آنها بوده وخدا را بر خود غضبناک نموده اند از زندگي خود بهره اي نمي برند ودر انتهاي زندگي جز بغض و عناد مردم و شکايتهاي آنها به خداوند متعال محصولي در اختيار خود ندارند از اينرو کساني که هدف خود را در زندگي فقط جمع مال و ثروت قرار ميدهند حق انسانها و حق خداي انسانها را رعايت نميکنند خيلي خسارت مي بينند زيرا براي جمع آوري مال و ثروت اجبار پيدا کرده اند يک زندگي جهنمي براي خود بسازند هر کس در زندگي هدف خود را فقط مال و ثروت ميداند به ثروتمندان تاريخ نگاه کند ببيند آنها چه وضعي پيدا کرده اند ثروت پرستان خواهي نخواهي از دو راه آلوده به ظلم و گناه و تجاوز به حق بندگان خدا ميشوند يکي بدليل حرص و طعمي که به مال دنيا دارند زيرا خواهي نخواهي اگر مال و ثروت دنيا بر عوامل توليد ومحتاج آن تقسيم گردد کمبودي حاصل ميشود . هميشه ثروت دنيا و غذاهائيکه مورد احتياج افراد است از نياز انسانها کمتر است هر کس در جمع مال و ثروت خود را جلو بياندازد و بيشتر از ظرفيت زندگي خودش ثروت ذخيره کند , اجباراً اين جلو افتادگي و پيشرفتگي در مال و ثروت باعث عقب ماندگي ديگران ميشود ثروتمندان بدليل جمع مال وثروت تکبر پيدا ميکنند و خود را مالک ضعفا و فقرا ميدانند از آن طرف ضعفا و فقرا وعقب افتادگان که در خود احساس کمبودي ميکنند به عقده حقارت مبتلا ميشوند يا اين طور فکر ميکنند که چون ضعيف وناتوان شده اند از قوت لايموت ومخارج مختصرشبانه روزي بيشتر حق ندارند ويا فکرميکنند که ثروتمندان بدليل جمع مال وثروت وکسب قدرت بر آنها حاکميت دارند و لازم است در اسارت وبردگي ثروتمندان و قدرتمندان باشد بر اساس همين تفکرات وخيالاتبه عقده حقارت مبتلا ميشوند يک حالت سوءظن وبدبيني نسبت به خدا وخلق خدا در آنها پيدا ميشود اين طور فکرميکنند که خداوند آنها را آدم حساب نکرده و به آنها اعتناء نکرده است که مال و ثروت به آنها بدهد اين سوءظن به خدا مايه تخريب و تضييع حقوق الهيميشود از اينکه سوءظن آنها را از دايره اطاعت خدا خارج ميکند و يا انسانهاي ثروتمند وقدرتمند اينطور فکر ميکنند که بدليل ثروت وقدرت حاکميت قانوني و طبيعي دارند فکر ميکنند که ضعفا وفقرا بدليل ضعفو ناداري بايستي در استثمار آنها باشند آنها با رنج وزحمت فراوان توليد کنند و مالک آنها و يا ثروتمندان شهر وروستا توليدات آنها را تصاحب نمايند لذا خداوند در دين مقدس اسلام ودر بسياري از آيات قرآن ثروت طلبي وکوشش انسانها را در جمع مال و ثروت ملامت کرده وفرموده است در صورتي حق داريد هر جه بيشترتوليدات را بالا ببريد که آنچه را توليد ميکنيد در اختيار بندگان مستضعف ومحتاج قرار دهيد و اگر هدف تان اين است که آنچه توليد ميکنيد در انبارها ذخيره نمائيد و ضعفا را در فقر و گرسنگي نگهداريد يک چنين ثروتي که از راه تضييع حقوق مردم پيدا شده است ماية هلاکت و نابودي شما ميگردد دين مقدس اسلام عقيده دارد که صرف مال و ثروت در راه خدمت به بندگان خدا ماية عزت وکرامت است وماية نجات انسانها از هلاکت دنيا و آخرت ميشودوليکن توليد کردن و در انبارها ذخيره نمودن و انسانها را در دايره فقر واحتياج حبس نمودن ماية بروزجنگ وتيرگي اوضاع واحوال مردم ميشود هر چند که آن مردم ثروتمند باشند زيرا علاوه بر ثروت نظام اجتماعي و امنيت لازم دارند و اين نظام اجتماعي و امنيت با اختلافات طبقاتي محو ميگردد . وماية بروز جنگ ميشود . پس هدفهاي مالي و مادي بشدت محکوم است مگر در شعاع رعايت حقوق انسانها .**

**هدف دوم انسانها که تا اندازه اي از هدف اول بهتر است وليکن در عين حال کاملترين هدف به حساب نمي آيد اين است که انسانها خود را در خدمت انسانها قرار دهند آسايش و آرامش خود را از مسير خدمت به انسانها کسب کنند نه از طريق خيانت به انسانها براي تعيين و تبين اين هدف لازم است ابتداء بحثي در اصالت انسانها براي پيدايش زندگي مطرح کنيم تا آنچه را دربارة هدف دوم ميگوئيم صددرصد مورد قبول انسانها قرار گيرد تا هدفهاي انساني را بر هدفهاي مالي و مادي ترجيح دهند . ابتداء بايستي اين حقيقت را بدانيم که اصل زندگي ومحور توليد ارزاق و آسايش و آرامش همين انسانها هستند زيرا انسانها حاکم بر طبيعت اند وخلاصه طبيعت شناخته شده اند طبيعت با تمامي ذخيره هائيکه دارد منهاي انسان در حد صفر است به هيچ وجه قابل استفاده نيست وهمين طبيعت به اضافه انسان ارزش حيات وزندگي پيدا ميکند زيرا انسانها کليد اسرار طبيعت هستند طبيعت که در واقع مانند صندوقي پر از ذخاير ثروت ونعمت است کليد اين صندوق که با آن ميشود درهاي طبيعت را باز نمود و از ذخاير آن استفاده کرد فقط وفقط انسانها هستند ارزش کوهها و صحراها و درياها و جنگلها به وجود انسان بستگي دارد خداوند آنچه را مقدر ميکنند براي انسان مقدر ميکنند طبيعت آنچه را از وسايل زندگي آماده ميکنند براي انسان آماده ميکنند طبيعت را اگر بجاي تن و بدن حساب کنيم انسان بجاي روح اين بدن است بدن انسان با تمامي رموز و اسراري که دارد بدون روح در حد صفر قرار ميگيرد لش مرده اي ميشود که بايستي براي جلوگيري از عفونت آن و سرايت امراض در دل خاکها دفن نمود و يا اگر طبيعت را به جاي روح حيات بشانيم انسانها به جاي علم و حکمت اند که به روح انسان ارزش حيات ميدهند انسانهائي که فاقد عقل و شعورند گر چه انسان اند وليکن حيواني بيشترنيستند بلکه از حيوانات هم پست ترند . بطور کلي مرکز ومحور حيات و زندگي در روي کره زمين فقط و فقط انسان است . انسان است که حيات وزندگي بوجود مي آورد ويا با کار وکوشش خود به طبيعت حيات ميدهد طبيعت منهاي انسان در حد صفر است و مرده است فقط انسان است که با علم ودانش خود و کار وکوشش خود طبيعت مرده را حيات ميدهد و آن را به ارزش ميرساند آيا طبيعت به تنهائي قدرت دارد که وسايل زندگي براي مردم توليد کند آيا قدرت دارد آب گوارا در زندگي مردم جاري سازد آسايش و آرامش بوجود آورد گر چه طبيعت مرکز توليد ارزاق ومايحتاج انسان است وليکن طبيعت مانند ماشيني است که فقط انسان ميتواند آن را به کار بياندازد و به وسيله آن ارزاق را توليد کند تمامي مواد غذايي و خوراکي و مواد اصلي براي پوشش و پوشاک بوسيله انسان توليد ميشود که اگر انسان نباشد طبيعت ارزش خود را از دست ميدهد براي اينکه شما ارزش انسان را در زندگي بدانيد بهتر اين است که با ميليونها تومان ثروت خود از جامعه انسانها خارج شويد و به بيابان و جنگل سفر کنيد همه چيز در اختيار خود داشته باشيد سواي انسان مشاهده ميکنيد که زندگي شما در حد صفر است آيا ميتوانيد از آن جواهرات و يا طلا و نقرهها استفاده کنيد آيا به تنهائي ميتوانيد ارزاق مورد احتياج خود را توليد کنيد و اگر هم بتوانيد توليد کنيد اين علم وهنررا بايستي از انسانها گرفته باشيد اگر انسانها به شما تعليمات ندهند و علم وهنر به شما نياموزند سطح فکر شما در حد حيوانات و پايين تر از حيوانات قرار ميگيرد . اگر طفلي را بعد از تولد در بيابان و جنگل رها کنند و بعد از بيست يا سي سال به سراغ او بروند با چه موجودي روبرو ميشوند با انساني روبرو ميشوند که از حيوانات پست تر است حيوانات بطور غريزي زندگي ابتدائي خود را ميشناسند وميدانند وليکن انسانها يک چنين معلوماتي ندارند که يک زندگي ابتدائي براي خود ترتيب دهند زيرا تمامي حرکات وسکنات انسانها بر مدار علم ودانش ظاهر ميگردد و اين علم و دانش هديه است که انسانها به يکديگر ميدهند آنچه به وسيله انسانها براي انسانهاداير ميگردد بر سه قسم است :**

**اول تعليمات و آموزش مسائل زندگي .**

**دوم همکاري با يکديگر براي توليدات .**

**سوم آرامش و آسايش و انس و آشنايي از طريق ارتباط با يکديگر و اين هرسه با هم اصل حيات است که زندگي منهاي اين سه اصل يک نوع مرگ وهلاکت بيشتر نيست با اين حساب سرمايه اصلي زندگي انسانها در دنيا و آخرت انسانها هستند و همچنين ثروت واقعي وحقيقي انسانها انسانهاي وابسته به آنها هستند . کسي که براي جلب وجذب مال و ثروت حق انساني را منايع ميکند وبراي ثروت بيشتر انساني را بر خود خشمناک ميسازد مانند کسي است که براي چيدن ميوه درخت را از ريشه ميکند يا براي معالجه مو وناخن وپوست بدن قلب را از کارمياندازد انسانها محور و مرکز تمامي نعمتها و لذتها وخوشي ها در دنيا و آخرت هستند شايد ميتوانيم بگويم در زندگي دنيا صدي ده آسايش و آرامش براي انسان بوسيله مال و ثروت است و صدي نود آسايش و آرامش براي انسان بوسيله انسان و شايد اين صدي ده وصدي نود اشتباه باشد چنانچه در بالا ذکر شد شما باغ بهشتي در بيابان براي انساني تهيه کنيد همه چيز داشته باشد منهاي انسان و يا روستا و يا بياباني را در اختيار ديگري بگذاريد که ثروت بسيار قليل وکم داشته باشد باضافه انسان فرزندان اهلي دارد وهمسايگان مهرباني دارد دوستان صميمي دارد وليکن مال وثروت اش زياد نيست زندگي اين دونفررا با يکديگر مقايسه کنيد خواهيد ديد آن بهشت منهاي انسان جهنم است و اين روستا وبيابان باضافه انسان بهشت است چقدرخوب است جمله زيبائي از يک دانشمند که ميگويد زندگي بدون دوست ورفيق بيابان است و زندگي باضافه دوست و رفيق شهر آباد ومتمدن و بهترين جمله فرمايش مولا متقيان علي عليه السلام درنهج البلاغه است از جمله کلمات قصار آن حضرت که ميفرمايند اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان و اعجز منه من اذا ظفربواحد منهم ترکه . حضرت ميفرمايندعاجزين انسانها و يابي عرضه ترين آدم ها درکسب وکاسبي کسي است که نميتواند انساني را برادر خود بسازد و نمي تواند از انسانها کسب برادري و برابري کند و از او عاجزتر کسي است که اگر هم يک برادر صميمي دارد برادر خود را رها نموده واورا در صف دشمنان قرار ميدهد يا در وضعي که نه دوستند و نه هم دشمن بلکه بي تفاوت و بي خاصيت مانند حيوانات کنار يکديگر در اين جمله زيباي پر معني و پر محتوا مولا عليه السلام دوستي انسان را براي انسان بزرگترين ثروت ميدانند زيرا چنانکه گفته شد فقط و فقط انسانها ميتوانند ماية آسايش و آرامش يکديگر باشند تمامي رنجها و ناراحتيها که در تاريخ بوجود آمده و الان ادامه دارد از انسانها براي انسانها بوجودميايد طبيعت در خدمت انسان است زمين وآسمان با انسانها دشمني ندارند بلکه در خدمت انسان هستند هر عضوي از اعضاي طبيعت مانند کوه و دريا وصحرا و يا ماه وخورشيد وستارگان خدمت کاران بزرگي هستند که دائمدر خدمت انسان اند براي انسان زندگي ميسازند موجبات آسايش و آرامش براي انسان فراهم مي کنند و اگر هم گاهي طبيعتبراي انسان منشاء ضرر و خطر ميشود آن ضرر وخطر از باب دشمني با انسان نيست خطر وضرر در مقدمه ثروت و نعمت است تا انسانها در اثر ابتلاءبه ضد نعمت قدر نعمت وثروت را بدانند به همين مناسبت انسانها هرگز از طبيعت احساس عناد ودشمني ندارند بلکه طبيعت را دوست صميمي خود ميدانند که ميبيند دائم در خدمت انسان است وليکن مبداء ناراحتي ها ورنج و عذاب ها براي انسانها انسانها ميباشند هر انساني که به ديگري ضرر مي زند ضرر آن انسان به انسان ديگر دو برابر ضرر و خطر به حساب مي آيد مثلاً اگر زلزله اي بوجود آيد وخانه انسان را خراب کند اين زلزله يک زقم خطر بوجود آورده و يک رقم به انسان ضرر زده است وليکن اگر انساني به انساني ديگري تجاوز کنند خانه او را آتش بزند و بر سر او خراب کند اين انسان معاند دو برابر زلزله خطر بوجود آورده و به انسان ضربه زده است يکي خطر مالي که مال و ثروت انسان را از او گرفته وديگر خطر جاني وروحي که انسان دشمني را در کمين خود ميبيند که براساس عناد و دشمني به فکر ضرر زدن به انسان است دشمني انساني به انسان ديگر يک خطرجاني و ناراحتي رواني بوجود مياورد از اينکه دائم دشمن را در کمين خود ميبيند که بر اساس عناد و دشمني به فکر ضرر زدن به انسان است دشمني انساني به انسان ديگر يک خطر جاني وناراحتي رواني بوجود مياورد از اينکه دائم دشمن را در کمين خود ميبيند که به محض پيدايش کوچکترين فرصتي به او ضربه وارد کند بلکه اين ضرر ودشمني انسانها با يکديگر بزرگترين ضرر و خطر بحساب مي آيد که امنيت فکري ورواني انسان را از انسان سلب ميکند . تمامي ناامني ها و رنج وناراحتي ها و قتل وکشتارها و يا شايد مرگ و مرض ها از انسان براي انسان بوجود ميايد اگر انسانها نباشند و هرکسي در زندگي تنها باشد زندگي در اين صورت مانند بيابان است و اگر انسانها باشند وبا يکديگر دشمني وعناد داشته باشند در کمين يکديگر باشند تا به يکديگر ضرري وخطري وارد سازند باز زندگي انسانها در يک چنين محيطي از زندگي بيابان هم بدتر است زيرا زندگي به صورت بياباني است در محاصره درندگان وخرس وخوک و پلنگان پس مبداء تمامي ضررها وخطرها و رنج ومصيبت ها براي انسانها فقط وفقط انسان است انسانها در صورتي که نظام ديني و اخلاقي نداشته باشند مبداء دو ضرر بزرگ براي انسانها ميشوند يکي اينکه دائم به فکر ضربه زدن به يکديگر هستند وزندگي را ناامن ميکند و ديگر اينکه مانع نزول برکات الهي ميشوند زيرا تنها چيزي که برکت ونعمت را در زمين وآسمان حبس ميکنند ومانع نزول برکات الهي ميشود ظلم ظالم ها وکفر وکافرها ميباشد اگر کافر و يا ظالم در عالم نباشد خداوند دليلي ندارد که مانع نزول برکات شود مانع بزرگ ظلم ظالم ها وکفر کافرها ميباشد با اين حساب انسانها اگر درجستجوي آسايش و آرامش کامل هستند ودوست دارندچنان باشند که مصيبتي وضرري ومرگ ومرض در زندگي آنها نباشد وهمه باهم در يک زندگي ايده آل قرار بگيرند يک زندگي که آنها را در تمامي اطراف خوشحال کند آسايش وآرامش بوجود آورد . ثروت و قدرت آنها را زياد کند مطابق شان واستعداد خود از امکانات کامل برخوردار باشند بايستي نسبت به يکديگر در خط تعاون و همکاري باشند هريک از آنها زندگي خود را از طريق خدمت و همکاري با ديگران شروع کنند نه از طريق خودپرستي وبي تفاوتي ويا بدتراز طريق خيانت به يکديگر انسانها در ارتباط با يکديگر در سه حال مختلف قرار ميگيرند که دو حال از اين سه حال محکوم و مذموم بوده و يک حال ديگر مطبوع و ممدوح است .**

**حال اول در خط ضرر زدن و خيانت به يکديگر بقول طبيعيون و کفار در حال تنازع بقا باشند نه در حال همکاري و تعاون کفار و طبيعيون عقيده دارند که هر انساني که در مرحله اي از مراحل زندگي ترقي کند و بيشتر موجبات رفاه و آسايش براي خود بوجود آورد . لازم است به همان ميزان افراد نوع خود را عقب بياندازد آنها را در استثمار خود قرار دهد براي حفظ حيات خود آنها را بکشد و براي حفظ مال و ثروت خود آنها را غارت کند و براي بقاي عزت و قدرت خود آنها را ذليل نمايد اين قانون را تنازع بقاء مينامند يعني جلو افتادگان براي حفظ موجوديت خود با عقب ماندگان در جنگ وتنازع باشند بديهي است يک چنين حالت صددرصد محکوماست و انسانها پيش از آنکه براي خود يک زندگي بهشتي بسازند يک زندگي جهنمي ميسازند .**

**حالت دوم که آن هم محکوم است بي تفاوتي انسانها نسبت به يکديگر است يعني هر کس با ديگران چنان وضعي داشته باشد که نه به نفع آنها باشد و نه هم به ضرر آنها يک حالت بي تفاوتي وبي تعهدي مانند حيوانات در کنار يکديگر گر چه اين حالت هم که آن را بي تفاوتي مي ناميم ممکن نيست و انسانهاي بي تفاوت انگل جامعه اند و صددرصد بار زندگي آنها به دوش ديگران است پس بي تفاوتي يک نوع خيانت بحساب ميايد وليکن در عين حال از انسانهاي قسم اول بهتر وآرام ترند زيرا به عقيده خود اگر منشاء منفعتي براي ديگران نيستند منشاء ضرري هم براي آنها نخواهند بود مردم به خير آنها اميدوارند و از شر آنها هم محفوظ و در امان اند و اما حالت سوم که صددرصد مطلوب خدا و مطلوب جامعه انسانيت است واگر انسانها در چنين وضعي قرار گيرند درهاي خير وبرکت از زمين وآسمان بروي آنها باز ميشود و ميتوانند خود را به يک زندگي بهشتي و زندگي ايده آل برسانند حالت تعاون وهمکاري آنها با يکديگر است همکاري با يکديگر براي بالا بردن سطح زندگي باشد با کمک و همکاري يکديگر از منابع طبيعت استفاده کنند و از آنچه خدا براي آنها آفريده در زمين و آسمان بهره ببرند خداوند تمامي انسانها را به يک چنين حالتي دعوت ميکند و ميفرمايند تعاونوا علي البر و التقوي ولاتعاونو اعلي الاثم و العدوان يعني همه با هم کمک نيکي و نيک رفتاري باشيد و در خط گناه ومعصيت با يکديگر نباشيد .**

**انسان ها در خط تعاون و همکاري با يکديگر منبع سه نوع ثروت و نعمت بزرگ براي يکديگر هستند يعني هرکدام از آنها براي ديگران منبع سه نوع نعمت و ثروت بزرگ خواهند بود .**

**اول : پيدايش محبت و انس و آشنايي آنها با يکديگر .**

**دوم : تعليم وتربيت هر کدام از آنها در علمي جلو مي افتد علم خود را به ديگران بياموزد انسانها همه جا در ارتباط با يکديگر مانند شاگرد و استاد باشند بين آنها تعليم و تربيت و آموزش و پرورش رواج پيدا کند**

**سوم : همه باهم در استخراج منابع وخزائن طبيعت همکاري کنند مانند برادراني که با کمک يکديگر گنجي را استخراج ميکنند وبين خود تقسيم مي نمايند گنج ها وثروتهاي طبيعت را از منابع آن استخراج کنند و سطح زندگي خود را بالا ببرند در اين صورت است که خداوند براي يک چنين انسانهائي زندگي بهشتي بوجود مي آورد**

**شرايط پيدايش يک چنين زندگي ايده آل :**

**بزرگترين شرط براي پيدايش زندگي ايده آل و يا زندگي بهشتي و به تعبير بهتر مدينه فاضله ايمان به خداوند متعال است . شايد اينکه ايمان به خدا را شرط پيدايش زندگي بهشتي بدانيم اشتباه باشد بلکه ايمان وارتباط به خداوند متعال راه پيدايش زندگي ايده آل و مدينه فاضله است راه بسوي مقصد را نميتوانيم شرط حرکت به سوي مقصد بدانيم شرايط به اعمالي ميگويند که براي پيدايش نتيجه مانند مقدمه است وشايد بدون شرط بتوان از کاري بهره گرفت و نتيجه اي بدست آورد . مثلاً مي گوئيم مرکب حرکت انسان مسافربسوي شهر بزرگ شرط حرکت بسوي شهر است واگر اين شرط نباشد مشروط هم قابل ظهور نيست يا اينکه ميگويند غسل ووضو شرط صحت نماز است . وليکن ممکن است خداوند متعال نمازي را بدون غسل ووضو قبول کند و به کسي که نماز خوانده است اجر و پاداشي مرحمت کند ولي راه بسوي مقصد حقيقتي است که اگر نباشد حرکت بسوي مقصد محال است حرکت بسوي مقصد از بيراهه يابدون راه قابل وقوع نيست خواه محرک انسان انسان باشد و يا خداي انسان پس شرايط به مسائلي مي گويند که اگر نباشد باز هم مشروط قابل وقوع است هر چند که مشروط بدون شرايط ناقص خواهد بود .**

**شرايط هر عملي وکاري شرط کمال آن عمل ميباشد و اگر شرط نباشد ممکن است مشروط بطورناقص انجام پذيرد وظاهر گردد مثلاً مي گوئيم شرط قبول اعمال تقوا و پرهيزکاري است . متقي به کسي مي گويند که اول از خدا دستور مي گيرد وبعد بدستور خدا عمل ميکند مانند دو نفر که نماز ميخوانند يکياز آنها بدون دستور نماز خوانده است و ديگري بعد از دستور و بعد از امر الهي به نماز ايستاده است ميگويند شيطان به خداوند متعال عرض کرده است که اي خدا مرا از سجده آدم معاف کن تاترا آنقدر عبادت کنم که کسي چنان عبادتي نکرده باشد خداوند در جواب فرموده است . عبادت من بايد به کيفيتي باشد که خودم ميخواهم و دستورمي دهم عبادت برخلاف دستور ويا به هوا و هوس عبادت من به حساب نمي آيد پس شرط صحت عبادت ها دستور وفرمان خداوند متعال است . وليکن ممکن است کساني پيش از دستور و يا به خلاف دستور خدا را عبادت کنند عبادت انسانهاي مستضعف وکم استعداد انسانهائيکه گول خورده اند ودر خط انحرافي حرکت کرده اند يا به کيفيت بدعت خدا را عبادت کرده اند گاهي مشمول عفوخدا قرار ميگيرند وخداوند دين وعبادت آنها را به ثمر ميرساند . با اين حساب مي گوئيم ايمان راه پيدايش زندگي بهشتي و مدينه فاضله است . ايمان به خدا راه وصول به هدفهاي الهي و انساني مي باشد بدون ايمان نه براي خدا ممکن است کسي را به مقصد برساند و نه هم شخص بي ايمان در خط کفر و گناه ممکن است که خود را به مقصد برساند پس ميگويم راه پيدايش زندگي بهشتي و يا مدينه فاضله ايمان به خداوند متعال است کفار از اين جهت از نعمتهاي آخرتي خداوند محروم ميشوند و به عذاب جهنم مبتلا مي گردند که راه حرکت بسوي بهشت را گم کرده اند اينطور نيست که کفار بسوي بهشت حرکت کنند و خدا آنها را راه ندهد و از راه بهشت و يا از در بهشت برگرداند بلکه کفار بدليل کفر در بيراهه بسوي جهنم حرکت ميکنند کفار به بهشت نميروند چون در بيراهه حرکت ميکنند نه اينکه آنها به بهشت ميروند وليکن خداوند آنها را راه نميدهد نه براي خدا ممکن است کسي را از بيراهه به مقصد برساند و نه هم براي کسي که در بيراهه حرکت ميکند امکان وصول به مقصد فراهم ميشود وصول به مقصد از بيراهه محال است و عمل محال به اراده خدا ويا به اراده بندگان خدا قابل وقوع نيست پس ميگوئيم ايمان راه بسوي زندگي بهشتي ميباشد نه اينکه شرط وصول به زندگي بهشتي باشد . همانطور که در زندگي دنيا بر انسانهائي که ميخواهند به يک زندگي عالي برسند راه و بيراهه حاکم است اگر از راه درست عقلائي و از مسير خدمت به مردم حرکت کنند به يک زندگي عالي وعقلائي ميرسند که هم در نظر خدا وهم در نظر خلق خدا محبوبيت دارند و اگر در بيراهه از راه دزدي و قتل و غارت و خيانت به مردم حرکت کنند در انتها مبغوض خدا و مبغوض مردم واقع ميشوند هر يک از انسانها براي يک چنين انساني به يک دشمن خطرناک تبديل ميشود و عاقبت او را نابود ميکند زندگي بهشتي و يا جهنمي آخرت هم به همين کيفيت است خداوند انسانها را تشويق ميکند که از راه ايمان به خدا و آخرت محبت خدا و محبت بندگان خدا را جلب کنند شخص مومن با عبادتها ونذر ونيازها و دعاها به خدا مربوط ميشود رضايت خدا را جلب ميکند و از طريق خدمت ومحبت به مردم رضايت ومحبت انسانها را جلب ميکند اين دو محبت و رضايت سرمايه زندگي انسان مومن در عالم آخرت است به محض اينکه از دنيا ميرود فرشتگان خدا و انبياء و اولياء از او استقبال ميکنند و با اکرام و احترام او را به زندگي بهشتي ميرساند با اين حساب ميگوئيم کساني که ميخواهند در مسير بهترين و عاليترين هدف قرار گيرند و به مقاصد عالي و متعالي برسند دو هدف را در زندگي خود منظور نظر داشته باشند :**

**يکي جلب رضايت خدا از طريق عبادت و بندگي خدا و ديگري جلب رضايت مردم از مسير خدمت به آنها تا اندازه اي که براي او ممکن است اين دو رضايت کليد تمامي درهاي خير و برکت در دنيا و آخرت است .**

**وقتي خدا از انسان راضي شود و او را دوست داشته باشد بندگان خدا هم از او راضي خواهند بود و کسي از او شکايتي نخواهد داشت تا عدالت خدا او را براي رسيدگي به حساب در صحراي قيامت معطل کند يک چنين افرادي را مفلح و فائز مي نامند خداوند در قران به چنين افرادي اشاره ميکند و ميفرمايد اوليک هم المفلحون اوليک هم الفائزون .**

**فلاح و رستگاري از اين جهت که نزد خدا و خلق خدا مسئوليت ندارند . زبان شکايت پشت سر او نيست زيرا در دنيا آنقدر که توانسته به بندگان خدا خدمت کرده و به کسي ضرر نزده است و فائز از اين جهت ميگويند که تمامي درهاي خير و برکت از جانب خدا و تمامي درهاي نعمت و لذت از جانب انسانها به روي او باز است به هر جا برود و هر جا بنشيند مانند پادشاهي است که در ملک و مملکت خود حرکت ميکند و به هر جائي برود از ثروت خود استفاده مينمايد .**

**در خاتمه اين کتاب به تمامي کساني که دوست دارند از سرمايه زندگي خود بهترين و کاملترين سود را ببرند عرض ميکنم که اگر موجوديت مادي ومعنوي و وجودي خود را در راه خدا مصرف کرديد و هدف تان فقط جلب رضاي خدا بود با اين هدف شما همان را مالک خواهيد شد که خداوند متعال مالک است خداوند تبارک و تعالي با بندگان خود معامله يا مقابله به مثل دارد يعني هر کس به هر ميزان و به هر کيفيت و به هر مقدار که سرمايه خود را در راه خدا مصرف ميکند ودوست دارد از سرمايه زندگي خود سود کامل ببرد يعني مقدار و مبلغي در اختيار خدا و دين خدا بگذارد تا برابر آن مقدار ومبلغي را که خداوند به اوعوض ميدهد مالک شود طرف معامله اش فقط خداوند متعال است . مثلاً اگر شما از مال وثروت خود يک پنجم و يا يک دهم در راه خدا مصرف کنيد به کيفيتي که آن يک پنجم و يا يک دهم در ترويج وتعمير دين خدا مضرف شود در برابر آن خداوند متعال هم يک پنجم ثروت خود را در اختيار شما ميگذارد . درست مقابله به مثل يک پنجم در برابر يک پنجم و يک دهم در برابر يک دهم به همين ميزان يک هزارم در برابر يک هزارم و يا يک ميليونيم در برابر يک ميليونيم وليکن شما حساب کنيد که يک پنجم سرمايه شما چقدر است و يک پنجم سرمايه خدا چقدر مثلاً بنده خدا مال خود را که از راه حلال بدست آورده است حساب ميکند مبلغ پنج تومان تک توماني جلو افتاده است که بايستي يک پنجم آن را در راه خدا بپردازد . يک پنجم ثروت اين بنده خدا يک تومان يا دو تومان است روز قيامت خداوند متعال يک پنجم ثروت خود را به اين بنده مومن ثواب ميدهد . يک پنجم بنده مومن يک تومان و يک پنجم ثروت خدا بينهايت زيرا ثروت و قدرت خدا از نظر کميت و کيفيت بينهايت است .**

**همانطوريکه کل ثروت بينهايت است جزء ثروت نامتناهي هم بينهايت است ثروت بينهايت مانند نور و روشنائي است شما از روشنائي خورشيد يک پنجم و يا يک دهم و يکصدم به هر ميزاني که استفاده کنيد انتها ندارد چراغي است که هرگز خاموش نميشود اگر تمامي اهل عالم يک پنجم ثروت خدا را به اختيار خود در آورند آن يک پنجم مانند تمامي ثروت نامتناهي است و يا شما مثلاً يک سال و يا ده سال عمر خود را در راه خدا مصرف کنيد برابر اين ده سال مالک عمر ابد ميشويد تا ابد زندگي شما ادامه دارد مفهوم و معناي آيه شريفه که خدا ميگوئيد هرکس يک عمل خير انجام دهد ده برابر اجر ميبرد . اين ده برابر به معناي کميت نيست بلکه به معناي کيفيت مثلاً شما درختي براي خدا و براي استفاده عموم مردم ميکاريد و به ثمر ميرسانيد و آن را در راه خدا وقف ميکند . خداوند در برابر ده اصله درخت در بهشت براي شما ميکارد و به شما ميرساند وليکن ثمرات درخت هاي بهشتي از نظر کميت و کيفيت بينهايت است . يعني شما اگر از هر درختي از درختهاي بهشتي هر شبانروزي چندين ميليون تن ميوه بچيند ذره اي از ميوه هاي آن درخت کم نميشود مانند نهر آب در جريان است به هر ميزاني که برداريد بلافاصله جاي آن پر ميشود درختهاي بهشتي چنان است که از هر درختي هر نوع ميوه و يا شربتي که بخواهيد در اختيار شما قرار ميگيرد درختي که شما در راه خدا وقف کرده ايد از نظر عمر و از نظر ميوه و فوايد ديگر محدود است . وليکن درختهائي که خدا در اختيار شما ميگذارد از نظر کميت و کيفيت و ثمرات و عمر نامحدود است پس در اين معامله و مقابله به مثل شما يک اصله درخت تقديم خدا ميکنيد و خداوند ده اصله درخت به شما عوض ميدهد وليکن آن ده اصله انتها ندارد تا ابد سبز و خرم است و مانند نهر آب ثمرات خود را در اختيار شما ميگذارد به همين کيفيت به هر مقداري که خوديت خود را و يا کار خود را و يا مال خودت را در راه خدا مصرف کردي به همان ميزان از اجر و ثواب الهي استفاده ميکني وليکن آنچه خدا به شما ميدهد بينهايت است تمام نميشود و آنچه شما در اختيار داريد متناهي است به آخر ميرسد پس اگر در خدمات و انفاقات رضايت خدا را هدف خود ساختي در دنيا و آخرت بي حساب نعمت و ثروت خدا در اختيار شما قرار ميگيرد وليکن اگر هدف الهي نداشتي فقط هدف دنيائي و يا خدمت به انسانها به منظور تکميل ثروت دنيا داشتي اين هدف کوچک خواهي نخواهي از بين ميرود رابطه تو از آنچه در دنيا بدست آوردي و يا دوستان و آشنايائي که براي خود تهيه ديده اي اين دو سرمايه با مرگ شما از دست ميرود رابطه تو با آنها قطع ميشود و در آخرت هم بهره و نصيبي نداريد زيرا سلطان عالم و آخرت فقط خداوند متعال است و تو خدا را نشناختي براي خدا عملي انجام نداده اي پس اگر در کار و خدمت و زندگي و عبادت ها و انفاقات رضايت خدا را هدف خود قرار دادي و به منظور جلب رضايت خدمت کردي همراه رضايت خدا رضايت انسانها و رضايت اولياء خدا و همه کائنات در اختيار تو قرار ميگيرد مالک قدرت و ثروتي نامحدود خواهي بود .**

**شاعر مي گويد: چون از او گشتي همه چيز از تو گشت يعني اگر تو از بندگان خدا و از خانواده خدا به حساب آمدي مالک ثروت و قدرت خدا خواهي بود واگر هم غير خدا را هدف خود ساختي و براي غير خدا و يا براي هواي نفس خود فعاليت کردي رضايت خدا و لطف خدا که از دست تو ميرود دنيا و آخرت هم از اختيار تو خارج ميشود در نتيجه انساني مفلوک و بي سرپرست خواهي بود . پس بهتر اين است که انسان هر عملي را و هر قدمي را به منظور جلب رضاي خدا بردارد و عالي ترين هدف را در نظر داشته باشد .**

**قل انما اعظکم بواحده ان تقوموا لله**

**والسلام علي عبادالله الصالحين**

**محمد علي صالح غفاري**

**اربعين 1416**